

مبین

دوره جدید | شماره ۲۱ | خرداد و تیر ۱۳۹۷

اسرائیل؛ نگاه ایرانی



سرسخن ۲۱

آیا اسرائیل دشمن ایران است؟	علی افشاری
پس زمینه های رابطه بحران زای ایران و اسرائیل	مهران براتی
نگاهی فرا ایدئولوژیک به کشور اسرائیل	بهروز بیات
از چشم اورشلیم	علی جلالی
ایران و «مصلحت درازمدت» در سیاست خارجی	مهرداد خوانساری
ایرانیان، کردها و اسرائیل	همن سیدی
ایران و اسرائیل و وارونگی در سیاست	رامین صفی زاده ، امیرحسین گنج بخش
فلسطین؛ تداوم «فاجعه»	مجتبی طالقانی
ایران و اسرائیل؛ وجدان انسانی یا منافع ملی؟	رضا علیجانی
چرا جمهوری اسلامی «حقیقت» را در شناسایی اسرائیل کتمان می کند؟	حسین علیزاده
سایه اسرائیل بر رابطه تاریخی مسلمانان و یهودیان	حسن فرشتیان
جمهوری اسلامی؛ چهل سال خدمت به افراطیون اسرائیل	علی کشتگر
اسرائیل؛ نگاه متفاوتی از درون	گیدئون لوی؛ محسن یلفانی
استراتژی جدید اسرائیل در مقابله با ایران	مهدی نوربخش
دامگه اسرائیل، آمریکا، ارتجاع عرب (میهمان)	حمید آصفی
محکومیت انتقال سفارت آمریکا به بیت المقدس و جنایات دولت اسرائیل	بیانیه
تازه های ادبیات فارسی	آستانه ۲۱

صاحب امتیاز: انجمن دفاع از آزادی و اطلاع رسانی در ایران

مدیر مسئول: علی کشتگر

دبیر تحریریه: رضا علیجانی

شورای دبیران: محمدجواد اکبرین، رضا علیجانی،

علی کشتگر، محسن یلفانی

طراحی و برنامه نویسی وبسایت: مقداد ابوالفضلی

Email: contact@mihan.net

Tel: ۰۰۳۳(۰)۶۰۹۲۲۴۳۳۴

از باز نشر مقالات با ذکر منبع سپاسگزاریم

فهرست

- ۳..... **سرخن**
- ۴..... **آیا اسرائیل دشمن ایران است؟** (علی افشاری)
- ۶..... **پس زمینه های رابطه بحران زای ایران و اسرائیل** (مهران براتی)
- ۱۱..... **نگاهی فرآیدئولوژیک به کشور اسرائیل** (بهروز بیات)
- ۱۵..... **از چشم اورشلیم** (علی جلالی نجف آبادی)
- ۱۷..... **ایران و «مصلحت درازمدت» در سیاست خارجی** (مهرداد خوانساری)
- ۱۹..... **ایرانیان، گردها و اسرائیل** (همن سیدی)
- ۲۱..... **ایران و اسرائیل و وارونگی سیاست** (رامین صفی زاده و امیرحسین گنج بخش)
- ۲۶..... **فلسطین؛ نداوم «فاجعه»** (مجتبی طالقانی)
- ۲۹..... **ایران و اسرائیل؛ وجدان انسانی یا منافع ملی؟** (رضا علیجانی)
- ۳۵..... **چرا جمهوری اسلامی «حقیقت» را در شناسایی اسرائیل کتمان می کند؟** (حسین علیزاده)
- ۳۸..... **سایه اسرائیل بر رابطه تاریخی مسلمانان و یهودیان** (حسن فرشتیان)
- ۴۲..... **جمهوری اسلامی؛ چهل سال خدمت به افراطیون اسرائیل** (علی کشتگر)
- ۴۴..... **اسرائیل: نگاه متفاوتی از درون** (گیدئون لوی / محسن یلفانی)
- ۴۶..... **استراتژی جدید اسرائیل در مقابله با ایران** (مهدی نوربخش)
- ۴۹..... **دامک اسرائیل، آمریکا، ارتجاع عرب** (حمید اصفی) **میهمان**
- انتقال سفارت آمریکا به بیت المقدس و جنایات دولت اسرائیل را محکوم می کنیم!** (بیانیه بیش از سیصد نفر از فعالان سیاسی و مدنی داخل و خارج از کشور از طیفهای مختلف فکری و سیاسی)
- ۵۱.....
- ۵۳..... **آستانه ۲۱ (نازهای ادبیات فارسی)** (شمعانه اصفهانی)

مسرحن

شورای دبیران میهن وقتی موضوع نسبت ایران و اسرائیل را به عنوان پرونده این شماره برگزید به حساسیت و سختی کار آگاه بود.

ما می‌دانیم که مسئله فلسطین جدا از جنبه‌های نظری با عواطف و علایق انسانی مختلف و گاه متضادی گره خورده است. اما مجموعه‌ای از حوادث ریز و درشت که در چهاردهم اخیر در ایران اتفاق افتاده (و یکی از آخرین وعادی ترین آنها مسئله مسابقات کشتی و اعتراض رئیس اصول‌گرای فدراسیون کشتی ایران بود)، ما را بر آن داشت که این مسئله را در یک پرونده به بحث بگذاریم.

نشریه میهن رویکردی راهبردی دارد. از این رو در مسئله سخت و پیچیده فلسطین و اسرائیل و بویژه از زاویه‌ای که ما به آن توجه داریم (یعنی نسبت ایران با اسرائیل)، می‌بایست به جمع‌بندی از عواطف و تعهدات انسانی و منافع و امکانات ملی دست یافت. پیداست که در این کار راهنمای ما همانا حقوق و قوانین بین‌المللی است که معتبرترین مرجع آن همچنان سازمان ملل متحد است. از این رو سعی کردیم پرونده‌ای فراهم کنیم که دیدگاه‌های مختلف و گاه متضاد، همچنانکه نظرات کارشناسان گوناگون، در آن حضور داشته باشند.

با توجه به وخامت اوضاع، میهن سعی کرد فضای سرشار از احتیاط و تابوی موجود پیرامون این موضوع را بشکند. شورای دبیران میهن معتقد است که باید در این باره مستمرا سخن گفت. ما می‌دانیم که پیشینه تاریخی مسئله فلسطین و اسرائیل آن را سخت‌تر و بغرنج‌تر کرده است. اما این واقعیت نباید ما را به تردید و احتیاط دچار کند. توجه به منافع ملی ایران و ایرانیان در شرایط وخیم امروز اهمیت این وظیفه را دوچندان کرده است. شورای دبیران میهن از همه تحلیل‌گران و صاحب‌نظرانی که با ما همکاری کرده‌اند تشکر می‌کند و امیدوار است که در شماره‌های بعد نیز از همکاری کارشناسان و صاحب‌نظران و تحلیل‌گرانی که مایل‌اند در باره این موضوع اظهار نظر کنند و هم میهنان‌شان را از تحلیل و نگاه و موضع راهبردی خویش مطلع سازند، بهره‌مند شود.

شورای دبیران نشریه میهن

جواد اکبرین، رضا علیجانی، علی کشتگر و محسن یلفانی

آیا اسرائیل دشمن ایران است؟

علی افشاری



دشمنی تمام ناشدنی اسرائیل با ایران بی شک بزرگ ترین آموزه تبلیغاتی جمهوری اسلامی در طول چهار دهه گذشته بوده که سعی فراوانی شده تا در افکار عمومی جا بیفتد. آیت الله خمینی یهودی های صهیونیست را منشا همه بی حرمتی ها و توطئه ها علیه مسلمانان بشمار می آورد. او اسرائیل را غده سرطانی در جهان اسلام نامید، امری که محمد رضا شاه پهلوی نیز در مصاحبه با اوربانافالچی دقیقا همین توصیف را به کار برده بود.

بخش مسلط جناح های مختلف جمهوری اسلامی کوشیده اند علاوه بر جنبه های ایدئولوژیک و دغدغه های انسانی و حقوق بشری در دفاع از حقوق مردم فلسطین برای ضدیت و مقاصد سوء اسرائیل به صورت عام و یک کل یکپارچه اصلاح ناپذیر توجیهاتی عقلانی نیز بیافزینند.

مشترکی بین ایران و اسرائیل بوجود بیاید. بخصوص که نیرو های عربی که در مقابل اسرائیل قرار داشتند در چارچوب بان عربیسم و سیاست های ضد غربی با ایران و شاه نیز تضاد داشتند و از این رو این دشمنی مشترک، ایران و اسرائیل را به هم نزدیک ساخته بود. در واقع در مقابل سیاست تهاجمی رژیم بعث عراق و مصر ناصر، اسرائیل پاره سنگی برای ایجاد توازن به نفع ایران تفسیر می شد. رابطه خوب و راهبردی بین اسرائیل و آمریکا نیز در سمت گیری پذیرش دو فاکتوی اسرائیل از سوی شاه تاثیر داشت. از این رو شاه تلاش های دیپلماتیک و سیاسی زیادی برای اقناع اعراب میانه رو و اسرائیل انجام داد و نتیجه آن را نیز در شکل گیری مذاکرات کمپ دیوید مشاهده کرد. اما شکل گیری انقلاب بهمن ۵۷ شرایط را کاملا تغییر داد و اسرائیل به عنوان نیروی شیطانی در پیکان سیاست خارجی تهاجمی نظام تازه تاسیس قرار گرفت. نیرو های انقلابی و همچنین کلیت روحانیت وقت به طور طبیعی اسرائیل را یک موجود غاصب و نامشروع تلقی می کردند که باید از بین برود. افشای روابط نزدیک ساواک و موساد نیز آتش خشم انقلابیون را شعله ورتر ساخت. این شرایط باعث شد تا اسرائیل که اساسا در ذهنیت جامعه ایران و مردم منطقه یک نیروی بیگانه و خارج از منطقه و تحمیلی تصور می شد، احساسات ضد اسرائیلی بالا بگیرد.

پیش از آنکه وارد بحث شوم، ذکر این نکته ضروری است که پیشفرض این مطلب مستقل از بحث بر سرچگونگی تشکیل دولت اسرائیل و مشروعیت و یا عدم مشروعیت آن؛ پذیرش موجودیت دولت اسرائیل به عنوان یک واقعیت عینی و دفاع از راهکار دو دولتی برای حل منازعه و صلح پایدار است.

روابط ایران و اسرائیل از زمان تشکیل این کشور در شش دهه گذشته به شدت متغیر بوده است. ایران جزء کشور هایی بود که در سازمان ملل پیشنهاد تشکیل دولت فدرال با دو بخش یهودی و عرب در منطقه فلسطین بعد از خروج بریتانیا را داد، اما این دیدگاه مورد قبول قرار نگرفت. بعد از آن در زمان پهلوی دوم ایران کوشید به صورت دو فاکتو اسرائیل را به رسمیت شناخته و با آن مناسبات اقتصادی، نظامی و امنیتی برقرار نماید. البته به صورت موازی از حقوق فلسطینی ها نیز دفاع می کرد.

محمد رضا شاه با استقلال از اعراب و اجتناب از جنگ و نابودی با اسرائیل به دنبال صلح و پیدا کردن راه حل مرضی طرفین بود و همچنین توقف سیاست تهاجمی دولت اسرائیل را نیز مد نظر داشت. موازنه قوای نژادی و قومی و ژئوپلیتیک خاورمیانه باعث شده بود تا در جنگ اعراب و اسرائیل حوزه منافع

خامنه ای در سال ۱۳۹۴ مدعی شد که اسرائیل روی ۲۵ سال دیگر را نخواهد دید. وی با نگاه آخر زمانی جنگ جهان اسلام با اسرائیل را سرنوشت ساز و تعیین کننده توصیف می کند و در این چارچوب اسرائیل دشمن خطرناکی توصیف می شود که بدخواه ایران و ایرانی است.

این نگرش که وحشی گری و نگاه تهاجمی و برتری طلبانه را در ذات اسرائیل و نظریه صهیونیسم می داند، مختص به کارگزاران حکومتی نیست، بلکه حامیان جدی در بخشی از اپوزیسیون و نیرو های جامعه مدنی دارد که همواره می کوشند تنور اسرائیل ستیزی گرم باقی بماند. این مسئله در کنار سوابق تاریخی و جنایت هایی که دولت های مستقر اسرائیلی علیه فلسطینی ها انجام داده اند و نسبت به قوانین بین المللی و مبارزه با تروریسم رویکرد دوگانه ای داشته اند، نیز کمک کرده تا این نگرش عمق استراتژیک بالایی در جامعه ایران و به خصوص نخبان سیاسی و فرهنگی داشته باشد. در نگرش اسلامی نیز اشغال خاک مسلمانان توسط اسرائیل مجوزی برای مقابله و جنگ بشمار می رود.

همچنین مقاومت اسرائیل در بازگشت به مرز های سال ۱۹۶۷ و پایتخت قرار دادن کل بیت المقدس

است. در نتیجه، دوگانگی بین ادعاها و عمل دولت اسرائیل باعث شده تا مستقل از حکومت انتقادها و مخالفت‌ها با اسرائیل در جامعه ایران بالا بگیرد و مناسبات کماکان غیر عادی و حساس باشد.

متغیر دیگر برخورد اسرائیل با فلسطینی‌ها است که بر روابط با ایران سایه انداخته است. یکسونگری و طفره رفتن از الزامات صلح با فلسطینی‌ها و تداوم شهرک سازی غیر قانونی در کرانه باختری مانعی جدی در عادی سازی روابط ایران و اسرائیل است. اهمیت این موضوع فقط ناشی از جنبه‌های حقوق بشری و انسانی نیست بلکه به دلیل تاثیر آن در امنیت خاورمیانه و نقشش در تقویت اسلام‌گرایی افراطی به دلیل بن بست در تحقق حقوق فلسطینی‌ها موضوعیت دارد. یکی از آشخورهای گرایش‌های تندرو در جهان اسلام اعم از سنی و شیعه وضعیت سرگردان و نامعلوم فلسطین است. بن بست موجود که دولت اسرائیل در آن نقش زیادی دارد، به تقویت این گرایش‌های افراطی انجامیده که برخورد هویت طلبانه و کارکردی در ضدیت با اسرائیل دارند. در نتیجه تبعات مخرب آن گریبان مردم منطقه و از جمله ایران را گرفته است.

اکنون با مشاهده تجارب گوناگون در رابطه با اسرائیل بر ساخته «دشمنی اسرائیل با ایران» در جامعه ایران خریدار چندانی ندارد. شعار «نه غزه نه لبنان، جانم فدای ایران» که در اغلب تجمعات اعتراضی به گوش می‌رسد، این پیام را می‌دهد که از نگاه بخش مهمی از مردم ایران، مناسبات با اسرائیل باید به نقطه همسویی طبیعی ژئوپلیتیک و اتنوپلیتیک برسد. در واقع دشمنی با اسرائیل و کاسه داغ تر از آش بودن رد می‌شود. اما از این شعار لزوماً نمی‌توان نتیجه گرفت که دفاع از حقوق مشروع مردم فلسطین جایگاهی در بین ایرانیان ندارد. طبیعی است دفاع از حقوق مردم فلسطین و شکل‌گیری صلح پایدار با رعایت منافع متقابل در گرو تغییر رفتار دولت اسرائیل است تا گرایش‌های افراطی فلسطینی و اسلامی خلع سلاح شوند.

رابطه اسرائیل در صورتی که نظم سیاسی پابند به منافع ملی ایران و سرمشق دموکراسی در ایران شکل بگیرد دستخوش تغییرات زیادی شده و به سمت عادی شدن پیش می‌رود. اما لازمه بهبود روابط تغییر سیاست‌های اسرائیل در خصوص فلسطینی‌ها و تحقق صلح است.

اسرائیلی و دولت مستقر آن در طول دهه گذشته در خنثی سازی سیاست‌های تقابلی و تهدید‌های جمهوری اسلامی شکاف دولت-ملت را در عمل در نظر نگرفته و سیاست‌هایی را در پیش گرفته‌اند که با زیاده خواهی آسیب‌هایی را به کشور و مردم ایران زده است.

سیاست اسرائیل برخلاف زمان شاه به نزدیکی با اعراب، با هدف مهار دشمن مشترک (جمهوری اسلامی) منجر شده و پیامد آن تضعیف موقعیت ایران در منطقه است. در واقع برخورد با جمهوری اسلامی

از این مقطع به بعد با چرخشی زیاد در سیاست خارجی، ایران یکی از تندترین مواضع را در بین کشورهای اسلامی علیه اسرائیل اتخاذ کرد و خواهان بازگشت کلیه آوارگان فلسطینی و نابودی اسرائیل و مبارزه مسلحانه در قالب جهاد شد. در طول چهار دهه گذشته حکومت ایران از سرسخت‌ترین مخالفان طرح دو دولت و صلح بین اسرائیل و فلسطینی‌ها بوده و حتی در این زمینه کارشکنی هم کرده است.

دولت اسرائیل ابتدا از این تغییر گسترده غافلگیر شد و تا مدتی نیز تصور می‌کرد این روند مقطعی و

روابط ایران و اسرائیل از زمان تشکیل این کشور در شش دهه گذشته به شدت متغیر بوده است. ایران جزء کشورهای بود که در سازمان ملل پیشنهاد تشکیل دولت فدرال با دو بخش یهودی و عرب در منطقه فلسطین بعد از خروج بریتانیا را داد، اما این دیدگاه مورد قبول قرار نگرفت. بعد از آن در زمان پهلوی دوم ایران کوشید به صورت دو فاکتو اسرائیل را به رسمیت شناخته و با آن مناسبات اقتصادی، نظامی و امنیتی برقرار نماید. البته به صورت موازی از حقوق فلسطینی‌ها نیز دفاع می‌کرد. آیت الله خمینی یهودی‌های صهیونیست را منشا همه بی‌حرمتی‌ها و توطئه‌ها علیه مسلمانان بشمار می‌آورد. او اسرائیل را غده سرطانی در جهان اسلام نامید، امری که محمد رضا شاه پهلوی نیز در مصاحبه با اوریانافالاچی دقیقاً همین توصیف را به کار برده بود.

در نگاه بخش مسلط قدرت اسرائیل بگونه‌ای است که اهمیتی به تبعات آن برای کشور و مردم ایران ندارد. البته در شکل‌گیری این نگرش نیروهای سیاسی مخالف ایران نیز سزاوار نقد هستند که پرداختن به آن از حوصله این مطلب خارج است.

مقصر اصلی در سمت‌گیری عملی اسرائیل علیه ایران در خاور میانه، جمهوری اسلامی است که با سیاست‌های غلط و مغایر با منافع ملی ایران و بخصوص اقدامات افراطی در تکرار کلیشه نابودی اسرائیل باعث شده چنین مناسباتی شکل بگیرد. اما سیاست‌های تند و نامتناسب دولت اسرائیل و حمایت از اقدامات تنبیهی شدید علیه جمهوری اسلامی با نادیده گرفتن شکاف دولت-ملت، آسیب‌های جدی به مردم ایران و زیرساخت‌های توسعه‌ی کشور زده

موقتی است و ایران به وضعیت سابق برمی‌گردد. اما مداخلات جمهوری اسلامی در لبنان و شکل‌گیری حزب الله لبنان معادلات آنها را تغییر داد. اسرائیل از این مقطع به بعد در چارچوب اگزیتانسیالیستی و رفع تهدیدها از سوی جمهوری اسلامی به ستیز با ایران پرداخت و مهار موقعیت منطقه‌ای جمهوری اسلامی و تضعیف آن و راه‌اندازی جنگ روانی از اهداف راهبردی اسرائیل شد. البته گرایش‌های داخلی اسرائیل متنوع بوده و نگرش کاملاً یکسانی در خصوص ایران ندارند اما وجه مشترک تمامی دولت‌های اسرائیل بعد از انقلاب خنثی سازی تهدید سیاست تهاجمی و خصمانه جمهوری اسلامی بوده است.

بنابراین مسئله اسرائیل، مردم و کشور ایران نیست بلکه مخاطب حرکت‌های ایذائی و تقابلی آنها که عمدتاً جنبه دفاعی و بازدارنده دارد جمهوری اسلامی و گرایش‌های سیاسی ایران هستند که از نابودی اسرائیل حمایت می‌کنند. دولت اسرائیل حتی کوشیده حمایت‌هایی در بین اپوزیسیون و مردم ایران بدست آورد.

جاه طلبی و توسعه طلبی دولت اسرائیل در قالب از نیل تا فرات مربوط به دوره‌های اولیه حیات آن و به خصوص در زمان جنگ با اعراب بود. این گرایش در طول سال‌ها تعدیل شده و اینک به گسترش قلمرو ارضی در کرانه باختری رود اردن تقلیل یافته است. بنابراین اسرائیل دشمن مردم ایران نیست و به صورت بالقوه تهدیدی از سوی این کشور متوجه امنیت ملی ایران نیست. در واقع دشمنی اسرائیل معطوف به کسانی است که دشمنی آشتی‌ناپذیر با آن دارند. بر عکس اسرائیل منافع ملموس و عینی از حسن رابطه با ایران دارد.

اما مسئله روابط تیره ایران و اسرائیل محدود به این متغیر بنیادی نمی‌شود. گرایش‌های تندروی

اسرائیل دشمن مردم ایران نیست و به صورت بالقوه تهدیدی از سوی این کشور متوجه امنیت ملی ایران نیست. در واقع دشمنی اسرائیل معطوف به کسانی است که دشمنی آشتی‌ناپذیر با آن دارند. بر عکس اسرائیل منافع ملموس و عینی از حسن رابطه با ایران دارد. اما مسئله روابط تیره ایران و اسرائیل محدود به این متغیر بنیادی نمی‌شود. گرایش‌های تندروی گذشته در خنثی سازی سیاست‌های تقابلی و تهدید‌های جمهوری اسلامی شکاف دولت-ملت را در عمل در نظر نگرفته و سیاست‌هایی را در پیش گرفته‌اند که با زیاده خواهی آسیب‌هایی را به کشور و مردم ایران زده است. در نتیجه، دوگانگی بین ادعاها و عمل دولت اسرائیل باعث شده تا مستقل از حکومت انتقادها و مخالفت‌ها با اسرائیل در جامعه ایران بالا بگیرد و مناسبات کماکان غیر عادی و حساس باشد.

پس زمینه های رابطه بحران زای ایران و اسرائیل

مهران براتی



۱. ایران و اسرائیل - یک دشمنی ساخت و ساز شده

دشمنی جمهوری اسلامی و کشور اسرائیل پیش از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ در مجموعه درسهای حوزه آیت الله روح الله خمینی در نجف در سال ۱۳۴۸ زمینه لازم را برای آنچه پس از انقلاب اتفاق افتاد، یافته بود. این درس ها در شش جزوه با عنوان "حکومت اسلامی یا ولایت فقیه" به چاپ رسیدند. در جزوه اول - درس اول صفحه ۲۸ چنین آمده است: "همین عربی که در صدر اسلام با جمعیت بیست و چند هزار نفریش دو امپراطوری را آنطور بهم کوبید اکنون با صد میلیون جمعیت، مقهور یک و نیم میلیون یهودی شده است و یهود بر او حکومت میکند، با جمعیت صد میلیون نفری تا کنون باید یک میلیون و نیم یهودی را از بین برده باشد، اما مع الاسف (متاسفانه) همه با هم اختلاف دارند". این شکایت آیت الله خمینی از جهان اسلام را آقای محمود احمدی نژاد در دو دوره ریاست جمهوری خود با شعار "محو اسرائیل از نقشه جهان" متبلور کرد. آیت الله سید علی خامنه ای نیز با تکرار "اسرائیل یک غده سرطانی است که باید دفع شود" مترجم دیگری از گفته آیت الله خمینی شد. آقای خامنه ای به عنوان فرمانده کل قوای کشور حتی بارها تکرار کردند که جمهوری اسلامی حامی تمامی کسانی خواهد بود که با "رژیم صهیونیستی" در جنگند.

از آن طرف کرانه باختری هم آقای نتانیاهاو "فرمول جادویی" خود را با صدای بلند به گوش جهانیان میرساند، که نباید اجازه داد جمهوری اسلامی به سلاح اتمی مسلح شود. و اگر چنین شود حیات کشور اسرائیل به خطر خواهد افتاد. در هفته های اخیر رسانه ها این دو جمله از نتانیاهاو را روزانه به گوش جهانیان رسانده اند: "من اجازه نخواهم داد که ملت من درسایه انقراض قریب الوقوع زندگی کند." و "در صورت لزوم باید با یک حمله پیشگیرانه از خود دفاع نمود".

این دشمنی متقابل اما در ناهمسازی مطلق با همه آنچه که پیش از انقلاب بود قرار دارد. در دهه های پیش از انقلاب مناسبات دو کشور خوب بود و دو کشور در زمینه های اقتصادی، نظامی و دیپلماتیک همکاری

نزدیک داشتند.

۲. از سرزمین موعود

یهودیان تا خانه ایران شان
هومن سرشار سرگذشت اجتماعی، فرهنگی و سیاسی یهودیان ایران را از هفتمین سال حکومت خشاریارشاه تا آنچه که پس از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ پیش آمد در مجموعه مقالاتی با نام Children's Ester به زبان انگلیسی در سال ۱۳۸۱ در آمریکا منتشر کرد. ترجمه این کتاب با نام "فرزندان

استر" در سال ۱۳۸۴ در تهران منتشر شد. کاش همه ایرانیان این کتاب را خوانده بودند. کتاب که به قلم های گوناگون نوشته شده به زندگی یهودیان به دوران هخامنشی و ساسانی، تلمود بابلی؛ عصر صفوی؛ ادبیات فارسی یهود؛ زندگی سیاسی روشنفکران یهودی ایران در قرن بیستم؛ سلطنت پهلوی و انقلاب اسلامی؛ نامداران یهودی ایران و سهم آنان در تاریخ و ادبیات ایران می پردازد. در تمامی این دوران ها یهودیان به دنبال یافتن خانه امن در ایران بودند. در این کتاب می بینیم یهودیان ایرانی در روایت پردازی حضور اولین همکیش خود در ایران، راهی خیالی میان سرزمین موعود تا خانه ایران پیموده و با مهر نشان گذاری کرده اند. سرح بت Asher Serah (سارا) نوه یعقوب، بره های پدرش را در مراتع جودا می چرانند. یکی از بره ها به درون غاری می رود و در پی آن سرح وارد غار می شود. غار طولانی و طولانی تر می گردد، ولی سرح در پی بره تا آخر غار می رود و از غار دیگری سر در می آورد. خروجی این غار دور از اصفهان نیست. سرح با گذشتن از دو "غار" به طور معجزه آسا از سرزمین فلسطین به ایران می رسد. در نزدیکی این غار چشمه ای جادویی است که آب آن از کوه خارج می شود. دو کیلومتر آن طرف تر قبرستان لنجان است، که امروز هم مردگان یهودی اصفهان را در آن دفن می کنند.

همه ساله یهودیان به زیارت غار می روند، به درون چاه بیست و پنج متری آن خیره می شوند، تا سرزمین اسرائیل را به چشم ببینند (فرزندان استر، ص. ۳۵۳). بدین ترتیب می بینیم که آرامگاه مردگان یهودی و جای ورود سارا، اولین یهودی اسطوره ای به ایران را آنقدر به هم نزدیک کرده اند، که راه بازگشت برای مرده و زنده دور نباشد. یعنی از همان روز اول هم خیال سارا و فرزندانش راحت نبود، می دانستند که خانه هست، ولی هنوز در خانه نیستند و بومیان آزارشان میدهند. همانجا که سارا به ایران راه یافته بود حتی زیارتگاهی هم ساخته اند و افسانه سرایی میکنند.

سرح بت اش در زمان شاه عباس دوم صفوی (۱۶۴۲ - ۱۶۶۶ م) برای نجات یهودیان از آزار دوباره پیدا میشود و به قامت آهوپی زیبا، سر چوگان گاه شاه سبز می شود. شاه به هوای گرفتنش تا لنجان تاخت می زند و به "چله خون" و غاری می رسد. آهو را نمی یابد ولی ره به بیرون هم نمی یابد، چه سنگی کوه پیکر در غار و راه بازگشت اش را بسته بود. در پی این راهبندان آهو دوباره سرح بت اش می شود، که به شاه هشدار دهد، اگر از یهودیان ایران حمایت نکنی و هزار فرسنگ از لنجان را به آنها ندهی، در همینجا خواهی مرد. شاه می پذیرد و نجات می یابد. ناشر بد ذهن کتاب فرزندان استر در اینجا ایراد می گیرد که



شمال در حرکت بود از جانب ایران میامد. در مقابل صادرات نفتی ایران واردات ایران از اسرائیل ماشین آلات، دارو، سیمان و مواد آرایشی بود. صادرات نفتی ایران حتی پس از جنگ ۲۱ روزه اسرائیل و اعراب در

که در مقایسه با سوسیالیسم اسلامی جمال عبدالناصر از کشتش بیشتری برخوردار بود. بعثیسم علق می گفت همه کسانی که از اقیانوس اطلس تا دریای سرخ و بین النهرین به زبان عربی سخن میگویند، ادبیات

در آن زمان لنجان دهکی بیش نبوده و هزار فرسنگ از دهکی را چگونه می توان به کسی داد. جان کلام افسانه اما روشن است: سارا برای همکیشان خود در ایران خانه ای امن خواسته بود و نه بیش. فهم و بازیابی این خواست آنچنان دشوار نیست.

از سارا تا اسطوره استر و مردخای دیگر راهی نیست. روایت ها در مورد این دو بسیارند. پنجمین بخش از عهد عتیق، در کتاب استر، به شهبانو شدن دختری به نام استر می پردازد که همسر اخشورش، همان خساریارشا، و جایگزین شه بانو وحشی شد تا یهودیان را از برنامه های کشتار کننده هامان، وزیر اخشورش، برهاند. مردخای به میانجی استر درخواست ابطال دستور شاه به هامان را داشت اما پادشاهی که حکم خود را غیرقابل ابطال میدانست حکم جدیدی صادر کرد که براساس آن دفاع از جان یهودی، که تا آن زمان بر اساس حکم قبلی پادشاه برای یهودیان غیرقانونی قلم داد می شد، ممکن گردید. بدین ترتیب بود که یهودیان در هر شهری که بودند اجازه یافتند که جمع شوند و از جان خود به هر وسیله دفاع نمایند، شاه هم کمک لازم را کرد و در پایان وزیرش هامان را به مرگ سپارد. آمده است که در جنگ با هامانیان ۷۵۰۰۰ ایرانی کشته شدند. از آن پس، یهودیان هر ساله در اواخر اسفند و اوایل فروردین سالروز نجات کلیمیان از قتل عام هامان را با دعا و گرفتن روزه به عنوان جشن پوریم برگزار می کنند. مقبره استر و مردخای در مرکز شهر همدان قرار دارد و از مهمترین زیارتگاه های یهودیان ایران و جهان به شمار میروند. در دسامبر ۲۰۱۲ افرادی با عنوان "دانشجویان دانشگاه بوعلی سینای همدان" با تجمع در مقبره استر و مردخای تهدید کردند که در صورت صدمه خوردن به مسجدالاقصی زیارتگاه یهودیان در ایران را ویران خواهند کرد. پس از این واقعه نام زیارتگاه از تابلوی نصب شده برداشته شد.

۳. روابط ایران و اسرائیل پیش از انقلاب ۵۷
 رابطه ایران و اسرائیل در زمان حکومت محمد رضا شاه پهلوی نیز هیچگاه به تمامی رسمی دیپلماتیک نبود، گرچه همواره پیوستگی و وابستگی دو سویه در گستره های سیاسی، نظامی، تجاری و علمی بین دو کشور وجود داشته است. در واقعیت امر میتوان گفت که رابطه بین دو کشور به لحاظ منافع امنیتی استراتژیک بود.

کمی بیش از یک سال که از تاسیس اسرائیل به عنوان کشور مستقل گذشته بود، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۲۷، دولت ایران در زمان نخست وزیری محمد ساعد مراغه ای اسرائیل را در ۲۳ اسفند ۱۳۲۸ "دوقاکتو" به رسمیت شناخت و سرکنسولگری ایران در اورشلیم را دایر نمود. تا آن هنگام نزدیک به ۵۰ کشور اسرائیل را به رسمیت شناخته بودند. بنا به ملاحظاتی که به کشورهای عربی مربوط می شد بهانه اینگونه شناسایی را رسیدگی به امور اتباع ایرانی در اسرائیل مطرح کردند. اما این روابط به تدریج در روبرویی با گسترش قدرت کشورهای عربی منطقه خلیج فارس و فراگیر شدن ایده های پان عربیستی جمال عبدالناصر زائیده منافع مشترک ماهیت امنیتی هم پیدا کرد. جمال عبدالناصر پس از برکناری ملک فاروق از سلطنت با ایده سوسیالیسم اسلامی و پان عربیسم هواداران بسیاری در خاورمیانه یافته بود و برای شاه ایران هم خطری محسوب میشد. در سوریه نیز میشل(میخائیل) علق مسیحی که ایدئولوژی بعثیسم گونه دیگری از پان عربیسم را عرضه کرده بود

هومن سرشار سرگذشت اجتماعی، فرهنگی و سیاسی یهودیان ایران را از هفتمین سال حکومت خساریارشا تا آنچه که پس از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ پیش آمده در مجموعه مقالاتی با نام "فرزندان استر" آورده است. سارا نوه یعقوب، بره های پدرش را در مراتع جودا می چرانند. یکی از بره ها به درون غاری می رود و در پی آن سارا وارد غار می شود. سارا با گذشتن از دو «غار» به طور معجزه آسا از سرزمین فلسطین به ایران می رسد.

سال ۱۳۵۲ گسترش یافت و شاه با ایجاد یک خط هوایی میان تهران و تل آویو جهت ارائه خدمات فنی و سوخت رسانی به هواپیماها اسرائیلی در فرودگاه تهران خشم و کینه روزافزون کشورهای عربی را علیه ایران برانگیخت.

در تابستان ۱۳۵۵ مبادله نفت با اسلحه آغاز شد. این معاملات از جمله شامل طرح هایی مانند تولید موشک های زمین به زمین با برد ۴۵۰ کیلومتر توانایی حمل کلاهک های غیر اتمی با وزن ۳۵۰ پوند بود. در رابطه با اینگونه معاملات ایران معادل ۲۸۰ میلیون دلار نفت به عنوان پیش پرداخت به اسرائیل صادر کرده بود. در کنار روابط نفتی اسرائیل در زمینه های مدرن سازی دفاع هوایی، پایگاه های نیروی دریایی، کشاورزی و گردشگری و تعاونی ها کمک های موثری به نهادهای مربوطه ایران ارائه نموده بود. ساختمان مرکزی شرکت هواپیمایی ایران، ایران ایر، را مهندسان اسرائیلی ساختند. در آن زمان بیش از ۵۰۰ خانواده اسرائیلی در ایران زندگی میکردند و مدرسه عبری زبان توسط سفارت اسرائیل اداره می شد. در سال ۱۳۵۶ اسرائیل هفت در صد صادرات ۲۲۵ میلیون دلاری خود را به ایران می فرستاد. ۲۷ تیر ۱۳۵۶ ارتشبد حسن طوفانیان، آجودان مخصوص شاه و رئیس اداره خرید و سفارشات خارجی صنایع نظامی و جانشین وزیر جنگ به اسرائیل سفر کرد. هدف این سفر بررسی برنامه های تسلیحاتی مشترک بود.

یکی از طرح های نظامی مورد نظر پروژه "گل Flower" به منظور کارسازتر کردن موشکی در رده موشک های ضد کشتی بود. طوفانیان در این سفر خواست دسترسی به موشک های زیردریایی را ارائه نمود. در آن زمان شاه نگران موشک های بالستیک مسلح به کلاهک های انفجار اتمی پاکستان و هندوستان بود. ارتشبد طوفانیان در همین سفر شاهد هیجان زدن آزمایش موشک دوربرد اسرائیلی با نام "Jericho" بود و تمایل بسیار جدی ارتش ایران برای دستیابی به موشک های بالستیک زمین به زمین را هم روی میز مذاکره گذارد. معامله "گل" انجام گرفت و ایران به جای پیش پرداخت ۲۸۰ میلیون دلاری به اسرائیل نفت صادر کرد. متخصصین دو کشور برپای کارخانه موشک سازی در نزدیکی سیرجان و مرکز آزمایش مربوطه را در حاشیه رفسنجان آغاز نمودند. از دیگر پروژه های مشترک ایران و اسرائیل باید از ساخت پایگاه های نیروی دریایی در بندر عباس و بندر بوشهر و ساختن خانه های سازمانی افسران در مجاورت این پایگاه ها نام برد. با انقلاب ۱۳۵۷ پروژه "گل" را کد ماند و مهندسین

و موسیقی عربی را دوست میدارند و پذیرای فرهنگ عربی هستند، به ملت بزرگ عربی تعلق دارند و می باید در این به هم پیوستگی فرهنگی شان در دنیای بیرون از خود حمایت کنند.

کشور ایران نه در پان عربیسم ناصری جایی داشت و نه در "ملت بزرگ بعثی" و برای هر دو قدرت رقیب بود. طبیعی است که در همسایگی چنین بزرگ نمایی های عربی کشور تازه تاسیس و بسیار کوچک اسرائیل هم به دنبال "پایگاه امنی در خاورمیانه" برای خود بگردد. و ایران تنها کشوری بود که میتوانست در تمامی منطقه پایگاه امنی برای اسرائیل باشد. از این گذشته اسرائیل در آن زمان به ویژه چشم به نفت ایران داشت.

در دوران کوتاه حکومت دکتر مصدق به رسمیت شناختن "دوقاکتو" اسرائیل پس گرفته نشد ولی کابینه دکتر مصدق تحت تأثیر فشار افکار عمومی در تیر ماه ۱۳۳۰ کنسولگری ایران در بیت المقدس را تعطیل کرد. داد و ستد بازرگانی و نفتی با کشور اسرائیل اما به گونه ای پنهانی ادامه یافت.

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ همکاری نفتی حکومت شاه با اسرائیل جدی تر شد. فروش نفت که رسماً آغاز شده بود با بسته شدن موقتی کانال سوئز به دنبال حمله انگلستان و فرانسه و اسرائیل به مصر در سال ۱۳۳۵ گسترش یافت. با قرارداد سال ۱۳۳۶ خط لوله نفتی میان بندر عیلات و "بئر شبع" احداث شد تا از این طریق نفت ایران به وسیله کامیون های نفتکش به پالایشگاه حیفا حمل گردد. با تکمیل این لوله صادرات نفت ایران به اسرائیل تا سال ۱۳۳۹ دو برابر شد. در سال ۱۳۴۴ طبق توافقنامه ای تازه خط لوله دیگری با هزینه ۱۱۰ میلیون دلار احداث شد که با تکمیل آن در بهمن ماه ۱۳۴۸ ده میلیون تن نفت ایران از عیلات به اشکلون و از آنجا به اروپا فرستاده شد. این خط لوله ۲۴۲ کیلومتری که برای تسهیل صادرات نفت به اروپا از خاک اسرائیل بدون عبور از کانال سوئز ساخته شده بود با شراکت ۵۰ درصدی دولت ایران و اسرائیل تاسیس شد. رژیم شاهنشاهی پس از این روابط نفتی تنگتنگ تا خرداد ۱۳۴۸ حق موجودیت اسرائیل را آشکارا و تردیدناپذیر به رسمیت شناخته بود. تا اسفند ۱۳۴۸ ایران سه چهارم نفت مورد نیاز اسرائیل را تامین میکرد. گفته میشود که شرکت ملی نفت ایران نفت خود را با نفت کش هایی که با پرچم لیبریا در دریاها تردد داشتند به بندر عیلات صادر میکرد. تنها نفتی هم که از طریق خط لوله ترانس - اسرائیل (تپلین) و خلیج عقبه به بندر مدیترانه ای اشکلون (اشقلون) به سمت



اسرائیلی به کشورشان بازگشتند و نقشه های سیستم های تسلیحاتی را با مشایعت بسیار قوی پیک های دیپلماتیک و امنیتی به اسرائیل برگرداندند. خوب است همینجا بگویم که در نهایت شاه هم نتوانست همه جا و همیشه هم پیمان ثابت قدمی برای اسرائیل باشد. روز ۱۹ آبان ۱۳۵۴ نماینده ایران هم در سازمان ملل متحد به قطعنامه ۳۳۷۹ مجمع عمومی، که

این نامگذاری مانع از آن نشد که در جریان جنگ هشت ساله عراق و ایران، ایران به مقدار متناهی، ۵۰۰ میلیون دلار، سلاح از اسرائیل دریافت کند. پس از سال ۱۹۸۵ میلادی گویا اسرائیل سلاح های آمریکایی، موشک، قطعات یدکی برای بمب افکن ها و ... را به بهای ۲ میلیارد دلار به ایران فروخته بود. در همین رابطه در سال ۱۹۸۷ میلادی قضیه رسوایی

شده بود. با انتخاب غیر منتظره محمد خاتمی به سمت ریاست جمهوری و سیاست تنش زدایی او روابط ایران و غرب تا حدی بهبود یافت. خاتمی در باره اسرائیل چنین اظهار نظر کرد که اگر فلسطینی ها موجودیت اسرائیل را بپذیرند ایران نیز با آن ها موافقت خواهد کرد. این نرمش اما دبری نیاپید. سید علی خامنه ای سکان سیاست خارجی را به دست گرفت، خاتمی در ادامه موضع مستقل خود ناتوان ماند و رابطه ایران و اسرائیل به روزهای پیش از انتخاب خاتمی بازگشت. جرج بوش که بر مسند ریاست جمهوری آمریکا نشست، جمهوری اسلامی در لیست محور شرارت قرار گرفت، عده ای از هموطنان یهودی شیراز به اتهام جاسوسی دستگیر شدند و صنایع اتمی ایران تندتر کار کرد. دشمنی ساخت و ساز شده میان دو کشور در زمان ریاست جمهوری محمود احمدی نژاد شدت گرفت.

در دوران احمدی نژاد تبلیغات ضد اسرائیلی دوباره به اوج رسید. او بارها خواهان محو و نابودی اسرائیل از روی نقشه جهان شد و وجود هلوکاست را نفی کرد. احمدی نژاد در دسامبر ۲۰۰۶ "کنفرانس هلوکاست" را در تهران با شرکت ۳۰ کشور با هدف اثبات نبود هلوکاست و با خواست نفی حق موجودیت کشوری اسرائیل برگزار نمود. جالب است که همین احمدی نژاد در مصاحبه ای با شبکه تلویزیونی ای بی سی روز ۲۶ آوریل ۲۰۰۹ مدعی شد که جمهوری اسلامی با راه حل دو کشور و به رسمیت شناختن اسرائیل توسط فلسطینی ها مخالفی ندارد!

دولت اسرائیل در رو در رویی با حکومت ایران طرح هایی هم برای تجزیه سرزمینی ایران آماده داشت. در ژانویه ۲۰۱۲ منابع اطلاعاتی آمریکا ضمن افشای ارتباط موساد با گروه جندالله ابراز نگرانی و ناراضی کردند که اسرائیل برای افسران اطلاعاتی خود در رابطه با جندالله در انگلیس از هویت افسران دستگاه امنیتی آمریکا استفاده می کرده است. علاوه بر این به گزارش مطبوعات کشورهای غربی در تمامی دوران دشمنی متقابل، اسرائیل همواره طرح هایی برای "حمله اتمی" به ایران را آماده داشته است.

دولتمردان اسرائیلی از اولین انتخاب حسن روحانی به سمت یازدهمین رئیس جمهور ایران، ۲۴ خرداد ۱۳۹۲، و امید به حل بحران اتمی با آمریکا و اروپا خشنود نبودند و به کشورهای غربی توصیه میکردند که به آینده روابط بهتر با ایران امیدوار نباشند. به ویژه از رئیس جمهور آمریکا مصرانه می خواستند که برای پیشگیری از هسته ای شدن ایران به فکر راه حل نظامی باشد. این خواست را "اتحاد صهیونیستی" و آقای بنیامین نتانیاهو در سال ۱۳۹۳ اینگونه از باراک اوباما خواستند که همزمان با پیمان هسته ای ایران "پیمانی موازی" میان آمریکا و اسرائیل امضا شود تا اگر جمهوری اسلامی مفاد توافقنامه احتمالی را نقض کرد اسرائیل مجاز باشد که حمله نظامی به ایران را با حمایت آمریکا انجام دهد. اوباما زیر بار اینگونه "پیمان موازی" نرفت ولی آمریکا بیش از پیش متعهد به مناسبات استراتژیک با اسرائیل و تامین امنیت آن شد. دولت روحانی در مجموع سیاست های پیشین را در مورد اسرائیل ادامه داد، هرچند ادبیات سیاسی او از احمدی نژاد دور بود. در این میان اگر روحانی در رابطه با اسرائیل زبان دیپلماتیک تری داشت، سران سپاه پاسداران جبران مافات میکردند. آنها در اسفند ماه ۱۳۹۴ روی موشک های نمایشی خود به زبان عبری

رابطه ایران و اسرائیل در زمان حکومت محمد رضا شاه پهلوی نیز هیچگاه به تمامی رسمی - دیپلماتیک نبود، گرچه همواره پیوستگی و وابستگی دو سویه در گستره های سیاسی، نظامی، تجاری و علمی بین دو کشور وجود داشته است. رابطه بین دو کشور به لحاظ منافع امنیتی استراتژیک بود. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ همکاری نفتی حکومت شاه با اسرائیل جدی تر شد. در تابستان ۱۳۵۵ مبادله نفت با اسلحه نیز آغاز شد. در ۱۹ آبان ۱۳۵۴ نماینده ایران هم در سازمان ملل متحد به قطعنامه ۳۳۷۹ مجمع عمومی، که صهیونیسم را از انواع نژاد پرستی شمرده شده بود، رای مثبت داد. (با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در مجمع عمومی سازمان ملل قطعنامه ۳۳۷۹ که اسرائیل را کشوری صهیونیستی و نژاد پرست ارزیابی کرده بود با قطعنامه ۴۶/۸۶ پس گرفته شد.)

"ایران کنتررا" که در ایران "ماجرای مک فارلین" نام گرفت پرده از روابط پنهانی تسلیحاتی ایران و اسرائیل برداشت. بعدها در رسانه ها مطرح شد که رئیس جمهور وقت آمریکا دونالد ریگان به پیشنهاد دستگاه اطلاعاتی اسرائیل برای جلوگیری از نفوذ احتمالی شوروی پذیرفته بود که به ایران اسلحه بفروشد. پول خرید سلاح هایی که ایران به میانی اسرائیل میگرفت صرف تامین بودجه شورشیان کنتررا در نیکاراگوئه می شد. پس از افشای روزنامه نگار سرشناس اسرائیلی، سیمون هرش، بازیگران ایران کنتررا به چند نفر تقلیل یافتند، رابرت مک فارلین، سرهنگ الیوت نورث و جان پوپنتدکستر.

پس از درگذشت آیت الله خمینی در روز سیزده خرداد ۱۳۶۸ در نهایت آقای سید علی خامنه ای جانشین رهبر جمهوری اسلامی شد. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در مجمع عمومی سازمان ملل قطعنامه ۳۳۷۹ که اسرائیل را کشوری صهیونیستی و نژاد پرست ارزیابی کرده بود با قطعنامه ۴۶/۸۶ پس گرفته شد. رهبر جدید ایران اسرائیل را "عده ای سرطانی نامید که باید حذف شود و حذف خواهد شد". همزمان جمهوری اسلامی رسماً اعلان کرد که از حماس و جهاد اسلامی در مبارزه مسلحانه شان علیه اسرائیل حمایت خواهد نمود. اسرائیل نیز در مقابله با گفته های رهبر جمهوری اسلامی و کادرهای برجسته سپاه پاسداران حکومت جمهوری اسلامی را، به ویژه در رابطه با برنامه اتمی اش، بزرگترین دشمن اسرائیل خواند. اسرائیل که خود مسلح به سلاح اتمی است برنامه اتمی جمهوری اسلامی را خطری جدی برای موجودیت خود می دید.

هرچند همه این دشمنی ها باعث نشد که اسرائیلی ها معاملات نفتی و تسلیحاتی خود را با ایران قطع کنند. در جریان رسیدگی به پرونده یک تاجر رده بالای اسرائیلی در سال ۱۹۹۸ میلادی اسامی بیش از ۱۰۰ شرکت اسرائیلی فاش شد که در دهه ۹۰ میلادی با جمهوری اسلامی روابط تجاری و نظامی برقرار کرده بودند، روابطی که بسیاری از آن با اطلاع دولت انجام

صهیونیسم را از انواع نژاد پرستی شمرده شده بود، رای مثبت داد. در پایان این بخش یادآور شویم که ساواک و موساد در خلال سالهای ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۵ میلادی همکاری مشترکی رادر حمایت از نیروهای استقلال طلب کرد در عراق انجام دادند. این همکاری از پشتیبانی فعال سازمان اطلاعات آمریکا (سیا) برخوردار بود. دولت ایران پس از امضای پیمان ۱۹۷۵ الجزایر میان ایران و عراق و توافق در امور مرزی از ادامه این همکاری خودداری نمود.

۴. ایران و اسرائیل پس از انقلاب ۵۷
دولت برآمده از انقلابی که اسلامی شد یک هفته پس از دریافت دستور تشکیل دولت از طرف آیت الله روح الله خمینی روز ۳۰ بهمن ۱۳۵۷ در اولین موضع گیری رسمی خود با صدور اطلاعیه ای دستور اخراج ۳۲ کارمند شعبه شرکت هواپیمایی ال عال از ایران را صادر کرد و خواستار قطع کامل روابط ایران و اسرائیل شد. سه ماه پس از بازگشت خمینی به ایران با اعدام حبیب القانین که هم رئیس جامعه یهودیان در تهران بود و هم صاحب کارخانه پلاسکو و هم سرمایه گذاری بزرگ در صنایع گوناگون ایران در تاریخ ۱۹ اردیبهشت ۱۳۵۸ شیپور بد نوای مهاجرت هموطنان یهودی ما به اسرائیل نواخته شد. از ۶۵۰۰۰ یهودی ایرانی کمتر از ۹۰۰۰ نفر در ایران ماندند. هرچند شاید این عدد درست نباشد اما از آن پس روابط میان دو کشور تغییری اساسی یافت. رهبری کشور ایران که حال به تئوکراسی اسلامی دگردیسی یافته بود حق حیاتی برای کشور اسرائیل نمی شناخت و مبارزه علیه آن را دکنترین حکومتی خود میدانست. حکومت اسلامی زان پس به جای اسرائیل از دولت فلسطینی سخن میگفت که حیطة جغرافیایی آن کشور کنونی اسرائیل و تمامی سرزمین های اشغالی در جنگ ۱۹۶۷ میلادی را در بر میگرفت. از کشور اسرائیل در ادبیات جمهوری اسلامی تنها با "رژیم صهیونیستی" نام برده می شد. یک سال پس از انقلاب آخرین جمعه ماه رمضان را "روز قدس"، روز (آزادی) فلسطین نام دادند. ولی

به نفع ایران بود در رسانه ها نیامد. به احتمال زیاد اسرائیل تا کنون بی سر و صدا حکم دادگاه ژنو را عملی کرده است.

۶. از تعادل در وحشت تا ناتوی عربی آمریکا و اسرائیل

هدف سیاست خارجی همواره تامین امنیت و ثروت ملی بیشتر برای هر کشوری است. جمهوری اسلامی اما با توسعه طلبی های سیاسی، نظامی و ایدئولوژیک خود نه تنها در این راه گامی برنداشته که بیش از آن تهدیدات امنیتی ما را افزوده و ثروت ملی را هم در خارج از مرزهای ایران بر باد داده است. همیشه در خاورمیانه رقابت در قدرت مطرح بوده است ولی ما جنگ شیعه و سنی نداشته ایم. حال رقبای منطقه ای ایران با استفاده از فرصتی که جمهوری اسلامی برایشان پدید آورده به مقاومت خود در برابر توسعه طلبی جمهوری اسلامی لباس مذهبی هم پوشانده و کم و بیش مهمترین کشورهای منطقه را علیه ایران بسیج نموده اند. اسرائیل نیز موقعیت را غنیمت شمرده و با آنان که بیش از ۵۰ سال درگیر مسئله فلسطین بوده از در دوستی در آمده و تشویقشان می کند که دست جمهوری اسلامی را با ابزار نظامی از منطقه قطع کنند.

با سرکردگی مصر و عربستان سعودی وزرای خارجه ۲۲ کشور عربی روز ۲۷ مارس ۲۰۱۵ در شرم الشیخ تصویب کردند که در مقابله با آنچه "خطر جمهوری اسلامی" نامیدند "ارتش متحد عربی" را بنیانگذاری کنند. روز ۲۸ فوریه ۲۰۱۷ وزیر خارجه اسرائیل "اویگدور لیبرمان" در مصاحبه ای با روزنامه آلمانی "دی ولت" گفت که برای مقابله با "ترور و خطر ایران" در پی ایجاد ائتلافی با شرکت کشورهای میانه رو خاورمیانه است. میانه روهای منطقه هم برای او کشورهای حاشیه خلیج فارس و عربستان سعودی هستند. لیبرمان در ادامه میگوید که کشورهای میانه رو سنی مذهب دیگر فهمیده اند که بزرگترین خطر برای آنان نه اسرائیل و صهیونیسم و یهودیان، بلکه ایران است. بر پایه تفاهم به وجود آمده میان اسرائیل و عربستان سعودی لیبرمان حتی دورنمای بهتری برای

شده بود که پول آن به ایران پرداخت نشده است. با درخواست فرجام اسرائیل مبلغ تعویقی که ابتدا ۲۰۰ میلیون دلار بود، در سال ۲۰۰۴ میلادی ۸۰۰ میلیون دلار شد و پس از بیست سال از این دعوای حقوقی و با رای دوم دادگاه سوئسی به نفع ایران در ۷ تیر ۱۳۹۵، به یک میلیارد و دو بیست میلیون دلار رسیده است. دادگاه گفته است که در زمان صدور رای بنا

از سارا تا اسطوره استر و مردخای دیگر راهی نیست. کتاب استر (پنجمین بخش از عهد عتیق)، به شهبانو شدن دختری به نام استر می پردازد که همسر خساریارشا، و جایگزین شاه بانو وشتی شد تا یهودیان را از برنامه های کشتار کننده هامان، وزیر خساریارشا، برهاند.

به دلیل خارج شدن شرکت ملی نفت ایران از لیست تحریم های بین المللی مانع حقوقی بر سر راه پرداخت این پول به ایران وجود ندارد. البته اسرائیل مدعی بود که زمان انقضای قرارداد سال ۲۰۱۷ میلادی بوده و وجه مورد مطالبه ایران باید به عنوان غرامت نفتی که ایران پس از انقلاب حاضر به تحویل آن نبوده در نظر گرفته شود. دادگاه دآوری سوئیس این ادعای اسرائیل را رد کرد و رای داد که اسرائیل باید وجه نامبرده را به ایران بپردازد.

در همین رابطه جالب است که وزیر انرژی اسرائیل اصرار داشته که طبق قرارداد میان دو کشور یکی از قضات دیوان عالی اسرائیل باید برای بررسی بیشتر به ایران سفر کند. جمهوری اسلامی که نمی خواست از این طریق به طور غیرمستقیم موجودیت کشور اسرائیل را بپذیرد از قبول این پیشنهاد سر باز زد. از

نوشته بودند "اسرائیل باید از بین برود". از این گذشته به صراحت بیان میکردند که "ما برد موشک های خود را ۲۰۰۰ کیلومتری کردیم تا اسرائیل را از فاصله ایمن نشانه بگیریم".

در تاریخ ۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۷ رئیس جمهور آمریکا ابراز نمود که آمریکا توافق اتمی با ایران را ترک و شدیدترین تحریم های تاریخ را در مورد ایران فعال خواهد نمود. دو روز پس از این آگهی ارتش اسرائیل سپاه قدس را مسئول شلیک ششانه ۲۰ موشک از حوالی دمشق به پایگاههای اسرائیلی در بلندی های جولان دانست و گفت چهار موشک از نوع فجر ۵ بوده اند که از طریق ضد هوایی اسرائیل خنثی شده اند و شانزده موشک دیگر هم در مناطق تحت کنترل ارتش سوریه فرود آمده اند. در انتقام جویی از این اقدام سپاه قدس، نیروی هوایی اسرائیل در همگامی با توپخانه مدرن خود به بیش از ۵۰ هدف احتمالی استقرار نیروهای ایرانی و متحدانش حمله کرد. با پرواز پهباد های ایرانی بر فراز خاک اسرائیل درگیری میان دو کشور به نقطه ای بسیار حساس رسید. اسرائیلی ها میگویند جمهوری اسلامی میتواند هر لحظه از خاک سوریه به تحریک اسرائیل بپردازد بدون آنکه پاسخ این کشور در خاک ایران داده شود. در همین رابطه وزیر آموزش اسرائیل گفته است که "اخطاپوس را باید از سر زد". به گفته وی برای اسرائیل بازدارندگی موثر امنیتی تنها از این راه ممکن خواهد بود. او خیال حمله پیشگیرانه به ایران را در سر می پروراند. در همه جای دنیا گفته میشود، ایران که با اسرائیل مرز مشترکی ندارد، این دو کشور ادعاهای سرزمینی هم نسبت به هم ندارند، تا به حال هم در جنگی با هم نبوده اند، بنابراین معلوم نیست که چرا جمهوری اسلامی خواست نابودی اسرائیل را داشته و دشمنان آن را با پول و اسلحه حمایت میکنند؟

۵. غرامت خواهی از کشوری که نیست!

اما این نکته که جمهوری اسلامی از کشوری که موجودیت حقوقی اش را همواره نفی کرده به دادگاهی در سوئیس شکایت برده و حق طلبی کرده از جمله پارادوکس های چشمگیری نظام است. پیش تر در باره یک خط ارتباط نفتی گفتیم که نفت ایران را با کشتی از خلیج فارس به شمال بحر احمر و از طریق خط لوله به خلیج عقبه به بندر مدیترانه ای اشکلون (اشقلون) و اسرائیل میرساند. شرکت عیلات - اشکلون برای انتقال نفت ایران به اروپا بدون عبور از کانال سوئز تاسیس شد و تامین کننده احتیاج نفتی اسرائیل در بحرانی ترین زمان ها، جنگ با مصر و بسته شدن کانال سوئز، بود. شرکت مختلط ایرانی-اسرائیلی با نام "ترانس ایژیاتیک" در سال ۱۹۶۸ میلادی (۴۷-۱۳۴۶ خورشیدی) به منظور تسهیل صادرات نفت ایران به اروپا هم تشکیل شده بود. در آن زمان، کانال سوئز به دلیل اختلاف مصر و اسرائیل بسته بود و استفاده از خط لوله بین بندر عیلات در شمال دریای سرخ (بحر احمر) و بندر اسرائیلی اشکلون در ساحل دریای مدیترانه، امکان آن را می داد تا نفت ایران از مسیری متفاوت راهی بازارهای اروپا شود. این خط لوله اکنون برای انتقال نفت خام آذربایجان و روسیه به هند و چین مورد استفاده قرار میگیرد. دادگاه دآوری سوئیس با رای آغازین خود در مورد اختلاف مالی جمهوری اسلامی و اسرائیل و درآمدهای پرداخت نشده به ایران رای داده است که اسرائیل باید به ایران غرامت بپردازد. به نوشته روزنامه هآرتس اسرائیل تا پیش از انقلاب اسلامی ۵۰ محموله نفتی از طریق این لوله منتقل

با انتخاب غیر منتظره محمد خاتمی وی در باره اسرائیل گفت اگر فلسطینی ها موجودیت اسرائیل را بپذیرند ایران نیز با آن ها موافقت خواهد کرد. این نرمش اما دیری نپایید. سید علی خامنه ای سکان سیاست خارجی را به دست گرفت، خاتمی در ادامه موضع مستقل خود ناتوان ماند و رابطه ایران و اسرائیل به روزهای پیش از انتخاب او بازگشت. احمدی نژاد در دسامبر ۲۰۰۶ "کنفرانس نفی هلوکاست" و با خواست نفی حق موجودیت کشوری اسرائیل برگزار نمود. جالب است که همین احمدی نژاد در مصاحبه ای با شبکه تلویزیونی ای بی سی روز ۲۶ آوریل ۲۰۰۹ مدعی شد که جمهوری اسلامی با راه حل دو کشور و به رسمیت شناختن اسرائیل توسط فلسطینی ها مخالفتی ندارد!

حل مشکل فلسطین می بیند. در مصاحبه دیگری وزیر اطلاعات اسرائیل به روزنامه "واشنگتن پست" می گوید، دستگاه حکومتی رئیس جمهور آمریکا آقای دونالد ترامپ فعالانه در پی تحکیم مناسبات اسرائیل و کشورهای میانه رو و سنی مذهب منطقه است. این همکاری و همگامی میان کشورهای سنی مذهب منطقه، مصر، اسرائیل

آنجا که اسرائیل نیز پیشنهاد ایران را برای تعیین نمایندگان از سوی دو کشور در یک هیئت دآوری در کشور ثالث را نپذیرفته بود سرانجام ماجرا به دادگاهی در پاریس کشانده شد. دادگاه اسرائیل را به تعیین نماینده ای برای حل و فصل اختلاف دو طرف ملزم نمود و در پایان هر دو طرف بر سر بردن موضوع دعوا به دادگاه ژنو به توافق رسیدند. رای نهایی دادگاه که



در کردستان زبان جبلی و در آذربایجان زبان لشان ددان زبان کلیمیان بوده که دیگر نیست.

بیش از صد سال پیش اما مهاجرت کلیمیان ایرانی به دلایل گوناگون آغاز شد. جمعیت کلیمی ایرانی را آن زمان ۳۰۰ تا ۳۵۰ هزار نفر تخمین میزنند. بیشترینشان، ۲۰۰ تا ۲۵۰ هزار نفر، به اسرائیل کوچ کردند و ۶۰ تا ۸۰ هزار نفر به ایالات متحده آمریکا امروزه ما شمارش دقیق کلیمیان حاضر در ایران را نمیدانیم. همایون سامیه نجف آبادی رئیس انجمن یهودیان تهران شمار یهودیان در ایران را ۹۰۰۰ نفر میدانند. اما آمار او بر اساس سرشماری مردم ایران بوده که در آن هرکس هنگام پر کردن فرم سرشماری باید مذهب خود را اعلام میکرد. گمان بر آن است که همه کلیمی ها مذهب خود را در آن فرم ها فاش نکرده باشند. سایر رهبران یهودی شمار یهودیان حاضر در شهرهای ایران را ۱۸ تا ۲۰ هزار نفر میدانند. پیش از انقلاب بهمن ۵۷ شمار یهودیان ایران را ۸۰ تا ۱۰۰ هزار نفر گفته اند.

حال شمار یهودیان ایرانی که پس از انقلاب به اسرائیل مهاجرت کردند و فرهنگ ایرانی را با خود بردند به همراه فرزندان شان به ۲۵۰ هزار رسیده است. بسیاری از اینان که چندین و چند دهه است در اسرائیل زندگی می کنند هنوز ایران را وطن و کشور نخستین و راستین خود می دانند.

در میان مشاهیر ادب و هنر و دانش ایران هم هموطنان کلیمی مذهب ما بسیارند. به یاد بیاوریم مرتضی خان نی دادو را که نزد درویش خان موسیقی آموخت و قمرالملوک وزیری کشف او بود، مدرسه موسیقی "درویش خان" را تاسیس کرد و ردیف های موسیقی ایرانی را در ۲۹۷ نوار ضبط نمود. "مرغ سحر"

خواست خود بر کشورهای منطقه نیست و با آنان به ائتلاف سیاسی علیه جمهوری اسلامی دست زده معلوم نیست که استراتژی "تعالد در وحشت" (Mutual Assured Destruction- MAD) در مقابله با کدام کشور میتواند کارساز باشد. بدین ترتیب ارتش متحد عربی و ناتو عربی مسلح به سلاح اتمی اسرائیل هم خواهد بود. مصلحت کشوری ایران هم در دستیابی به سلاح اتمی

و آمریکا را "ناتوی عربی" نام داده اند، که این نام را بر وزن پیمان اتلانتیک شمالی ساخته اند. چنانچه چنین پیمانی به واقعیت نزدیک شود، که خواهد شد، برای جمهوری اسلامی دیگر دلیلی برای ادامه خواست دستیابی به ابزار "تعالد در وحشت" که نظریه پردازان جمهوری اسلامی برای مقابله با اسرائیل در نظر داشتند، نخواهد ماند.

سه ماه پس از بازگشت خمینی به ایران با اعدام حبیب القانیان که هم رئیس جامعه یهودیان در تهران بود و هم صاحب کارخانه پلاسکو و هم سرمایه گذاری بزرگ در صنایع گوناگون ایران، شیپور بد نوای مهاجرت هموطنان یهودی ما به اسرائیل نواخته شد. همه این دشمنی ها باعث نشد که اسرائیلی ها معاملات نفتی و تسلیحاتی خود را با ایران قطع کنند. در جریان رسیدگی به پرونده یک تاجر رده بالای اسرائیلی اسامی بیش از ۱۰۰ شرکت اسرائیلی فاش شد که در دهه ۹۰ میلادی با جمهوری اسلامی روابط تجاری و نظامی برقرار کرده بودند، روابطی که بسیاری از آن با اطلاع دولت انجام شده بود. در سال ۱۹۸۷ میلادی رسوایی "ایران کنترا" که در ایران "ماجرای مک فارلین" نام گرفت پرده از روابط پنهانی تسلیحاتی ایران و اسرائیل برداشت.

نیست. بنابراین بهتر آن است که حکومت ایران در پی ترکیب امنیت خود با کشورهای همسایه، به ویژه عراق و پاکستان و دورتر، کشور هند، باشد و در تفاهم با دنیای غرب دست از "توسعه طلبی محوری" بردارد و با ارتشی ملی و حمایت ملت در بستر آزادی کشور را از تهاجم خارجی مصون بدارد.

سالها پیش آقای مرتضی شمس، عضو هیئت علمی گروه فقه سیاسی «پژوهشگاه اندیشه سیاسی اسلام»، وابسته به دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری در مقاله ای تحت عنوان "تهدیدهای نظامی امنیتی اسرائیل علیه ایران" و در لزوم دستیابی ایران به سلاح هسته ای اینگونه دلیل آورده بود: "دشمنی جمهوری اسلامی و رژیم صهیونیستی با توجه به برخورداری یکی از طرفین تخصص از سلاحهای هسته ای وضعیت ویژه ای دارد. این برخورداری یک جانبه از سلاح هسته ای موجب گردیده است تا رژیم صهیونیستی با استفاده از موضع برتر خود درصدد تحمیل خواست خود بر کشورهای منطقه و در مرحله اول حفظ این عدم تعادل و قدرت بازدارنده خود باشد. به نظر می رسد برای جمهوری اسلامی با توجه به ماهیت توسعه طلبانه و ضداسلامی رژیم صهیونیستی چاره ای جز دستیابی به ابزار مقابل به مثل که موجبات ایجاد تعادل در موازنه منطقه ای قدرت را فراهم آورد، وجود ندارد. باید توان مقابله به مثل با اسرائیل به مرحله ای برسد که این رژیم با توجه به عواقب گسترده ضربه دوم از وارد ساختن ضربه نخست منصرف گردد. همزمان با دستیابی به قدرت مقابله به مثل، دستیابی به سیستمهای دفع ضربه از جمله سیستم ضد موشک نیز از اهمیت ویژه ای برخوردار است تا امکان دریافت ضربه غافلگیرکننده هسته ای به حداقل برسد. البته شاید خلع سلاح منطقه ای و عاری سازی منطقه از سلاحهای هسته ای از رجحان بیشتری نسبت به دستیابی به سلاح هسته ای برخوردار باشد اما با توجه به این که اسرائیل تا زمانی که به تنهایی از قدرت هسته ای برخوردار است به هیچ عنوان بدان تن نخواهد داد، لازم است با ایجاد موازنه هسته ای در منطقه و سلب این امتیاز ویژه از رژیم صهیونیستی و با کمک سازمانهای بین المللی و کشورهای منطقه طرح عاری سازی منطقه از جنگ افزارهای کشتار جمعی از جمله سلاح هسته ای را دنبال کرد و در واقع سلب این امتیاز انحصاری از اسرائیل قدم نخست در راه عاری سازی خواهد بود".

حال که "رژیم صهیونیستی" دیگر به فکر تحمیل

دولت اسرائیل طرح هایی هم برای تجزیه سرزمینی ایران آماده داشت. در ژانویه ۲۰۱۲ منابع اطلاعاتی آمریکا ضمن افشای ارتباط موساد با گروه جندالله ابراز نگرانی و نارضایتی کردند که اسرائیل برای افسران اطلاعاتی خود در رابطه با جندالله در انگلیس از هویت افسران دستگاه امنیتی آمریکا استفاده می کرده است. علاوه بر این به گزارش مطبوعات کشورهای غربی در تمامی دوران دشمنی متقابل، اسرائیل همواره طرح هایی برای "حمله اتمی" به ایران را آماده داشته است.

او را هنوز آزادبخوهران ایران روزانه زمزمه می کنند. به یاد بیاوریم مشفق همدانی را که با عبدالرحمن فرامرزی روزنامه کیهان را تاسیس کرد. مجله پر شهرت کاویان را بنیان گذار شد که از همان آغاز جانبدار سیاست های دکتر مصدق در ملی کردن صنعت نفت شد و دفتر مجله اش ۲۸ مرداد ۱۳۳۱ پس از سقوط دولت مصدق به آتش کسیده شد.

و به یاد بیاوریم برجسته ترین پزشک کلیمی مذهب ایرانی، پرفسور شموئیل رهبر را که کاشف یازده نوع هموگلوبین شد که همگی را با نام های ایرانی ثبت کرد. لیست هموطنان برجسته یهودی مذهب را میتوان با ده ها نام دیگر تکمیل کرد.

آنچه می ماند این است که قلب هموطنان ما در اسرائیل هم برای میهن شان ایران می طپد. ما که در غربت دیگری نشسته ایم و آنان که در ایران مانده اند همدل با هم میهنان شان در اسرائیل همگی نگران ماجراجویی های خامنه ای ها و نتانیاهوها هستیم تا مبدا ایران ما را به آتش بکشند.

۷. قلب ایرانیان در اسرائیل هم می تپد
تاریخ حضور یهودیان در ایران را بیش از سه هزار سال میدانند. مهاجرت آنها همواره اجباری بوده است، از فلسطین به آشور و بابل و بخش های غربی و مرکزی ایران. یهودیان در طول تاریخ با دیگر ایرانیان پیوستگی های تنگاتنگ فرهنگی و دینی هم داشته اند. برای نمونه در سیاهکل یهودیان همراه مسلمانان در ماه رمضان روزه می گرفتند و در کردستان با صوفیان در مراسمشان همراه میشدند. از این گذشته بسیاری از آنان در زندگی فرهنگی، هنری و علمی ایران حضوری پر تکاپو داشتند و در پی حضور چند هزار ساله شان در ایران هویت خود را بدون تردید ایرانی میدانستند. جالب است که در روند هویت یابی اینجا و آنجا گویش کلیمی هم دگرگون می شد. نمونه وار گویش کلیمیان اصفهانی و یزدی و همدانی و کاشانی گویشی ایرانی از زیرشاخه های زبان های ایران مرکزی بود. کلیمی ها در کردستان و آذربایجان به زبان های آرامی کلیمی صحبت میکردند که شاید دیگر منقرض شده باشند.

نگاهی فرایدئولوژیک به کشور اسرائیل

بهر روز بیات



زمینه تاریخی

سده هائی بسیار یهودی ستیزی به ویژه در اروپای مسیحی جاری بوده است. یهودی ها جمعیتی پراکنده در سرزمین های گوناگون بوده اند که در اثر تعریف نژادی -خونی از خود و همراه با عدم ترویج و تبلیغ به گرویدن به دین شان پیوسته اقلیت باقی ماندند. هر چند که محدودیت تبلیغ و گرویدن برای جذب هر چه بیشتر انسان ها قاعدتا یهودیان را به رقابت با ادیان دیگر و انمی دارد و از این روی می بایست همزیستی ادیان دیگر را با آن ها آسانتر کند، اما برای مسیحیت عاملی دیگر وجود دارد و آن روایت قتل عیسی به دست یهودیان است که می تواند ریشه ای برای ستیز باشد.

در هر حال آنچه که واقعیت دارد این است که یهودیان در درازنای تاریخ پیوسته مورد تبعیض بوده اند. به ویژه در اروپای مسیحی که نه تنها مورد تبعیض بلکه هر از گاهی هستی شان از سوی عوام برانگیخته که به زبان های اروپائی پوگرم نامیده می شود، به مخاطره می افتاد.

هر چند که همپوش با روایات دینی، یهودیان میبایستی که از روی بازگشت به "سرزمین موعود" شان را میداشتند اما آنچه که آنان را دست آخر به مهاجرت از کشور های شان در اروپا واداشته همانا گسترش و تکرار یهودی ستیزی همراه با پوگرم در کشور هائی بسان روسیه، آلمان، اتریش و فرانسه بود.

پیش از این در اثر محدودیت ارتباطات طبیعتاً یهودیان پراکنده در سرزمین های گوناگون از یکدیگر بی خبر بودند و به نوعی خود را با محیط پیرامون شان وفق میدادند. با گسترش ارتباطات به ویژه در اروپا سازمان های یهودیان در کشور های اروپایی فرصت این را پیدا کردند که تبادل تجارب و اطلاعات کنند و به "مسئله یهود" از دیدگاه های مختلف اجتماعی بپردازند. بدیهی بود که پاره ای از رهبران و متفکران یهودی چاره ای برای برون رفتن از این وضعیت مزمن تبعیض آمیز، تهدید و پوگرم بیاندیشند و آن تاسیس کشوری بود که در آن یهودیان در اکثریت و دارای حاکمیت ملی باشند و بدینوسیله از یهودی ستیزی

مزمین برهند. اما تا مدت ها در محافل نخبگان یهودی، حتی صهیونیست ها، روشن نبود که این سرزمین که باید یهودیان را در خود جای دهد در کجای جهان باشد. اما رفته رفته روایت مذهبی باز گشت به "سرزمین موعود" فرادست شد.

مهاجرت به فلسطین

اینک یهودیان اروپا در برابر تبعیض و تهدید و پدید آمدن نژادپرستی و نازیسم، به ویژه پس از جنگ اول جهانی در

آلمان، چاره کار و نجات هستی شان را در مهاجرت از اروپا یافتند. تصمیم جنایتکارانه رهبران فاشیسم در آلمان برای حل "مسئله یهود" به کمک نابود کردن ماشینی یهودیان اروپا از راه بازداشت شان در اردوگاه های کار اجباری و نهایتاً سوزاندن آنان در کوره های آدم سوزی، ضرورت ایجاد پناهگاهی امن را برای یهودیان باقی مانده از کشتار نازی ها در دستور روز قرار داد. این کوشش ها منجر به ایجاد کشور اسرائیل در سرزمین فلسطین در سال ۱۹۴۸ میلادی شد.

در خور پیشبینی و بدیهی بود که مهاجرت وسیع به کشوری که قرن ها بود عرب های مسلمان در آن اکثریت و سیادت داشتند بدون اعوجاجات و برخورد امکان پذیر نباشد. شوربختانه چنین نیز شد.

به یقین میتوان گفت که ایجاد کشوری با هویت یهودی و تحت حاکمیت آنان در میان اکثریتی بزرگ از مسلمانان بدون جنگ، کشتار، ارباب و پاکسازی قومی امکان پذیر نمی بود.

اما شاید راز اجماع جهانی در آن زمان در بر سمیت شناختن کشور نوپای اسرائیل به احتمال زیاد در این نهفته بود که جنایت به لحاظ تاریخی یکتای نازی های آلمانی در نابودی سامانمند یهودیان اروپا جهان را دچار آنچنان شوکی کرده بود که پیامد های تاسیس کشور اسرائیل در سرزمینی بیگانه را نسنجیده بودند.

شوربختانه آنچه که در خور پیشبینی بود رخداد: جنگ نخست اسرائیل و اعراب و در پی آن فرار و راندن فلسطینیان از خانه و کاشانه خود، سپس همراهی اسرائیل با بریتانیا و فرانسه در جنگ سوئز در برابر مصر، پس از آن جنگ شش روزه، شکست سریع ارتش های عربی و اشغال اورشلیم شرقی، غرب اردن، ارتفاعات جولان و صحرای سینا و نهایتاً جنگ معروف به یوم کیپور که به روایتی با پیروزی نسبی ارتش مصر پایان یافت.

و اما در این میانه سرکوب، جنگ و گریز و کشت و کشتار نهادهای امنیتی اسرائیل بر ضد فلسطینیان و اقدامات متقابل آنان که از جمله در اثر نا متقارن بودن نیرو شکل تروریستی به خود گرفته، ادامه داشته است.

ابعاد دیگر مناقشه

پس از این به مناقشه اسرائیل-فلسطین ابعاد دیگری افزوده شد:

+جنگ سرد میان اردوگاه امریکا و اردوگاه شوروی: هرچند که شوروی در زمره نخستین کشور هائی بود که کشور نوپای اسرائیل را برسمیت شناخته بود اما پس از بالا گرفتن جنگ سرد و ظهور "سوسیالیسم عربی" در پاره ای از کشورهای مهم منطقه مانند مصر، سوریه و عراق و نزدیکی شان با شوروی، اسرائیل به یک پایگاه حضور فعال امریکا در منطقه مبدل شد. البته زمینه اجتماعی چنین دگرگونی ای در اسرائیل از این

روی فراهم بود که مهاجرین اروپایی اسرائیل، هر چند با گرایشهای سیاسی متفاوت، اما در مجموع متمایل به فرهنگ و شیوه زندگی غربی بودند. و فزون برین تهدید خارجی از جانب کشور های عربی نامبرده برای اسرائیل مزید بر علت برای رانده شدن به دامن امریکا میشد.

رهبران اقتدار گرای بسیاری از کشور های عربی منطقه موضوع دشمنی با اسرائیل را برای تهییج مردم و سرپوش نهادن به کمبود های خود مورد سوءاستفاده قرار میدادند. برای نمونه تا سال هائی طولانی حاضر نمیشدند که وجود اسرائیل را به مثابه یک واقعیت جدید تاریخی بپذیرند. پیامد چنین سیاستی این بود که هرگز تاکنون گامی در سوی ادغام آواره گان فلسطینی در کشور هایشان برنداشته اند. اینان هنوز در نسل سوم و چهارم به عنوان آواره گان فاقد تابعیت تلقی میشوند و از حداقل حقوق مدنی که شهروندان یک کشور میتوانند داشته باشند محروم اند. در واقع این ستمدیده گان فلسطینی دچار ستم مضاعف شده اند.

از جمله جلوه های این بهره گیری سیاسی به هزینه فلسطینیان، میتوان رفتار جمهوری اسلامی را برشمرد که سال هاست در مورد ارتباط دو سوی درگیر در مناقشه «کاسه داغتر از آتش» شده است و میپندارد که بیش از بیشترین فلسطینیان مصلحت آنان را تشخیص میدهد.

اسرائیل در بدو بنیانگذاری اش تحت تاثیر نفوذ یهودیان چپگرای اروپای مرکزی و شرقی دارای رگه هائی از سوسیالیسم بود. رگه هائی در شکل جنبش کبیوتص ها و ایجاد دهکده هائی که به شیوه اشتراکی سازمان داده شده بودند، پدید آمده بود. اما این کشور رفته رفته به سمت سرمایه داری و ادغام کامل در سیستم سرمایه داری جهانی به پیش رفته و از این راه نیز وابستگی اش به اردوگاه غرب بیشتر تحکیم یافت. حدوداً تا دهه هشتاد قرن بیستم میلادی دولت های اسرائیل در وجه غالب حاضر بودند با فلسطینیان و دیگر کشورهای همسایه سازش کنند به شرط اینکه این کشورها موجودیت اش را به رسمیت بشناسند اما با امتناع آن ها روبرو میشدند.

شاید بتوان گفت که پس از فروپاشی شوروی جنب و جوشی در روابط فلسطین و اسرائیل به وجود آمد. از یکسو در اسرائیل شهرک سازی های یهودیان متعصب تحت حمایت های آشکار و پنهان دولت آغاز شد و از دیگر سو قرار دادهای اسلو میان رهبران فلسطین و اسرائیل بسته شد و امید میرفت که زمینه برقراری صلحی پاینده میان اسرائیل، فلسطین و دیگر کشورهای عربی فراهم شده باشد.

به موازات این حرکات پس از فروپاشی شوروی و مهاجرت یهودی های اروپای شرقی تغییراتی اساسی در ترکیب جامعه اسرائیل رخ داده اند که پیامدش تغییر تناسب نیرو در اسرائیل و توانمندی گرایش ها به سیاست راست تا راست افراطی در این کشور بوده است.

بازتاب یک چنین دگرگونی در جامعه را میتوان در قتل اسحاق را بین مشاهده کرد زیرا که از این تاریخ به بعد روند برقراری صلح از طریق راه حل دو دولت فلسطینی و اسرائیلی در کنار هم، روز به روز آهسته تر و اکنون در دوران دونالد ترامپ و بنیامین نتانیاهو عملاً متوقف شده است.

پس از چند دوره اعتراضات و نا آرامی های موسوم به انتفاضه در مناطق اشغالی که معمولاً منجر به کشتار شمار قابل توجهی از معترضین میشد سران کشورهای

عرب در سال ۲۰۰۲ میلادی در نشست بیروت بر آن شدند از سه امتناع یعنی «نه» به رسمیت شناختن، «نه» به مذاکره و «نه» به صلح با اسرائیل دست بردارند. سران عرب نهایتاً در گامی در جهت به رسمیت شناختن واقعیت های زمینی پیشنهاد به رسمیت شناختن اسرائیل را مطرح و به اتفاق آرا تصویب کردند که موسوم به طرح عبدالله ولیعهد آن دوره عربستان سعودی شد. به این شرط که اسرائیل به مرزهای پیش از جنگ شش روزه در ژوئن ۱۹۶۷ بازگردد، اورشلیم شرقی را به عنوان پایتخت کشور مستقل فلسطین بپذیرد و راه حل عادلانه ای برای مشکل آواره گان بیابد. این طرح به تأیید کنفرانس سران کشورهای اسلامی به انضمام ایران نیز رسید.

در این زمان دیگر در اسرائیل ورق برگشته بود و احزاب و جریانات تعیین کننده ای در درون اسرائیل حاضر به رها کردن بخش های مهمی از سرزمین های اشغالی نبودند. روند خانه سازی تاکنون با اندک نوساناتی ادامه دارد و عملاً دورنمای راه حل دو دولت را مه آلود کرده است. از این روی طرح صلح عبدالله از جانب دولت شارون رد شد.

در این میان اسرائیل برای جلوگیری از اقدامات تروریستی انتحاری که برای مدتی از جانب اسلامگرایان عرب متداول شده بود دیواری بلند در مرز میان اسرائیل و ساحل غربی اردن بر پا کرد که باز هم به جدائی بیشتر دو سوی مناقشه انجامید.

وضعیت و نیاز های جامعه اسرائیل

در قامت دولتی یهودی با نیروی نظامی برتر. واکنش چنین مردمان به کنشی که تجاوزش بپندارند واکنشی است بی تناسب با آن و به مراتب شدیدتر. بازتاب این وضعیت روش و شدت رفتاری است که در دوران حیات این کشور به درجات مختلف از جانب دولت و ارتش اش اعمال شده است. بر مبنای این نیاز عاطفی است که در جامعه یهودی اسرائیل حتی اصل توراتی «چشم برای چشم و دندان برای دندان» - اصلی که دیگر با دوران ما سازگاری ندارد- را مراعات نمیکنند بلکه برای دندان که طلب میکنند.

امتناع عرب ها از پذیرش موجودیت اسرائیل

کشور های عرب و حتی فراتر از آن کشورهای مسلمان هم با امتناع شان از دیدن واقعیت کشور اسرائیل که مستقل از حقایقیت یا عدم حقایقیت تاریخی ایجادش در این میانه چندین میلیون انسان بلاذیده را میهن شده است، کاری نکرده اند که این ترس و ظن در وجود آنان تخفیف یابد. گاهی ایشان را تهدید به ریختن در دریا میکردند و گاهی نوید نابودی عاجل شان را میدادند.

البته در اسرائیل جریانات راست ناسیونالیستی و متعصب مذهبی نیز در دولت نتانیاهو وجود دارند که باریکه کوچکی چون اسرائیل کنونی برایشان کفایت نمیکند و «سرزمین موعود» شان را بس فراختر آرزو میکنند و طرفدار ادغام مناطق اشغالی به اسرائیل نیز هستند. اما در این راه یک مانع بزرگ در پیش دارند و آن مردم عرب این مناطق است.

به یقین می توان گفت که ایجاد کشوری با هویت یهودی و تحت حاکمیت

آنان در میان اکثریتی بزرگ از مسلمانان بدون جنگ، کشتار، ارباب و پاکسازی قومی امکان پذیر نمی بود. اما شاید راز اجماع جهانی در آن زمان در بر سمیت شناختن کشور نوپای اسرائیل در این نهفته بود که جنایت به لحاظ تاریخی یکتای نازی های آلمانی در نابودی سامانمند یهودیان اروپا جهان را دچار آنچنان شوکی کرده بود که پیامد های تاسیس کشور اسرائیل در سرزمینی بیگانه را نسنجیده بودند.

به لحاظ سیاست جاری در مناطق اشغالی نیز برخورد های خشن و نامتناسبی که نسبت به معترضین فلسطینی اعمال میشود اثرات اخلاقی و روانی مناسبی بر شهروندان اسرائیل نمیگذارد و قساوت را به امری عادی در زندگی اجتماعی مبدل میکند.

در عرصه سیاست داخلی، هر چند که اسرائیل کشوری است دموکراتیک، اما در دولت راستگرای نتانیاهو رگه هائی از اقتدارگرایی مشاهده میشود که جلوه هائی از آن از بین بردن رسانه های کنترل شده از سوی عموم جامعه و سپردن گستره عمومی به رسانه های خصوصی است.

وضعیت برای شهروندان عرب اسرائیل متفاوت است. هر چند که در دموکراسی اسرائیل برابری حقوقی شهروندان در عرصه تئوری تضمین شده است اما تأکید روز افزون بر اینکه این کشور صرفاً کشور یهودیان است سبب شده است که شهروندان غیر یهودی به عنوان شهروندان درجه دو تلقی شوند؛ در واقع این پیامد هر حکومتی است که خود را وابسته و دل بسته به یک دین تعریف کند. با اندکی تساهل میتوان گفت که به صورت دوفاکتو نوعی آپارتاید ناقص و خفیف بر عرب ها جاری است.

به سال ۱۹۴۸ کشوری با صورتبندی دموکراتیک، حکومت قانون، تفکیک قوا و تقریباً همه مشخصات یک سیستم دموکراتیک به نام اسرائیل تاسیس شد. اما آنچه که دموکراسی اسرائیل را تا حدودی مخدوش میکند برداشتن دوفاکتوی شرط بیطرف بودن دولت در برابر مذاهب و جهان بینی هاست.

هر چند که با تعریف اسرائیل به مثابه یک کشور «یهودی» در واقع گامی به عقب به دوران پیشا روشنگری برداشته شده است. اما در مورد مشخص اسرائیل این سیستم شاید از این رو در خور پذیرفتن و تحمل باشد که پیامد روند دردنای است که یهودیان در طول تاریخ طی کرده اند که به ویژه در جنایات و فجایع هلوکاست که نازی های آلمان نسبت به آنان روا داشته اند، به اوج خود رسیده بود.

بخشی بزرگ از مردم اسرائیل فرزندان جان بدربرندگان فاجعه انسانی هلوکاست هستند و دیگر بخش ها از جوامعی میایند که در آن ها کم و بیش مورد تبعیض بوده اند. بدیهی است که مردمانی با این پیشینه نسبت به جهان اطراف مظنون باشند به ویژه نسبت به کشورهای هائی که علناً قصد نابودی کشورشان را داشته باشند. از این روی این مردم پناه گاهی میطلبند

تشکیل داده است. دولت کنونی اسرائیل نیز با تکیه و همین نیاز و بزرگنمایی خطر موفق شده است که در دل توده های ساده انگارتر اسرائیلی جای محکم کند. میدانیم که ترس مشاور خوبی برای سیاست گذاری نیست. چنان که این ترس به علل جنایت های تاریخی ای که بر اقلیت های یهودی گذشته و تهدید های جاری که از زمان تاسیس اسرائیل ابراز شده اند، همه گیر شود پیامدش رفتاری است که دولت های اسرائیل غالباً با پشتیبانی بیشتری از شهروندان خود انجام داده اند: ایجاد ارتشی بزرگ و موثر تا حد مجز شدن به جنگافزار هسته ای، پیش قدمی در دو جنگ سوئز ۱۹۵۶ و ۱۹۶۷، بی پروایی در بکاربردن قهر، اشغال لبنان و حمله های پیشگیرانه به کشورهای همسایه مانند بمباران راکتور های هسته ای عراق و تاسیسات هسته ای سوریه، قتل مخالفین موثر در هر جای جهان و بسیاری اقدامات دیگر.

در واقع بخش کلانی از این ادعا به داشتن حق ویژه و عمل به آن از این ترس نهفته نشات میگیرد. بی توجهی به قطعنامه های شورای امنیت سازمان ملل نیز دو آبشخور دارد، یکی این ترس درونی شده و دیگری پشتیبانی بی تخفیف آمریکا.

همسایه های عرب هم تا سال ها کاری در جهت کاهش این ترس نکرده اند بلکه وارونه آن با تهدید های گوناگون واقعی و توخالی بدان دامن زده اند. اگر به سیاست کشور های عرب نظر کنیم چنین رفتاری بدیهی مینماید زیرا که کشورهای عرب تا تصویب طرح عبدالله در نشست اتحادیه عرب در بیروت در سال ۲۰۰۲ اصولاً هستی اسرائیل را به رسمیت نمیشناختند. بعد از آن که عرب ها کوتاه آمده اند جمهوری اسلامی مدعی اصلی دشمنی شده است.

استمرار وحشت در "سرزمین موعود"

یهودی ها از جمعیت محدود اقلیتی در کشور های گوناگون با جنب و جوش و ستیز وارد کشور کوچکی شدند که خود را در محاصره کشور های عربی مینمیداشتند. ترس از تبعیض اقلیت بودن توسط ترس از بودن در کشور کوچک و ضربه پذیر جایگزین شد. اسرائیلی ها به درستی بر این باورند که برخلاف بسیاری از کشورهای دیگر تنها با یک بار شکست هستی شان پایان مینماید. از این روی رفتارشان نسبت به آنچه دشمن می انگارند بی تخفیف و بیرحمانه است. هر چند که زیاده خواهی های دولت های اسرائیل به ویژه دولت نتانیاهو عوامل مهم تنش و مناقشه اند اما به باور من بخش بزرگی از واکنش های نامتناسب با کنش آنانی که دشمن انگاشته میشوند، از این وحشت درونی شده نشات میگیرد.

واکنش های نامتناسب دولت اسرائیل

از جمله واکنش های نامتناسب دولت اسرائیل اقدامات اسرائیل است در لبنان در سال های ۱۹۸۰ میلادی، حملات مکرر به غزه که در پاسخ به موشک پرانی های حماس و دیگر گروه های اسلامگرای افراطی با ضایعات و تلفاتی محدود صورت میگرفت و با کشتن بی تبعیض چند صد تا ۱۵۰۰ نفر زن و مرد و کودک و پیر و جوان فلسطینی انتقامش گرفته میشد. اوج چنین کشتار بی تبعیض و بی تناسب را میتوان در تظاهرات اخیر فلسطینیان به خاطر روز "نکبت" و افتتاح سفارت آمریکا در اورشلیم مشاهده کرد که سربازان و تک تیراندازان اسرائیل مردم خشمگین تظاهر کننده را به گلوله بستند. چنین رفتاری در درون هیچ جامعه متمدنی پذیرفته نیست و استمرار آن باعث شده است که اسرائیل جایگاه خود را در افکار

ها به عنوان شهروندان اسرائیلی را تشکیل میدهند هنوز اسرائیل میتواند با رعایت بعضا صوری برابری حقوقی شهروندان ماهیت خود را به مانند یک کشور یهودی و دمکراتیک حفظ کند.

اما اگر با عرب های فلسطینی کشوری واحد تشکیل دهند عرب ها و یهودی ها به لحاظ شمار جمعیت همتراز خواهند بود. در چنین صورتی دو راه بیشتر باقی نماند: یا کشور واحد دمکراتیک مینماید اما ماهیت اش را به عنوان یک کشور یهودی از دست میدهد، یا خصلت دمکراتیک اش را از دست میدهد و تبدیل به کشوری میشود که تمام عیار آپارتاید است. اما مستقل از اراده رهبران کنونی اسرائیل و شاید تمایل یحیی از شهروندانش آیا جهان و حتی ایالات متحده پس از ترامپ هم حاضر خواهند بود چنین وضعی را بپذیرند؟

نگه داشتن وضع موجود

بدین جهت اسرائیل میان دورا هربرد گیر کرده است: محافل با نفوذی همراه با دولت نتانیاهو نه حاضرند از توسعه طلبی و گسترش اسرائیل فراتر از مرزهای پیش از ژوئن ۱۹۶۷ چشم ببوشند و نه مایلند با عرب های فلسطینی کشوری واحد تشکیل دهند. پیامد چنین سیاستی ادامه اشغالگری است که

اینک در گستره سیاست عمومی اسرائیل نقش احزاب سنتی مانند سوسیال دمکرات کار و محافظه کار لیکود بسیار کاهش یافته است. دیگر احزاب چپ هم در پارلمان شرکت دارند اما نفوذشان موثر نیست. حزب میانه ای به نام کادیم که در زمان آرئیل شارون در انشعاب از لیکود به وجود آمد پس از موفقیت های آغازین نفوذ خود را از دست داده است. در سوی دیگر طیف احزاب راست گرا و مذهبی متفاوتی وجود دارند که در یک ائتلاف با بقایای لیکود چندین دوره است که دولت نتانیاهو را تشکیل میدهند.

بن بست موجود در سیاست اسرائیل

شوربختانه چنین به نظر میرسد که ملت ها از تاریخ درس نمیآموزند. قاعدتا میبایستی از مردمی که مورد ظلم نازی های آلمان، این جنایت کار ترین رژیم تاریخ، قرار گرفته اند انتظار داشت که نسبت به ظلم حساسیت بیشتری به خرج دهند به ویژه اگر این ظلم متوجه دیگران باشد. اما برداشت جاری چنین است که بخش کلانی از جامعه اسرائیل و طبیعتاً دولت اش نسبت به کسانی که در پروسه بنیانگذاری اسرائیل مورد ستم قرار گرفته اند چنین همدردی و مسئولیتی نشان نمیدهند.

راه حل های متصور

تا دهه هشتاد قرن بیستم دولت های اسرائیل در وجه غالب حاضر بودند با فلسطینیان و دیگر کشورهای همسایه سازش کنند به شرط اینکه این کشورها موجودیت اش را به رسمیت بشناسند اما با امتناع آن ها روبرو می شدند. پس از فروپاشی شوروی جنب و جوشی در روابط فلسطین و اسرائیل به وجود آمد و امید میرفت که زمینه برقراری صلحی پاینده میان اسرائیل، فلسطین و دیگر کشورهای عربی فراهم شده باشد. اما با فروپاشی شوروی و مهاجرت یهودی های اروپای شرقی تغییراتی اساسی در ترکیب جامعه اسرائیل رخ داد که پیامدش تغییر تناسب نیرو در اسرائیل و توانمندی گرایش ها به سیاست راست تا راست افراطی در این کشور بوده است.

اکنون اسرائیل در سر یک دوراهی گیر کرده است: یا باید راه حل دو کشور را بپذیرد که در این صورت باید از سرزمین هائی که در جنگ شش روزه ژوئن ۱۹۶۷ اشغال کرده است، در همپوشی با قطعنامه های شورای امنیت، چشم ببوشد و این سرزمین ها را به کشور آینده فلسطین واگذار کند یا سرزمین های اشغالی را رسماً در خود ادغام کند و کشوری واحد از عرب ها و یهودیان تشکیل دهد.

راه حل دو کشور

از ملزومات این راه حل آن است که شهرک های ساخته شده در زمین های اشغالی برچیده شوند زیرا که گسترش و پراکندگی شهرک ها با چند صد هزار نفر سرنشین در منطقه متعلق به فلسطینی ها همراه با ملاحظاتی امنیتی ای که برای حفاظت از آنان فراهم شده اند - مانند شمار زیادی از ایستگاه های بازرسی و کنترل - عملاً ایجاد یک کشور مستقل فلسطینی را ناممکن ساخته است.

راه حل کشور واحد

و اما مشکل راه حل دوم یعنی ایجاد یک کشور واحد در این نهفته است که با هدف و تعریف اصلی تاسیس اسرائیل به مثابه کشوری دمکراتیک و متعلق به یهودیان در تضاد میافتد. در لحظه کنونی که عرب

پشتیبانان، باید به نیاز مردم اسرائیل به امنیت که از تاریخ یهودیان نشأت گرفته است، بذل توجه کنند. مخالفین به سان جمهوری اسلامی شایسته است که از دشمنی و تهدید و تشجیع و تقویت گروه های پیکار جو مانند حماس، حزب الله و دیگر گروه های افراطی اسلامگرا امتناع ورزند. پشتیبانان بایسته است که با دادن تعهدات امنیتی جدی و عملی بلاواسطه به مردم اسرائیل آنان را از نگرانی های امنیتی برهانند و ترس شان را منتفی کنند و در عین حال با فشار به دولت اسرائیل برای کوتاه آمدن از خواسته های حداکثری آنان را به سوی صلح سوق دهند. مثلا حائز اهمیت است که چرا پیمان ناتو تاکنون اسرائیل را در زیر چتر دفاعی خود جای نداده است زیرا که در این صورت بخشی مهم از نگرانی های امنیتی شهروندان اسرائیل مرتفع میشود.

اسرائیل دارای یک جامعه مدنی زنده و پویا است. با از میان رفتن تهدید های خارجی شانس و امیدواری زیاد است که بار دیگر نیرو های طرفدار صلح در اسرائیل فرادست شوند. زیاده خواهان در اسرائیل در سوی تاریخ ره نمی پویند. به موازات این باید به دولت اسرائیل فشار آورده شود که دست از تبعیض، سرکوب، کشتار و انتقامجویی

ای اسرائیل که تنها معطوف به خاورمیانه نیستند یک تصور آخرازماتی (آپوکالیپتیک) خوابیده است- هر چند که اصولا کاربرد سلاح هسته ای در هر حال انگیزه ای آخر زمانی دارد. در مورد اسرائیل فهم این واقعیت هم چندان مشکل نیست. مردمی که آخر زمان را در اردوگاه های مرگ جنایتکاران نازی لمس کرده اند به ساده گی میتوانند تصویری این چنینی از جهان داشته باشند. از این روست که به خرد کاربردی یا راسیونالیتة رژیم جمهوری اسلامی باور ندارند. باور ندارند که تنها دغدغه کارگزاران و رهبران جمهوری اسلامی حفظ قدرت و ثروت، از جمله به یاری سلاح هسته ای، در این ناسوت است و بدین سبب بدنبال آخر زمان نیستند. منتها هنگامی که این باور آخر زمانی با ترهات آخر زمانی احمدی نژاد روبروی هم قرار میگیرند با تکمیل یکدیگر وضعیتی را برای دولت اسرائیل ایجاد میکنند که برای نابودی دشمنی که چنین خطرناک پنداشته است، از کار برد هیچ وسیله ای پروا نداشته باشد.

با توجه به احساسی رایج در اسرائیل که همان دشمن انگاری جهان است میتوان تصور کرد که اسرائیل آخرین کشوری باشد که از سلاح هسته ای چشم پپوشد.

عمومی بیشترین از کشورهای جهان از دست بدهد و در واقع تنها متکی به دلگرمی ناشی از پشتیبانی بی چون و چرایی است که تاکنون دولت های آمریکا روا داشته اند.

دولت اسرائیل کشتار اخیر را بدینگونه توجیه میکند که گویا برگزار کننده گان این تظاهرات و اعتراضات حماس بوده است. صرفنظر از این که روایت های در خور اعتمادی وجود دارند که چنین نبوده است بلکه مبتکران این تظاهرات جامعه مدنی غزه بوده است، اگر هم فرض کنیم که سازمان دهنده این تظاهرات حماس بوده است باز هم رفتاری است در چارچوب اعتراضات مدنی که حق هر سازمانی است. چنانچه خطر جانی بی میانجی برای سربازان اسرائیل وجود نداشته باشد کار برد سلاح کشنده مجاز نیست و در ردیف دیگر اقدامات ناموجه پیشگیرانه دولت و ارتش اسرائیل میگنجد.

نتائیاهو و جمهوری اسلامی

از دیگر نمونه های گزاف خواهانه و ناموجه پیشگیرانه دولت نتائیاهو میتوان رفتارش را در ارتباط با برنامه هسته ای ایران برشمرد. نتائیاهو به شدت در مورد تهدید های برنامه هسته ای ایران مبالغه می کرد و هنوز هم با وجود انعقاد برجام و بسته شدن همه راه های جمهوری اسلامی به سوی ساختن بمب هسته ای، می کند. ایشان با سوء استفاده از حساسیت و وحشت شهروندان اسرائیل و برای جلب آرای آنان تصویری را نه تنها از جمهوری اسلامی بلکه از ایرانیان ارائه میدهد که با واقعیت نمیخواند. آقای نتائیاهو در سنای آمریکا برای القاء اینکه اصولا ایرانی ها از بدو تاریخ همیشه قصد جان یهودیان را در سر داشته اند حتی کتاب مقدس یهودیان یعنی کتاب استر را قلب میکند.

بله، شوربختانه این درست است که جمهوری اسلامی با سیاست نابخردانه خود در دمیدن در شیپور امحاء قریب الوقوع اسرائیل از صحنه گیتی به موازات دشمنی با آمریکا ایران را به انزوای جهانی دچار کرده است و درست است که چنین گفته ها به ویژه هنگامی که به موازات مسلح کردن حزب الله در لبنان صورت بگیرد جنبه تهدیدی جدی تر به خود میگیرد و وحشت نامبرده بالا را برمیانگیزد، اما واقعیت چنین است که کشوری که خود دارای یک زرادخانه بزرگ هسته ای است روا نیست که خطر مسلح شدن بسیار نامحتمل ایران را بزرگنمایی کرده و با تحریکات خود زمینه جنگ ویرانگر دیگری را فراهم کند.

نقش سلاح هسته ای در سیاست اسرائیل

اغراق در مورد مخاطرات برنامه هسته ای ایران برای دولت نتائیاهو عمل کردهائی چندگانه دارد: نخست اهرمی است مناسب برای فشار بر جمهوری اسلامی، تضعیف آن و برای کاهش نفوذ و حضورش در مجاورت مرز های اسرائیل.

عملکرد دوم این رویکرد میتواند این باشد که اسرائیل به عنوان تنها کشور دارنده جنگافزار هسته ای همزمنی اش را در این عرصه بدون هیچگونه رقابتی، حتی اگر در سطح تئوریک و تخیلی باشد، حفظ کند. و سوم اسرائیل بیم این را دارد که جمهوری اسلامی با داشتن بمب هسته ای بتواند اسرائیل را نابود کند هر چند که چنین اقدامی از سوی جمهوری اسلامی با توجه به قابلیت ضربه دوم و متقابل اسرائیل (به موازات ضربه های هسته ای یاران اسرائیل به سان آمریکا)، جز خودکشی چیزی برای ایران به ارمغان نمیآورد. به عبارت دیگر در پس و پشت جنگافزار های هسته

اکنون اسرائیل سر یک دوراهی گیر کرده است: یا باید راه حل دو کشور را بپذیرد که در این صورت باید از سرزمین هایی که در جنگ شش روزه ژوئن ۱۹۶۷ اشغال کرده است، طبق قطعنامه های شورای امنیت، چشم پپوشد و یا سرزمین های اشغالی را رسماً در خود ادغام کند و کشوری واحد از عرب ها و یهودیان تشکیل دهد. در این صورت این دو به لحاظ شمار جمعیت همتراز خواهند بود. در چنین صورتی دو راه بیشتر باقی نمیماند: یا کشور واحد دمکراتیک میماند اما ماهیت اش را به عنوان یک کشور یهودی از دست میدهد، یا خصلت دمکراتیک اش را از دست میدهد و تبدیل به کشوری میشود که تمام عیار آپارتاید است.

از فلسطینیانی که مایل نیستند تحت شرایط اشغال نظامی به مانند انسان های بی حقوق و درجه دو زندگی کنند، بردارد.

شاید در اینجا فرصتی باشد برای اندکی رویا پردازی: تصور کنید که میان اسرائیل و فلسطینیان و دیگر همسایگان آشتی و صلح برقرار شود.

بیانگرید که اگر دانش و فن و هنر و موسیقی پیشرفته اسرائیل با جوانان تشنه آموزش در کشورهای پیرامون اش در میان گذاشته شود، به چه باروری ای دست خواهند یازید. باز شدن باب داد و ستد بازرگانی، اجتماعی و فرهنگی برای همه را از مواهبی نو بهره مند خواهد کرد.

پیانیتس و رهبر برجسته اسرائیلی-آرژانتینی ارکستر سمفونیک های تراز اول جهان، دانیل بارنبوم رفیق شفیق زنده یاد ادوارد سعید، هم اکنون در این راه گام نهاده است. او در عرصه موسیقی با ایجاد ارکستری بنام دیوان غربی-شرقی مرکب از هنرمندان جوان اسرائیلی و عرب حتی در این برهوت نفرت چه برهائی شیرین به بار آورده است.

آنچه در این نوشته مطرح کرده ام بیشتر نتیجه ملاحظاتی شخصی من است و ادعای کامل یا بی خطا بودن ندارم. توضیح علل رفتار های بد و ناشایست از دو طرف معنی اش توجیه شان نیست بلکه برخورد ریشه ای با آن است، برای مرتفع کردنشان.

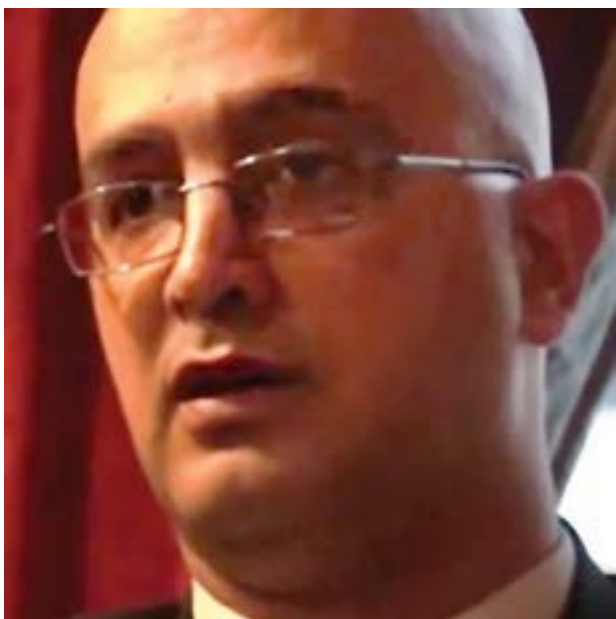
واقعیت دیگر اینست که اسرائیل در سایه رهبری احزاب راست افراطی و نخست وزیری بسان نتائیاهو در سال های اخیر بخش بزرگی از مشروعیت و مقبولیت خود را در افکار عمومی غرب به ویژه اروپا از دست داده است. البته نظر به مسئولیت های تاریخی که دولت های این کشور ها نسبت به کشور یهود قائل اند این وضعیت جدید در سطوح بالای سیاسی بازتاب نمی یابد. مثلا در آلمان پشتیبانی از اسرائیل جزء جدائی ناپذیر مصلحت حکومتی را تشکیل میدهد.

راه حل چیست؟

با توجه به آنچه در بالا گفته شد سیاست نتائیاهو با همه قدر قدرتی نظامی اش به لحاظ سیاسی به بن بست خورده است. هیچیک از راه هایی را که برگزیده است به نتیجه ای دنیا پسند نمیرسد. تبعیض و سرکوب و هراز گاهی کشتار فلسطینیان ره به جایی نمیرود و جز تنش، خشم، قهر و انتقام نمیآفریند. دولت نتائیاهو و ترامپ تا ابد نمی پایند. دیگر دولت های پشتیبان اسرائیل هم نمیتوانند برای همیشه بر خلاف افکار عمومی شهروندان شان از اسرائیل بدون چون و چرا حمایت کنند. اما مردم فلسطین و شهروندان اسرائیل و دیگر همسایه گان به زندگی در کنار هم "محکوم" اند. بقای پاینده اسرائیل منوط به بازگشت از زیاده خواهی به سوی صلح و دوستی با همسایگان است. کشور های در گیر از دور و نزدیک، مخالفان و

از چشم اورشلیم

علی جلالی نجف آبادی



مقدمه

واکنش شبکه های اجتماعی به حوادثی که چندی پیش میان اسرائیل و فلسطینی ها رخ داد برای برخی از مدافعان حقوق فلسطین شوک آور بود. شمار بسیاری از کاربران ایرانی نه تنها با قربانیان فلسطینی ابراز همدردی یا همدلی نمی کردند بلکه با حمایت مستقیم یا غیرمستقیم از اسرائیل، فلسطینی ها را سزاوار چنین رفتاری می دانستند. این جمعیت که عمدتاً از نسل جوان کشورمان هستند در ابراز مواضع شان، به روایت دیگری از تاریخ رویارویی میان اسرائیل و فلسطین استناد می کردند که بیشتر به روایت اسرائیلی ها و در مواقعی حتی نیروهای دست راستی شان نزدیک بود. این روایت معمولاً در رسانه های ایرانی امکان ظهور پیدا نمی کند زیرا بسیاری از منتقدان و مخالفان نظام کنونی ایران نیز با این روایت، بیگانه یا مخالفند. صرف نظر از اینکه سیاست های جمهوری اسلامی تا چه اندازه نسل جدید را به روایت های «فلسطین محور» بی اعتماد کرده است، جا دارد مرور روایت های متضاد و «اسرائیل محور» هم در دستور کار رسانه های ایرانی قرار گرفته و در معرض نقد و بررسی قرار گیرد. آن روایت چیست و آن تاریخ کدام است؟ کاربران جوان ایرانی از کدام ادعاها تاثیر پذیرفته اند و آنها را باور کرده اند؟ این مقاله، هم در شکل و هم در محتوا بنا دارد ماجرا را از چشم اورشلیم گزارش و داوری کند نه از چشم بیت المقدس و از همین چشم به نقش ایران در این پرونده پیچیده تاریخی بپردازد.

اورشلیم، نامی به ماندگاری تاریخ که از شهری باستانی سخن می گوید و یادآور جنگ ها و صلح های بسیار است. شهری که بارها محاصره گردیده، ساکنان آن رانده شده و هر قدرتی در جهان، ادعای قیمومیت آن را داشته است.

شهری که امروز ساکنانی متفاوت دارد، از یک سو عرب های فلسطینی که در فقر، بیسوادی، تخریب دینی و تعصبات ملی و مذهبی گرفتار شده اند و نگاهشان به گذشته است و از سوی دیگر ملتی که با تلاش فراوان و طی یک دوره کوتاه از دل سرزمین های داغ و گرم فلسطین، مزارع و کارخانه ها و شهرهای پیشرفته

ساخته اند.

در کرانه ای مردم هنوز در پی سرداران قادسیه عزاداری می کنند و در کرانه ای دیگر، مردمی با کشوری دموکراتیک، صاحب تکنولوژی به ساخت و ساز و پیشرفت می اندیشند. این تفاوت در دو ملت نقطه شروع یک تنش طولانی بوده است، چرا که با حضور یهودیان مهاجر در اورشلیم یا همان سرزمین اجدادیشان، تلاش و کار و کوشش به همراه ورود تکنولوژی، همه چیز را دگرگون کرده است.

ابعاد یک تقابل

جنگ میان اعراب فلسطینی و اسرائیل بیش از آنکه مذهبی باشد، بیشتر بر نقاط ضعف و قوت آنها استوار است. ملت فلسطین با توجه به اینکه همیشه در اسارت کشورهای روم باستان، اعراب مسلمان و ترک ها و ... بوده اند، در نداشتن یک حکومت مرکزی، همیشه وابسته به حمایت هایی خارجی بوده اند و هر از گاهی در پی غفلت حاکمان خارجی دست به اعتراض و شورش هم می زده اند.

این ملت در دل جامعه مسلمان پیشرفت چندانی نکردند؛ مزارع سنتی، تولید کالاهای دستی و کم ارزش، اقتصادی ضعیف و فرهنگی وابسته به دول خارجی اغلب مسلمان، آنها را به مصرف کنندگان ضعیفی تبدیل کرد که از خود چیزی نداشته و ندارند. در مقابل، یهودیان مهاجر که روزگاری اجدادشان به زور از سرزمین هایشان اخراج شده و به دیار غرب و شرق رفته بودند، با شکل و رنگ دیگری از زندگی آشنا شدند و با بازگشت به سرزمین های اجدادی خود، تکنولوژی، سیاست، اقتصاد، دانشگاه و غیره را نیز به همراه آوردند و این همان جایی بود که نقطه تضاد و شکاف اصلی بین فلسطینی ها و یهودیان شکل گرفت. فتودال های عرب ساکن در منطقه با دیدن توسعه

مزارع و کارخانه های یهودی و رشد تولید محصولات کشاورزی، انتقال آب با روش های مکانیزه و کانال سازی های پیشرفته چه پیش از جنگ جهانی دوم و چه پس از آن، دست به تحریک مردم منطقه زده و پیشرفت یهودیان منطقه را تهدیدی علیه منافع خود در سرزمین های فلسطینی می دانستند.

رشد تولیدات کشاورزی و تسخیر بازار کمی و کیفی محصولات تولید شده توسط یهودیان، سرمایه داران عرب مقیم منطقه را به فکر مبارزه نه از راه رقابت اقتصادی، بلکه از راه تحریک شعارهای ملی و ناسیونالیستی انداخت و آن شد که نباید می شد.

این امر تا جایی پیش رفت که اولین رویارویی شکل گرفت و طی آن در شورش اعراب در سال ۱۹۲۹، ۱۳۳ یهودی و از جمله ۶۷ نفر در هبرون کشته شدند و این آغاز یک رویارویی جدی بود تا در پی آن انتقام جویان از هر دو سو وارد ماجرا شده و تا به امروز قتل از پی قتل و خونخواهی از پی خونخواهی ادامه یابد.

با این حال در تلاش دراز مدتی که توسط جوامع مختلف بین المللی صورت گرفت، امروز بخشی به نام تشکیلات خودگردان فلسطینی وجود خارجی دارد و مدعی یک کشور فلسطینی است. این تشکیلات، علی رغم حمایت های گسترده سیاسی و مالی کشورهای قدرتمند جهان، با توجه به همان روش زندگی در میان فلسطینیان، نتوانسته است در چارچوب مرزهای

واکنش شبکه های اجتماعی به حوادثی که چندی پیش میان اسرائیل و فلسطینی ها رخ داد برای برخی از مدافعان حقوق فلسطین شوک آور بود. شمار بسیاری از کاربران ایرانی نه تنها با قربانیان فلسطینی ابراز همدردی نمی کردند بلکه با حمایت از اسرائیل، فلسطینی ها را سزاوار چنین رفتاری می دانستند. این جمعیت که عمدتاً از نسل جوان کشورمان هستند در ابراز مواضع شان، به روایت دیگری از تاریخ رویارویی میان اسرائیل و فلسطین استناد می کردند که بیشتر به روایت اسرائیلی ها و در مواقعی حتی نیروهای دست راستی شان نزدیک بود. این مقاله، هم در شکل و هم در محتوا بنا دارد ماجرا را از چشم اورشلیم گزارش و داوری کند نه از چشم بیت المقدس.

این منطقه دارند. از یکسو غرب خود را قیم ملت یهود می داند که سالها دستش به خون فرزندان و زنان و سالخوردهگان آن آغشته بوده است و از سوی دیگر قدرت های اسلامی در پی رویاهای ناسیونالیستی، مذهبی و قومی خود هستند. بخشی از غرب روزی به این نتیجه رسید که یهود ستیزی را باید به شکلی دیگر ادامه داد و با شعار دفاع و حمایت از ملت آن، دست به محاصره و جداسازی غیر محسوس به بهانه امنیت جوامع یهود در کشورهای غربی خود زد و با ایجاد حساسیت بیشتر و ساختن تافته ای جدا بافته در میان جوامع خود مدعی نجات آنان شد و از سوی دیگر سنگ حمایت و حقوق بشر برای فلسطینی ها را به سینه زده و رسانه های خود را به جان اسرائیلی ها انداخت! در سویی دیگر، جماعتی مانند "تازه عثمانی ها" در رویای بازپس گیری سرزمین های قدیمی و تسلط بر منطقه، ادعای نجات فلسطینی ها را داشته و روزی بر حسب نیاز با اسرائیل صلح کرده و روزی بر حسب ضرورت، با آن کشور از در ناسازگاری و خصومت در می آید و در این میان فلسطینی نمی داند باید بر روی آنها حساب باز کند یا خیر!

اینکه چقدر در اسلام به یهود پرداخته شده و لزوم جنگ و نابودی آنها مطرح شده است، مورد نظر این مقال نیست، که همت و نظر پیشکسوتان و صاحب نظران اسلام شناس را می طلبد، اما آنچه هر مسلمانی برای پاسخ دادن به سؤال تغییر قیله مسلمانان از اورشلیم به کعبه می شوند و می آموزد اینست که پیامبر اسلام بر نماز که حرمت بسیاری دارد ایستاده بود تا جبرئیل در بین دو رکعت نماز به او ندا داد که از اورشلیم چرخش کرده به سوی کعبه نماز را ادامه بدهد!

این که پیامبر چنین کاری انجام دهد و این که در میان نماز دستوری بر پیامبر مسلمانان می رسد و امر می کند که از این به بعد روی از معبد یهودیان برتاب و به کعبه نماز بگذارد و اورشلیم را به یهودیان واگذارد، تا مسلمانان از زخم زبان یهودیان که قیله مسلمانان را معبد خود می دانستند رها شوند، خود نشان می دهد که دفاع از بیت المقدس ریشه مذهبی نداشته بلکه ریشه ای هویت گرایانه در میان اعراب داشته است.

قیم های مسلمان در موضوع فلسطین نیز چهره هایی ناسیونالیست، و دیکتاتور بوده اند که طلایه دار آنها در میان ناسیونالیست های عرب، همان صدام حسین بود که خود را سردار قادسیه می نامید.

۷۰۱ پیش از میلاد بر آن یورش بردند و چه بابلیان که در سال ۵۹۷ پیش از میلاد مسیح معبد سلیمان را آتش زده و نبوکدنصر اورشلیم را تسخیر کرد و پادشاه یهودیان زدکیا را اسیر نمود و چه باری کوروش برای آزادی یهودیان و چه حمله روم و آوارگی یهودیان و ساکنان اصلی این سرزمین و دیگر جنگ ها و محاصره های تاریخی از عثمانی گرفته تا بریتانیا و غیره... تا به امروز قدرت جهانی خواستار قیومیت این منطقه و مردم آن شده است و این همان نقطه مصیبتی است که اورشلیم ماندگار را در دل بشریت داغدار کرده است.

و اما امروز پس از قرن ها و سالها زد و خورد و درگیری، قوم یهود با تلاش و کوشش شبانه روزی خود توانسته با وحدت میان تمام گرایش های یهودی، صاحب دولت، دموکراسی، دستگاه قضا و ارتش و دانشگاه و مجموعه ای از نهادهای مدرن در داخل مرزهای خود باشد و امروز خواستار بازپس گیری شهر و میراث باستانی خود شده و دولت رسمی آن کشور با حمایت قدرتهای بزرگ جهان یا همان قیم هایی از جنس مدرن و حامی حقوق بشر امروزی (یهودستیزان در گذشته تاریخی)، این امر را به واقعیت رسانده است.

در روز دوشنبه ۱۴ مه ۲۰۱۸ (۲۴ اردیبهشت ۹۷) ساختمان سفارت ایالات متحده آمریکا رسماً در اورشلیم افتتاح شد و در همین روز باز هم اورشلیم داغدار درد دیگری گردید، از جنس خون و خشونت! اتفاقی که ریشه آن را نه در ملت ضعیف و خسته فلسطینی می توان یافت و نه در جامعه مدرن و تمدن و دموکراسی اسرائیل، بلکه تنها دلیل آن را می توان در حس قیومیتی دانست که عده ای قدرت طلب در

در تلاش دراز مدتی که توسط جوامع مختلف بین المللی صورت گرفت، امروز بخشی به نام تشکیلات خودگردان فلسطینی وجود خارجی دارد و مدعی یک کشور فلسطینی است. این تشکیلات، علی رغم حمایت های گسترده سیاسی و مالی کشورهای قدرتمند جهان، با توجه به همان روش زندگی در میان فلسطینیان، نتوانسته است در چارچوب مرزهای داخلی خود چهره ای از یک دولت ملت دموکراتیک فلسطینی ایجاد کند. تشنت و تفرقه و فساد سیاسی و اقتصادی و همچنین عادت به دریافت کمک های مالی و اقتصادی بین المللی و همچنین تعصب و سنت گرایی شدید در میان مردم، باعث شده است تا باز هم فلسطین کشور نشود و نتواند در مقابل اسرائیل به یک توازن صحیح و رقابت و صلحی پایدار برسد.

داخلی خود چهره ای از یک دولت ملت دموکراتیک فلسطینی ایجاد کند. تشنت و تفرقه و فساد سیاسی و اقتصادی و همچنین عادت به دریافت کمک های مالی و اقتصادی بین المللی و همچنین تعصب و سنت گرایی شدید در میان مردم، باعث شده است تا باز هم فلسطین کشور نشود و نتواند در مقابل اسرائیل به یک توازن صحیح و رقابت و صلحی پایدار برسد.

میراث و هویت تاریخی

و اما اورشلیم شهری با قدمت اولین تمدن های بشری که ساکنان کنعانی و یهود را می توان از اولین ساکنان آن بشمار آورد. شهری که این روزها بحث داغ محافل سیاسی، روشنفکری و خبری جهان را به خود اختصاص داده است.

این شهر اصلنا یهودی بوده و روزگاری اکثریت ساکنان آن یهود بوده اند و علیرغم یهود ستیزی تاریخی چه از نوع وسطایی آن و چه از نوع مدرن و امروزی، اصل موجودیت و نام اورشلیم باقی مانده است و هیچ عقل منصفی نمی تواند، میراث کهن و بزرگ اقوام واقعی آن در این منطقه را نادیده انگارد.

شاید به این دلیل است که نه مسلمانان و نه حتی حامیان غربی یهود، نمی خواهند اسرار پنهان در زیر معبد اورشلیم یا همان مسجد بیت المقدس بازکاوی شده و یا مورد جستجو قرار گیرد. چرا که بدون شک، اسرار و اسنادی تاریخی از میراث اولین پادشاهی یهودیان و حکومت و جامعه متمدن آنروز بر ملا خواهد شد و این شاید پایانی باشد برای تمام شدن قیومیت های خارجی و منطقه ای بر سرزمین اورشلیم و ساختمانی که مسلمانان بیت المقدس می نامند و یهودیان آن را بخشی از معبد بر جای مانده می شمارند. قیومیت هایی که خود داستانی به وسعت تاریخ بشر در خاورمیانه داشته و دارد.

قیم هایی که خود را دایگان دو قوم فلسطین و یهود می دانند برای آنها دل می سوزاند و از جیب خود برای رفاه آنها هزینه می کنند. این دایگان عزیزتر از مادر، چنان محبت را در حق این دولت تمام می کنند که به تعبیری پستان کمک های خود را در حلقوم فرزند خواندگان خود فرو کرده و تا مرز خفه گی آنها را تهدید می کنند. شاید اگر این قیم ها یا دایگان عزیزتر از مادر نبودند این دو قوم، همانند سالهای دور، در کنار هم زندگی کرده و به این روز دچار نمی شدند.

در سرتاسر تاریخ، چه ۱۷۰۰ سال پیش از میلاد مسیح که مصریان خود را والی این منطقه دانسته و یهود را به اسارت بردند و چه آنروز که آشوریان در

ایران و «مصلحت درازمدت» در سیاست خارجی

مهرداد خوانساری



انعطاف ناپذیری، یکی از خواص حکومت‌های انقلابی در سال‌های نخستین آنهاست و روش ایران نیز از این قاعده مستثنا نبوده است. به داوری یکی از اساتید سیاست بین‌الملل که به تازگی سخنرانی جامعی در ارتباط با سیاست خارجی ایران در لندن داشت، گرچه با گذشت زمان، ما شاهد قدری انعطاف در برخی زمینه‌های مربوط به سیاست داخلی بویژه در رابطه با مسائل اقتصادی و فرهنگی بوده‌ایم، ولی خطوط کلی سیاست خارجی ایران تغییر نکرده است و مسئولان حکومت اسلامی، امروز همچنان وارث شعارهایی از قبیل «مرگ بر آمریکا و مرگ بر اسرائیل» هستند که نه می‌توانند آنها را دور بریزند و نه قادرند کوچکترین استفاده‌ای برای تحریک افکار عمومی و کسب حمایت از سوی مردم و یا پیشبرد مقاصدشان از آنها به عمل آورند.

این در زمانی است که مسئولان دو حکومت انقلابی دیگر قرن بیستم - کوبا و چین - که بازماندگانش به هر تقدیر کماکان موفق به حفظ قدرت در کشورهایشان بوده‌اند، بقاء حکومت‌هایشان را در پایان دادن به انزوا از جامعه بین‌المللی و پیوستن به «دهکده جهانی» تشخیص داده‌اند و تامین منافع و بخصوص بهبود اوضاع اقتصادی‌شان را در بازسازی روابطشان با بازارهای بین‌المللی و آمریکا پایه‌گذاری نموده‌اند. در این میان، می‌توان به کشور ویتنام نیز اشاره کرد که بعد از دو دهه جنگ چریکی با آمریکا که به مرگ بیش از یک میلیون شهروند آن کشور و بیش از ۶۰ هزار سرباز آمریکایی انجامید، نهایتاً توانست به نوعی با آمریکا کنار آید و از آن طریق، موجبات بازسازی و رونق اقتصادی کشورش را هموار کند.

در مثالی دیگر، با آغاز اولین ملاقات رو در رو، میان دشمنان دیرپائی چون مائوتسه تونگ و ریچارد نیکسون در پی سفر تاریخی رئیس جمهور آمریکا در سال ۱۹۷۲ به چین کمونیست، نه تنها معادلات دیپلماتیک - استراتژیک آن زمان بطور چشمگیری تغییر یافت، بلکه شرایطی را امکان پذیر کرد تا کشوری فقیر و عقب افتاده با پایان دادن به انزوا

با تکیه بر تندروی و انتقام‌جوئی، مشوق شعارهایی چون «مرگ بر آمریکا» و «مرگ بر اسرائیل» بودند که کار مملکت را نهایتاً به گروگانگیری و قانون شکنی و برادر کشی کشاند که هنوز بعد از گذشت ۳۹ سال، مردم ایران، کماکان تاوان صدمات ناشی از اشتباهات و تخلفات آنان را می‌پردازند.

تجربیات ۳۹ سال گذشته باعث شده تا بسیاری از انقلابیون سال ۵۷ عملکرد پیشین خود را با دیدی انتقادی مد نظر قرار دهند و بیشتر آنان با واقع بینی به این نتیجه رسیده‌اند که باید به دنبال حل مشکلات عدیده و انباشته شده مملکت با ممانعت از تکرار اشتباهات گذشته‌شان باشند، اما این برداشت متأسفانه در میان اقلیت کوچک و تمامیت خواهی در هیات حاکمه که علیرغم از دست دادن محبوبیت و مشروعیت عمومی خود همچنان اهرم‌های اصلی قدرت را در انحصار خود دارند، به هیچ وجه مشاهده نمی‌شود.

تردید نیست که ظهور افرادی چون ترامپ در آمریکا و محمد بن سلمان در عربستان و تشدید حملات لفظی شدید و تهدیدات خصمانه آنها علیه ایران و تداوم حضور افرادی چون نتانیاهو در صحنه سیاسی اسرائیل و اساساً به جریان افتادن یک دسته بندی وسیع در منطقه برای مقابله با منافع دراز مدت ایران (نه فقط جمهوری اسلامی)، عکس العمل بی

از ۵۰ هزار آمریکائی و ۱۸۰ هزار چینی کشته به جای گذاشت. در این فاصله، آمریکا برای مدتی بیش از ۲۰ سال توانست از طریق قدرت و اعمال نفوذش در جامعه بین‌المللی، نه تنها چین کمونیست را در انزوا جهانی قرار دهد بلکه توانسته بود برای بیش از ۲۰ سال مانع از آن شود که دولت چین بتواند صاحب کرسی‌اش به عنوان یکی از اعضای دائمی در شورای امنیت سازمان ملل باشد و تا زمانی که می‌توانست از آراء اکثریت نمایندگان کشورهای جهان در مجمع عمومی سازمان ملل برخوردار باشد، دولت فراری ژنرال چیان کایچک در جزیره کوچک تایوان را در پی پیروزی انقلاب چین در سال ۱۹۴۹، تحت عنوان دولت «چین ملی» و «نماینده واقعی مردم چین» به رسمیت شناخت.

در ارتباط با ایران در پی پیروزی انقلاب اسلامی، عکس العمل دولت آمریکا کاملاً بر عکس تجربه نافرجام ۳۰ سال قبلش با فاتحان انقلاب چین بود زیرا که دولت آمریکا ساعتی بعد از پیروزی انقلاب، در زمره اولین کشورهای جهان بود که «دولت موقت انقلاب اسلامی ایران» را به ریاست مهندس مهدی بازرگان به رسمیت شناخت. ولی این بار مسئولان پشت پرده و تمامیت خواه در جمهوری اسلامی با به دست گرفتن اهرم‌های اصلی قدرت و کنار زدن تمام رقبای سیاسی

گذارد. بدیهی است که ادامه چنین روندی نمی‌تواند به «مصلحت دراز مدت ایران» در منطقه و جهان باشد، بخصوص اینکه حل مشکلات ایران با آمریکا و غرب نیز به نوعی در گرو ایجاد نوعی روابط معقول با اسرائیل است.

مهرداد خوانساری

دیر مرکز ایرانی مطالعات سیاسی - لندن

Dr. Mehrdad Khonsari

www.icps.uk

نباید فراموش نمود که تمام مشوقان عوامفریب شعار مرگ بر آمریکا و مرگ بر اسرائیل همانهایی هستند که در طول جنگ ۸ ساله با عراق از خریدن میلیونها دلار اسلحه از اسرائیل و دعوت نمایندگان عالیرتبه آمریکایی به تهران در ماجرای معروف «ایران گیت» درنگی نداشته‌اند.

ضمن اینکه هر دولتی در ایران باید از حق مردم مظلوم فلسطین در مقابل فشارهای غیرقابل قبول اسرائیل دفاع و ایستادگی نماید (همانطور که رژیم

چون و چرائی به رفتار نامعقول، غیر دیپلماتیک و تحریک آمیز دسته‌جاتی است که برای حفظ منافع و موقعیت خود در درون کشور، با شعارها و موضع‌گیری‌های بی‌مصرف، فقط در دشمن تراشی و منزوی نمودن هرچه بیشتر مملکت در عرصه بین‌المللی کامروا بوده‌اند.

زمانی هم که دولت روحانی، بعد از ۸ سال سیاست‌های مخرب احمدی نژاد (که با وجود درآمدی بیش از ۶۰۰ میلیارد دلار از فروش نفت، مملکت را با فساد

مسئولان دو حکومت انقلابی قرن بیستم - کوبا و چین - بقاء حکومت‌های شان

را در پایان دادن به انزوا از جامعه بین‌المللی و پیوستن به «دهکده جهانی» تشخیص داده‌اند و تامین منافع و بخصوص بهبود اوضاع اقتصادی‌شان را در بازسازی روابطشان با بازارهای بین‌المللی و آمریکا پایه‌گذاری نموده‌اند. در این میان، می‌توان به کشور ویتنام نیز اشاره کرد که بعد از دو دهه جنگ چریکی با آمریکا که به مرگ بیش از یک میلیون شهروند آن کشور و بیش از ۶۰ هزار سرباز آمریکائی انجامید، نهایتاً توانست به نوعی با آمریکا کنار آید و از آن طریق، موجبات بازسازی و رونق اقتصادی کشورش را هموار کند.

ادامه از صفحه ۴۳

طبیعی به نظر می‌رسد. این چرخش که در شعارهایی مثل «فلسطین رو رها کن - فکری به حال ما کن» خود را نشان داده به هیچ روی به مفهوم همراهی با سیاستهای سرکوبگرانه و زورگویانه اسرائیل علیه مردم فلسطین نیست. اتفاقاً جدا از سیاستهای ضد اسرائیلی جمهوری اسلامی قضاوت عمومی نسبت به اسرائیل و یا دست کم نسبت به دولت دست راستی کنونی آن در ایران منفی است. در سالهای گذشته کارشکنی‌های دولت نتانیاها چه در جریان شکل‌گیری برجام و چه پس از آن برای نابودی برجام که در حد خود موفق بوده، ماهیت دولت دست راستی اسرائیل و خصومت آن با منافع و مصالح ملی ایرانیان را بر مردم ایران آشکار کرده است.

نگاه به اسرائیل از منظر منافع ملی

سیاست خارجی و مناسبات دیپلماتیک دولت‌ها تابعی است از منافع و مصالح ملی آنها. در این عرصه آرمانخواهی جایگاه چندانی ندارد. هر دولتی با دولت‌های دیگر هم منافع مشترک دارد و هم در مواردی دارای تضاد منافع است. وقتی میان دو دولت رقیب تضاد منافع بر منافع مشترک برتری پیدا می‌کند به ناچار یا از راه دیپلماسی و مصالحه به حل و فصل آن برمی‌آیند و یا به راه حل‌های دشمنانه مثل تهدید، تحریم و جنگ روی می‌آورند.

از جنگ جهانی دوم به بعد برای اجتناب از جنگ نقش گفتگو و دیپلماسی میان دولت‌ها افزایش یافته و در عین حال نهادهای مختلف بین‌المللی برای حل و فصل دعوای و اختلافات میان دول پدید آمده‌اند.

منافع ملی هر کشوری از جمله ایران ایجاب می‌کند که سیاست خارجی و دیپلماسی از نگرش‌های ایدئولوژیک و آرمانی جدا شود. جمهوری اسلامی نه از طرف مردم ایران و نه از طرف فلسطینی‌ها برای حل مساله فلسطین و بیرون راندن اسرائیل از سرزمین‌های اشغالی وکالت و نمایندگی ندارد. هرکس و هر جریان سیاسی آزاد است که قضاوت خود را نسبت به اسرائیل دارا باشد. اما سیاست خارجی ایران باید تابع دو اصل زیر باشد: از آرا و اراده عمومی نشأت گرفته باشد و ۲- تابعی از متغیرمنافع ملی باشد.

در همه چهل سال گذشته اما سیاست خارجی ایران در قبال اسرائیل در تقابل با دو اصل بالا و مطابق امیال مذهبی سران حکومت و مقاصد قدرت پرستانه آنان اتخاذ شده است. حاصل این بی‌اعتنایی به دو اصل بالا قربانی شدن منافع و مصالح ملی ایران به پای اهداف قدرت‌های جهانی و رقبای منطقه‌ای ایران بویژه جناح‌های راست اسرائیل بوده است.

پیشین این ماموریت را در گذشته بطور پیگیر انجام می‌داد، مقامات جمهوری اسلامی باید این موضوع را دریافته باشند که حاصل حمایت آنها از حماس و دولت خودگردان فلسطین این بوده است که حماس از همان روزهای اول جنگ داخلی علیه اسد در سوریه بطور علنی علیه ایران موضع گرفت و محمود عباس که از او بعنوان یک چهره معقول در میان فلسطینی‌ها نام برده می‌شود، حمایت و پشتیبانی خود را نه از حکومت اسلامی ایران و مواضعش در قبال اسرائیل بلکه از سازمان مجاهدین خلق که به نوعی مورد حمایت همان نیروهای ضد فلسطینی است، اعلام نمود.

امروز با توجه به دشمنی‌های علنی کشورهای عربی، به ویژه عربستان سعودی و امارات که با بودجه‌های سنگین، آمریکا و کشورهای غربی را علیه ایران تحریک و «لابی» می‌کنند و خواستار تضعیف اقتصادی و استراتژیکی هرچه بیشتر و حتی تجزیه ایران نیز هستند، ایجاد همسوئی و نزدیکی با تنها کشورهای غیر عرب منطقه - یعنی ترکیه و اسرائیل - باید قاعدتا از اولویت خاصی برخوردار باشد. در گذشته نظام پیشین به لحاظ نزدیکی‌اش با اسرائیل مورد نکوهش قرار می‌گرفت و متهم بود که با روابط «دو فاکتوی» ایران و اسرائیل (برخلاف ترکیه که اسرائیل را از ابتدای تاسیس در سال ۱۹۴۸ به رسمیت شناخت) به نوعی به جهان عرب بی‌اعتنایی می‌کند که به لحاظ حفاظت از حق و حقوق پایمال شده مردم فلسطین با اسرائیل در ستیز بودند. ولی امروز، ماجرا صورت دیگری دارد و اسرائیل نه تنها در ستیز با هیچ دولت عربی نیست، بلکه از روابط نزدیک علنی و غیر علنی با عمده‌ترین آنها از قبیل مصر و اردن و عربستان سعودی و امارات برخوردار است.

متأسفانه حاصل سیاست‌های غیر قابل توجیه حکومت اسلامی ایران در گذشته این بوده که «طبیعی‌ترین متحد منطقه‌ای ایران، یعنی اسرائیل» را وادار سازد تا با «طبیعی‌ترین دشمنانش در منطقه، یعنی اعراب» علیه مصالح ایران و ایرانی قدم به پیش

و نادانی و ناتوانی به آستانه ورشکستگی اقتصادی (کشاند) توانست با عقد قرارداد برجام قدم‌های اولیه‌ای را برای پایان دادن به انزوای بین‌المللی ایران بردارد و زمینه را برای رسیدن به توافق بیشتر به منظور تلاش برای بازسازی اقتصاد ایران هموار سازد، باز هم همین افراد با تحریکات و کارشکنی‌های هدفمند خود (مانند ایجاد تبلیغاتی از قبیل ترسیم نام اسرائیل بر روی موشک‌ها)، از هیچ اقدامی برای جلوگیری از اقدامات دستگاه سیاست خارجی کشور برای رفع تنش‌ها به منظور جلب سرمایه و تکنولوژی مورد نیاز مملکت دریغ نکردند و برعکس با تکیه بر لزوم پیاده کردن مقوله مضحک «اقتصاد مقاومتی»، انگار از همان اول خواستار وضعیتی بودند که آقای ترامپ نوید آن را داده و با خروج یکجانبه آمریکا از برجام، پیاده کردن «شدیدترین تحریمات اقتصادی در تاریخ» علیه ایران را دنبال می‌کند.

علاوه برخطر تشدید فشارهای اقتصادی بیشتر از سوی آمریکا، امروز ایران با این خطر نیز مواجه است که برای اولین بار درگیر یک جنگ تمام عیار با اسرائیل در خاک سوریه گردد. این در زمانی است که هم آمریکا و هم کشورهای عربی منطقه مانند عربستان سعودی - همه و همه - بی‌شک اسرائیل را در همه زمینه‌ها حمایت خواهند کرد. گرچه باید امیدوار بود که طرفین به هر حال سعی کنند تا در حد امکان خط قرمزهایی را احتمالاً با وساطت روسیه رعایت نمایند ولی نمی‌توان مطمئن بود که بعد از ۳۹ سال شعار «مرگ بر اسرائیل»، سرانجام یک تبانی بین‌المللی برای ضربه زدن به ایران و فراهم آوردن موجبات خروجش از سوریه، کار را به جنگ نکشاند.

حراست از منافع ملی ایران در اوضاع و احوال بحرانی امروز ایجاب می‌کند که دستگاه دیپلماسی ایران روش دیگری را در قبال آمریکا و اسرائیل بکار گیرد. این بدان معنی نیست که ایران از توقعات مشروعش در ارتباط با این کشورها صرف‌نظر کند و یا کوتاه بیاید؛ ولی می‌تواند لحنش را تغییر دهد و شعارهای «مرگ بر این و مرگ بر آن» را کنار بگذارد.

ایرانیان، کردها و اسرائیل

همن سیدی



قیمت نفت و هم از افزایش حجم صادرات در پی بایکوت فروش نفت توسط کشورهای عربی.

در این دوران در یک مقطع هشت ساله درآمد نفتی ایران به بیش از ۲۱ برابر افزایش یافت (از ۹۰۰ میلیون دلار در سال ۱۳۴۶ تا ۱۸ میلیارد دلار در ۱۳۵۴). در آن زمان رهبران کشورهای عربی غیرنفتی، مشخصاً مصر و سوریه، جمله مشهوری به همتایان خود در کشورهای نفتی می گفتند

که شامل ایران هم می شد: ما بر روی دریایی از خون ایستاده ایم و شما هم بر روی دریایی از نفت! آنها به این طریق رهبران کشورهای عربی خلیج فارس را مجبور می کردند که سهم بیشتری از هزینه جنگ اعراب و اسرائیل را بپردازند. درحالی که درآمد آنها، حداقل در آن مقطع، به خاطر بایکوت فروش نفت، به اندازه درآمد ایران افزایش نیافته بود.

بعد از انقلاب برعکس شد. برخلاف حاکمیت که از همان روز نخست حمایت از فلسطینی ها را به رادیکال ترین شکل ممکن خود رساند (تلاش برای محو اسرائیل از روی زمین)، هم مردم و هم اپوزیسیون سال به سال کمتر به حمایت از فلسطینی ها تمایل نشان می دادند و برعکس، به حمایت های دولتماندان از آنها حساس هم شده بودند. بیشتر این حساسیتها به خاطر آن بود که مردم خود در شرایط سخت اقتصادی، شاهد گشاده دستی دولتماندان در حمایت از فلسطینی ها بودند. هزینه های حمایت از فلسطین تنها به کمک مادی محدود نمی شد بلکه بخشی از فشارهای سیاسی و تحریمهای اقتصادی هم به نحوی با سیاستهای فلسطینی حکومت ایران مرتبط بود. انگار فلسطینی ها نقشی را که قبل از انقلاب در شکوفایی اقتصاد ایران داشتند، این بار در نابودی آن ایفا می کردند.

پیش از آنکه مکانیزمی برای تنظیم رابطه ایرانیها با

مسئله اسرائیل و فلسطین تنها در محدوده نزاع دو اتنیک عرب و یهودی باقی نمانده است. اگر از ابعاد جهانی آن هم صرف نظر کنیم امروزه در خاورمیانه سایر ملتها و دولتها هم، بخشی از هویتشان بر اساس نوع رابطه شان با مسئله اسرائیل/ فلسطین تعریف می شود. ایرانیان در دو مقطع قبل و بعد از انقلاب به دو شکل متفاوت درگیر مسئله فلسطین بودند.

کردها هم در چهارمقطع تاریخی با هر دو طرف نزاع در ارتباط بودند: شکلگیری ناسیونالیسم عربی و حمایت فلسطینیها از انکار کردها در عراق (دهه ۱۹۲۰)، جنبش بارزانی در عراق و حمایت اسرائیل از کردها (دهه ۱۹۶۰)، جنگ کویت و حمایت فلسطینی ها از صدام (۱۹۹۰) و فرزاندم استقلال کردستان و حمایت اسرائیل از آن (۲۰۱۷). در این نوشته سعی می شود در دو بخش مجزا به بررسی رابطه ایرانیان و مسئله فلسطین/ اسرائیل و همچنین رابطه کردها با آن بپردازم و نهایتاً به نتیجه گیری مشترکی برسم.

یک: ایرانیان و اسرائیل

از آغاز دوران پهلوی دوم که تقریباً همزمان بود با شکلگیری مسئله فلسطین و اسرائیل به جز دوران کوتاه نخست وزیری مصدق و روابط خوبی که ایشان با جمال عبدالناصر داشت دولتهای ایران تمایلی به حمایت از فلسطینی ها نشان نمی دادند و حتی مدتی پس از تاسیس اسرائیل، به صورت غیررسمی روابط ایران با آن کشور برقرار شد.

برعکس دوران کنونی، آن زمان بیشتر این اپوزیسیون ایرانی بود که به حمایت از فلسطینیها می پرداخت نه دولت ایران. هرچند معیار دقیقی نمی توان یافت که آیا آن زمان عامه مردم بیشتر به مانند حاکمیت، به مسئله فلسطین می نگریستند یا به مانند اپوزیسیون چپ و اسلامی، اما آنچه که عیان است در مقطعی همه ایرانیان از نزاع اعراب و اسرائیل سود بردند! بهترین دوران شکوفایی اقتصادی ایران مربوط به سالهای پایانی دهه ۱۹۶۰ و سالهای آغازین دهه ۱۹۷۰ بود که در پی جنگهای اعراب و اسرائیل (۱۹۶۷ و ۱۹۷۳) قیمت نفت به اوج خود رسید. در این سالها ایران از هر دو سو سود مادی می برد، هم از افزایش

مسئله فلسطین پیشنهاد شود به بررسی رابطه کردها و فلسطینی ها می پردازم تا نهایتاً مکانیزم پیشنهادی شامل رابطه میان آنها هم شود.

دو: کردها و اسرائیل

الف: رابطه کردها با مسئله فلسطین از رابطه ایرانیها با آنها، هم پیچیده تر است و هم قدیمی تر، حتی به قبل از تاسیس اسرائیل برمیگردد. پس از فروپاشی عثمانی که قیمومیت عراق به بریتانیا سپرده شد و این کشور همچنین حاکم مستقیم فلسطین هم بود، سیاست دوگانه ای را در مورد ناسیونالیسم عربی در پیش گرفته بود. از یکسو از همان اوائل دهه ۱۹۲۰ بریتانیا فلسطینی های ناسیونالیست را سرکوب و رهبران آن را به سایر سرزمینهای عربی تبعید می کرد و از دیگر سو در عراق به شیوه ای تصنعی ناسیونالیسم عربی را ترویج می داد چرا که نگران نوستالژی دوران عثمانی در میان مردم عرب عراق بود.

این واقعیتی است که به مدت چهار قرن آنها تحت حاکمیت عثمانی ها بودند و اعتقادات مذهبی مشترکی هم داشتند. بریتانیا با تاکید بر تفاوت زبانی آنها (شما عرب هستید؛ آنها ترک هستند) تلاش می کرد احتمال بازگشت آنها به دوران سابق را به حداقل برساند. در این میان ناسیونالیسم کردی می بایست فدا می شد و جالب آنکه فلسطینیها در این ظلم به کردها نقش مهمی داشتند. اکثر فلسطینی های تبعیدی به عراق

آنها در مورد ایرانی ها یا کردها نباید باعث تغییر موضع حق خواهانه آنها شود. اما تا کجا، چگونه و چه نوع کمکهایی باید ارائه شود؟

مسئله فلسطینی‌ها چهار بعد انسانی، اتنیکی، دینی و مذهبی دارد. آنها در وهله اول انسانند، ثانیاً عربند، ثالثاً مسلمانند و نهایتاً سنی مذهبند. به نظرم از بعد انسانی همه انسانها موظفند از حل مسئله فلسطین حمایت کنند. اما همه انسانها یعنی چه؟ یعنی وظیفه‌ای که بر عهده همه هفت میلیارد مردم جهان است! ما مردم ایران مثلاً یک صدم مردم جهان هستیم و واقعا با همه گرفتاری‌ها و بدبختی‌ها و مشکلاتی که داریم اگر بتوانیم به اندازه یک صدم مردمان جهان به مسئله فلسطین بپردازیم شاهکار کرده‌ایم. نباید مسئله فلسطین به مسئله اول ما تبدیل شود. از منظر عرب بودن و سنی بودن و مسلمان بودن هم همین طور است. ما پنج درصد مسلمانهای جهان را تشکیل می‌دهیم. هم وطنان عرب ما یک درصد عربهای جهان هستند و سنی‌های ایران هم حتی به یک درصد سنی‌های جهان نمی‌رسند. همه آنها هم (مسلمانهای ایران، عربهای ایران، سنی‌های ایران) خود از گرفتارترین مسلمانهای جهان و عربهای جهان و سنی‌های جهان هستند. واقعا به سختی می‌توان قضاوت کرد که آیا وضع فلسطینیها از وضع عربهای ایران و سنی‌های ایران وخیم تر است یا نه! در مورد کردها هم به همین ترتیب. طبعاً بدون تردید به محض آنکه شرایط سیاسی و اقتصادی کردها و ایرانیان تغییر کرد و تبعیضهای ملی و مذهبی و سیاسی در این جغرافیا از بین رفت یا کاهش یافت باز وظیفه همه است که بدون هیچ قید و شرطی به حل مسئله فلسطین کمک کنند اما آیا در شرایط کنونی منصفانه است مثلاً از مردم بلوچ بخواهیم به فقر و مشکلات و محرومیت‌های خود بیافزایند و فکر دیگران باشند و به فلسطینیها کمک کنند؟! آیا منصفانه است که از بودجه یکی از فقیرترین کشورها کاسته شود و توسط دولتمندان به فلسطین ارسال شود؟ آیا هزینه سیاسی و اقتصادی تحریم‌هایی که به خاطر دشمنی با اسرائیل به مردم ایران وارد می‌شود، با میزان تعهد و رسالتی که این مردم در حمایت از فلسطینیان به عهده دارند، متناسب است؟ بهتر است کسانی که از منظر حق خواهی مطلق به مسئله فلسطین می‌نگرند، و خودم یکی از آنها هستم، یکبار هم از منظر "تناسب وظیفه و توان" و یا از منظر "تقدم و تاخر مسائل" به وظیفه ایرانی‌ها در قبال مردم فلسطین بنگرند.

د: حمایت اسرائیل از فراندوم استقلال کردستان در ۲۰۱۷ بهانه کافی را به فلسطینی‌ها داد که بی‌محابا به کردها حمله کنند. آنها که هفت دهه را برای حق تعیین سرنوشت خود مبارزه کرده بودند، تلاش کردها

به چهره‌های اصلی ناسیونالیسم عربی تبدیل شدند. بسیاری از آنها به پستهای بالایی دست یافتند و تدوین کتابهای درسی عراقی هم به فلسطینی‌ها سپرده شده بود. ملک فیصل پادشاه ارداتی عراق هم زمینه را برای

رابطه کردها با مسئله فلسطین از رابطه ایرانی‌ها با آنها، هم پیچیده تر است و هم قدیمی تر، حتی به قبل از تاسیس اسرائیل برمی‌گردد. پس از فروپاشی عثمانی قیمومیت عراق به بریتانیا سپرده شد و این کشور همچین حاکم مستقیم فلسطین هم بود. بریتانیا در عراق به شیوه‌ای تصنعی ناسیونالیسم عربی را ترویج می‌داد چرا که نگران نوستالژی دوران عثمانی در میان مردم عرب عراق بود. در این میان ناسیونالیسم کردی می‌بایست فدا می‌شد و جالب آنکه فلسطینی‌ها در این ظلم به کردها نقش مهمی داشتند. اکثر فلسطینی‌های تبعیدی به عراق به چهره‌های اصلی ناسیونالیسم عربی تبدیل شدند. ملک فیصل پادشاه ارداتی عراق هم زمینه را برای آنها بیشتر مهیا می‌کرد. وجه اشتراک او با فلسطینی‌ها، غیرعراقی بودن آنها بود. اولین کنگره پان عربیستم در ۱۹۳۲ به ابتکار ملک فیصل و با مشارکت فعال فلسطینی‌ها در بغداد برگزار شد، ۱۶ سال قبل از تاسیس اسرائیل!

آنها بیشتر مهیا می‌کرد. وجه اشتراک او با فلسطینی‌ها، غیرعراقی بودن آنها بود. اولین کنگره پان عربیستم در ۱۹۳۲ به ابتکار ملک فیصل و با مشارکت فعال فلسطینی‌ها در بغداد برگزار شد، ۱۶ سال قبل از تاسیس اسرائیل!

ب: پس از سقوط سلطنت در ۱۹۵۸ وعده رهبران انقلاب عراق در حل مسئله کرد تحقق نیافت و از ۱۹۶۳ جنگی خونین در عراق در گرفت که در آن شاه ایران و بعداً اسرائیل هم از کردها حمایت می‌کردند. این باعث خشم عربها به ویژه فلسطینی‌ها شد. آنها که خود برای تحقق خواسته‌های ملی‌شان از همه جهان عرب و حتی چین و شوروی هم کمک می‌گرفتند کمک گرفتن کردها از نیروهای خارجی را تاب نمی‌آوردند. این کمکها البته سودی نداشت و با سازش شاه و صدام پایان یافت اما دشمنی فلسطینی‌ها و سایر ناسیونالیستهای عرب با کردها پایان نیافت. جالب آنکه به غیر از عراق سایر جنبشهای کردی در ایران و ترکیه و سوریه حامی فلسطینی‌ها بودند و حتی در کردستان عراق هم پس از شکست جنبش بارزانی در ۱۹۷۵، سایر جریانات کردستان خود را با فلسطینی‌ها در یک جبهه مشترک تصور می‌کردند اما آنها کماکان صدام را به کردها ترجیح می‌دادند.

ج: در پی حمله صدام به کویت، حمایت فلسطینی‌ها از صدام به اوج خود رسید. این حمایت برای کردها بسیار تلخ بود چرا که پس از آشکار شدن جنایات صدام علیه کردها صورت می‌گرفت. یعنی کردها می‌دانستند که فلسطینی‌ها با علم به بمباران شیمیایی حلبچه و نسل کشی انفال باز از صدام حمایت می‌کنند. هرچند با شکست صدام در جنگ کویت و آغاز گفتگوهای صلح با اسرائیل کم کم رهبران تشکیلات خودگردان فلسطین سعی کردند از صدام فاصله بگیرند ولی در بین بدنه فلسطینی‌ها در هر دو سوی غزه و کرانه باختری رود اردن نشانه‌های نمادین از عشق به صدام کماکان دیده می‌شد. تا همین اواخر هم چندین پیکره صدام در میدانهای فلسطین و یا تصاویر نقاشی او بر دیوارهای اماکن عمومی دیده می‌شد که به نحوی نمک پاشیدن به زخم کردها بود.

مسئله فلسطینی‌ها چهار بعد انسانی، اتنیکی، دینی و مذهبی دارد. آنها در وهله اول انسانند، ثانیاً عربند، ثالثاً مسلمانند و نهایتاً سنی مذهبند. به نظرم از بعد انسانی همه انسانها موظفند از حل مسئله فلسطین حمایت کنند. اما همه انسانها یعنی چه؟ یعنی وظیفه‌ای که بر عهده همه هفت میلیارد مردم جهان است! ما مردم ایران مثلاً یک صدم مردم جهان هستیم و واقعا با همه بدبختی‌ها و مشکلاتی که داریم اگر بتوانیم به اندازه یک صدم مردمان جهان به مسئله فلسطین بپردازیم شاهکار کرده‌ایم. نباید مسئله فلسطین به مسئله اول ما تبدیل شود. از منظر عرب بودن و سنی بودن و مسلمان بودن هم همین طور است. آیا در شرایط کنونی منصفانه است مثلاً از مردم بلوچ بخواهیم به فقر و مشکلات و محرومیت‌های خود بیافزایند و فکر دیگران باشند و به فلسطینیها کمک کنند!؟

ایران و اسرائیل و وارونگی سیاست

رامین صفی‌زاده و امیرحسین گنج بخش



راهبرد ها و سامانه ها

در پی استقرار جمهوری اسلامی و سپس حاکمیت ولایی در عرصه سیاست ایران، سه سامانه و یا نهاد در تقابل و تعامل با یکدیگر هر آنچه که در طی این چهل سال بوقوع پیوسته است را رقم زده اند. آنچه امروز شاهد آنیم نتیجه این فرایند و دینامیسم سه طرفه میان الزامات و مصالح این سه سامانه در واگرایی یا همپوشانی سیاست های راهبردی آنها بوده است. این سه سامانه یا نهاد، به ترتیب: ایران، جمهوری اسلامی و ولایت است.

از این سه نهاد دو مورد آن دارای سازمان، اکتورهای عامل و سیاست های راهبردی ایجابی خود بوده اند. ولی سوم، یعنی سامانه و نهاد ایران-کشور، در فقدان سازمان (دولت ملی)، عامل، و بدون ارائه سیاست های روشن ایجابی (که طبعاً قرار بود از طرف اپوزیسیون حکومت تامین گردد)، این چهل سال را سپری نموده است. این سامانه ذهنی در واقع صرفاً در شکل سلبی و مقاومتی مردم با اعمال محدودیت بر دو عاملیت دیگر خود را نمایندگی کرده و در عرصه سیاست حضور یافته است.

اکتور عاملیت ولایت، ابتدا خمینی و سپس خامنه ی بوده است. اکتور عاملیت جمهوری اسلامی از ابتدا تا فوت هاشمی رفسنجانی و با فوت او این سامانه بی سر و سازمان گشته و در شرف انحلال است.

جمهوری اسلامی فعلاً توسط روحانی نمایندگی میگردد. جریان دوم خرداد در نهایت در عرصه سیاسی در زیر مجموعه سامانه جمهوری اسلامی ولی با پشت به آن در همراهی کرنشی و نهایتاً خدمتی با نهاد ولایت عمل کرده است.

سامانه ایران- کشور (با محوریت جغرافیای سیاسی و سرحداث و ترکیب سیاسی تاریخی خود) عمدتاً بعنوان یک واقعیت زیست محیطی و تحدید گر آن دو دیگر نقش ایفا نموده ولی در نقش عاملیت از طریق ورود و دخالت به دینامیسم میان سامانه جمهوری اسلامی و ولایت و تقویت یکی در مقابل دیگری عمل نموده است (انتخابات).

در این دوران اپوزیسیون سیاسی جمهوری اسلامی

و ولایت، که طبعاً می بایست در نقش اکتور سیاسی و عاملیت (agency) سامانه ایران حضور داشته باشند، طیف ناهمگنی را بازتاب داده است که حداقل تا همین اواخر، در یک سر آن نیروهای سرنگون شده در فروپاشی ۵۷ قرار داشته (که در سیاست ورزی خود گرفتار چرخه قدرت برای قدرت و بازگشت به حاکمیت با استمداد طلبی از نیرو های خارجی بوده) و در سر دیگر طیف، نیروهای

تک هویتی امریکا-اسرائیل ستیز محور را شامل می شود (اسلامگرایان و چپ امریکا ستیز) که خودبه طور تاریخی حامل و عامل چنین سیاست هایی بوده و در نتیجه، خواسته یا نخواست شریک جرم سامانه ولایت (بیش از سامانه جمهوری اسلامی) و در پیشبرد اهداف آن سهیم بوده اند.

مخالفت حقوق بشری این نیروهای سیاسی (که وجهه اپوزیسیونی خود را از آن تامین میکنند) هم اصول فعالیت حقوق بشری و هم اصل نیاز به تفکیک فعالیت سازمان یافته میان فعالیت مدنی-حقوق بشری و سیاسی-حزبی را مخدوش نموده است. در میانه طیف اپوزیسیون، که به لحاظ حضور وزنه سنگینی در فضای متورم سیاسی نیز به خود اختصاص داده است، جریانی متشکل از افراد و خود شخصیت پندارها، لباس دوزان سیاسی برای دگمه خود، هویت های سیاسی دو تابعیتی که نارضایتی خود از یک واحد سیاسی را مبدل به حمایت از دیگری نموده اند، ناسیونالیست های جهان وسپیری شده امیدوار و معتقد به امکان هژمونی نظامی ایران در منطقه و باورمند به همپوشانی سیاست های ولایت با منافع ایران و انواع اقسام انگیزه های خرد و ریز وجود داشته که همسویی آنها عمدتاً بر علیه زورگویی و بد خواهی غرب و به توجیه سیاست های ولایت منتهی شده است. در یک

کلام اپوزیسیون جمهوری اسلامی و ولایت نتوانسته است از عهده ایفای نقش عاملیت ایجابی برای طرح و پشتیبانی از سیاست راهبردی سامانه ایران - کشور (سیاست های ملی بر محور منافع و مصالح امنیت کشور) برآید. یک بخش عمدتاً در نقش داور یک مسابقه ورزشی بیطرف ظاهر گشته و سیاست ورزی خود را با سوت زدن و خطاگیری بیانه ای از این رفتار حکومت یا آن رفتار امریکا پیش برده اند. بخش دیگر نیز همه چیز را به خطا منوط و محول به بازگشت خود به قدرت و حاکمیت دانسته اند.

زبان و انشا و برنامه این بخش میانه ای ، و میانه میدان سیاست اپوزیسیونی را می توان عامل اصلی تشتت نظری و کژ فهمی و در نتیجه تضعیف و تخریب سیستم دفاعی طبیعی سامانه ایران-کشور دانست. این ذهنیت با تمسک به از ارزش های بشردوستانه ولی در اینجا با هویت مجعول انسانی، به دخالت سیاسی می پردازد، با جدا سازی سیاست داخلی از سیاست خارجی و همپنداری دو سامانه متضاد ایران و ولایت عملاً فعالیت خود را به خرج ایران و به سود ولایت در سیاست ورزی خرد و سهم جوانه در بازار درونی سیاست اپوزیسیونی محدود می کند. شیوه رایج و دلپسند این ذهنیت محکومیت قاطع واقعیت های بیرونی که خارج از اراده و کنترل مکانیسم های درونی سیاست ایرانند، می باشد. اگر دمای هوا موضوعی در

در پی استقرار جمهوری اسلامی و سپس حاکمیت ولایی در عرصه سیاست ایران، سه سامانه و یا نهاد در تقابل و تعامل با یکدیگر هر آنچه که در طی این چهل سال بوقوع پیوسته است را رقم زده اند. آنچه امروز شاهد آنیم نتیجه این فرایند و دینامیسم سه طرفه میان الزامات و مصالح این سه سامانه در واگرایی یا همپوشانی سیاست های راهبردی آنها بوده است. به ترتیب: ایران، جمهوری اسلامی و ولایت.

سیاست بود، صدور بیانیه در محکومیت قاطع انسانی و بشر دوستانه زمستان سرد و بیرحم معرف سیاست ورزی این ذهنیت و بهانه سلب مسئولیت از خود برای واکنش تدبیری و ترمیمی می شد.

از آنجایی که منظور این نوشته نه بررسی کلیت روند و روال این دینامیسم سه طرفه در چهل سال گذشته بلکه موضوع نقش اسرائیل در عرصه سیاست ایران است و در این مورد موضوع اصلی نقش و رویکرد راهبردی دو سامانه رقیب و نافی یکدیگر، یعنی ایران و ولایت می باشد، ما از ورود به نقش سامانه سوم یعنی جمهوری اسلامی خودداری خواهیم کرد. چرا که پدیده و سامانه سوم (جمهوری اسلامی و بخش بزرگی از اپوزیسیون اصلاح طلب بیرون یا درون نظام)، راهبرد خود را در میانه این دو سر طیف جسته و به هر حال با تشدید عاملیت ولایت، اکنون ناچاراً یا در حال تجزیه به یکی از این دو سامانه و یا بلاموضوع شدن، می باشند. بنابراین با روشن شدن تفاوت میان الزامات و مصالح اگزیستنسوال و متقابلاً حذفی دو سامانه اصلی میدان سیاست ایران، و تقابل سیاست های راهبردی آنها (که یکی فعالانه از طرف ولایت اجرایی شده و دیگری فعلاً در حالت نیمه اعتراض و مقاومت است)، جایگاه و نقش و عملکرد این سامانه میانی نیز بخودی خود روشن خواهد گشت.

نکته دیگر و بس مهم، قبل از ورود به خود موضوع ایران - ولایت - اسرائیل، مسئله فلسطین و مصائب مردم فلسطینی است. برای بسیاری، این موضوع اتفاقاً در محور موضوع روابط ایران و ولایت با اسرائیل قرار داشته و در این نقطه است که همپوشانی در سیاست راهبردی خود با سامانه ولایت را می یابند. (ما وارد بحث با کسانی که خامنه ی را علیرغم اصرار خودش کماکان بخشی از سامانه ایران می پندارند نخواهیم شد و برای آنها طول عمر آرزو میکنیم).

در این نگرش دفاع از مظلومیت مردم فلسطین و حمایت از مبارزات آنها دلیل اصلی دشمنی ولایت با اسرائیل است و حداقل در حد تعدیل شده آن با سیاست های ولایت میتوان همدلی داشت و همسویی نمود. ما در ابتدا بر این قصد بودیم که به موضوع فلسطین در همین ابتدا و بطور جداگانه بپردازیم، تا هم مسیر بحث در مورد موضوع اصلی هموار و روشنتر گردد و هم جای سوء تفاهم باقی نماند. ولی

همانطوریکه که خواهیم دید هم جایگاه فلسطین در این بحث و هم نقطه نظرات ما در این مورد در متن بحث اصلی روشن خواهد شد.

حرف اصلی این نوشته این است که امروزه در ایران ما با رقابت و جدال سرنوشت ساز میان دو سامانه رقیب و متضاد، ایران و ولایت، روبرو هستیم و سیاست دوستی یا دشمنی با اسرائیل و امریکا برای سرنوشت هر دوی اینها در حالت "هم پایانی" قرار گرفته است. هم پایانی یا co-terminus معمولاً برای فرایند های جداگانه ای بکار برده میشود که در یک زمان در یک نقطه به پایان میرسند. و در اینجا به معنی آن است که سرنوشت ایران و ولایت بطور گریزناپذیری با غلبه این یا آن سیاست، دوستی یا دشمنی، در یک نقطه ی زمانی تعیین خواهد شد. این گره خوردگی سرنوشت ساز از سوی سامانه ایران نیست. چرا که ایران چندین هزار سال بوده و هست و نیازی به تعریف یا شکل دهی خود در دشمنی و یا دوستی با دیگری ندارد. برای سامانه ایران، اسرائیل و امریکا دو کشور دیگرند و رابطه با آنها موضوع سیاست خارجی آن است. این گره خوردگی از طرف سامانه ولایت به ایران تحمیل شده است، سامانه ای نوپا و خود ساخته و خود در آوردی و تماماً سلبی و کاملاً عاری از سازندگی که دشمنی با این هر دو کشور (به اقرار و اصرار هر دو ولی فقیه، خمینی و خامنه ی) را همه چیز و توجیه وجود خود میداند. امریکا و اسرائیل ستیزی همزاد و قلب تپنده وجود سامانه سلبی ولایت و برای آن پدیده ای کاملاً داخلی است. پدیده ای که برای استمرار خود به دشمنی با آنها نیازمند است. این سامانه سلبی و در واقع نهیلیستی (که بخشی از آنچه جنبش های خشم و کور مینامند)، جز از راه دشمنی امکان ادامه حیات نداشته و بمانند دیگر حرکت های مشابه هیچگاه نیز به هیچ جایی ختم نمیکردند. فرایندی است بدون مقصد و یا پروسه ای است بدون پروژه و تا زنده است تخریب میکند تا اینکه در نهایت خاموش گردد. همانقدر قابلیت و ظرفیت حکمرانی دارد که داعش داشت. در اینکه کاملاً شبیه آن نیست نه از بابت خود بلکه از بابت حصر در متن ایران است. در آنجایی که آزاد است، بمانند عراق و سوریه، تفاوتی میان آن و داعش قابل رویت نیست.

از آنجایی که ولایت اکنون در مرکز حکومت بر ایران قرار گرفته است، سیاست های راهبردی آن در راستای حفظ این سامانه در جدال با سیاست راهبردی متضاد سامانه دیگر یعنی ایران، سرنوشت ولایت و کشور را رقم خواهد زد. در این مصاف، ولایت دارای سازمان و سیاست های راهبردی خود است اما سامانه ایران در شرایط فقدان سازمان خود، یعنی دولت ملی، از وجود عاملیت دیگری که قاعدتا می بایست همان اپوزیسیون

حاکمیت باشد نیز بی بهره است. این اپوزیسیون وجود دارد ولی سیاست های راهبردی و سیاست ورزی آن در راستای تامین احتیاجات سامانه ایران قرار نگرفته است. سیاست اپوزیسیون در هر دو حالتش به تقویت موقعیت نهاد ولایت و استمرار سیاست آن می انجامد. چه آنی که از سیاست های ولایت در مورد اسرائیل به بهانه و یا واسطه موضوع فلسطین حمایت میکند و چه آنی که از اسرائیل طلب کمک برای برانداختن ولایت و جمهوری اسلامی می نماید.

ما با سامانه ایران، (از این پس؛ ایران) و سیاست های راهبردی که طبعاً در راستای حفظ و پیشرفت آن خواهد بود آغاز میکنیم. چرا که تعریف این سامانه (ایران) هم ساده است و هم تبیین سیاست خارجی آن سهل و روشن.

ایران چه از بابت سامانه و نهاد (مجموعه و ترکیبی از تعاریف و شناسه های هویتی و خودآگاهی) و چه از بابت سازمان (حکومت های ایران در طول تاریخش) و چه از بابت عاملیت (سیاست مداران و سرداران و جنگجویانی که برایش فداکاری، جانفشانی و نبرد کرده اند) یک واحد منسجم و شناخته شده و با قدمت و حافظه تاریخی است. هر آنچه را که برای ساختن و تداوم این سامانه در جنگ و دوستی با دیگران لازم بوده در تاریخ و گذشته خود انجام داده است. سراسر تاریخ آن مملو از مناقشه و مذاکره مربوط به این امر بوده است. برده است و باخته است، زمانی در اوج بوده و زمانی افت کرده است. ولی هر چه بوده و هست در نهایت به اینجا رسیده است و قائم به بنیاد خود وجود دارد. هست. کشور است و کشوری که بجز تعداد اندکی دیگر، زمانی کشور بود که دیگران نبودند. (کشور در تعریف تاریخی) ایران با جغرافیای سیاسی مشخص خود تعریف میشود.

ایران اینک برای چهل سال است که در حالت سامانه ولی بدون سازمان (بدون دولت ملی) جان سخته به حیات خود ادامه داده است. در ایران امروز و در طی تمام طول حکومت جمهوری اسلامی هیچ نهاد و سازمان حکومتی هیچ سوگندی برای حفظ، نگهداری و تامین منافع این کشور، این واحد سیاسی تاریخی با مرزهای مشخص و برسمیت شناخته شده ی جهانی، نخورده است. چنین نهادی وجود ندارد. اگر هم از ایران نامی هست همیشه با پسوندی اسلامی همراه است. گویی این شرط حیات ایران زیر سلطه حاکمیت فعلی است و نهاد ولایت از زبان ولی فقیه اش، در روز روشن و بزبان فارسی ریشه و تاریخ آن را به سخره میگیرد. معنی این شرایط خاص، وجود یک سامانه کشوری تاریخی بدون حاکمیت دولت ملی، این است که آن کشور در اشغال حاکمیتی غیر و بیگانه قرار گرفته است. واقعیت ایران امروزه نیز همین است؛ در استعمار سامانه دیگر یعنی ولایت است. ولایتی که

ایران دشمن اسرائیل نمی تواند باشد چرا که هیچ اختلاف سرزمینی و یا

تضاد منافع استراتژیکی با آن ندارد. نه ایران و نه اسرائیل امکان غلبه هژمونیک نرم و و بخصوص سخت بر منطقه ی تمدنی که با هر دو از تمامی جهات متفاوت است را نداشته و بنابراین رقابتی نیز در این مورد نمی توانند داشته باشند - چه رسد به اینکه با مدیریت سوء این رقابت به سطح دشمنی ارتقا یابد. برسمیت شناختن اسرائیل طبعاً اولین قدم در تنظیم مناسبات صحیح و لازم برای دولت ایران خواهد بود.

در این چهل سال منابع انسانی و مالی و طبیعی و زیر زمینی آن را صرف تثبیت سلطه سیاسی و گسترش نفوذ خود در منطقه کرده است. ولایتی که سخت و پر شتاب در پی ایجاد جامعه امتی-میلیشیایی فراملیتی و فرامرزی خود بوده است. آنچه که عجیب است این است که زبان و انشای ولی فقیه در این مورد همین را فاش و روشن میگوید.

سازمان این سامانه (ایران) دولت ملی است. دولتی که طبعاً جز در چارچوب حکمرانی دموکراتیک چیزی دیگری نمیتواند باشد. تعریف سازمان دولت و نقش و تکلیف آن ساده و روشن است. و بیش از دو چیز نیست. **حفظ و افزایش!**

حفظ و افزایش!
فهم این دو اصل بعنوان مبانی تکلیف دولت و تبیین سیاست هایی که آنها را سیاست خارجی مینامیم دشوار نیست. برای درک آن مقایسه آن با تجربه فردی در مورد اعضا و کودکان خانواده خود بسنده میکند. آنچه را که برای فرزند خود خواستاریم برای یک کشور نیز صادق است. بعنوان والدین، در وهله اول دغدغه حفظ فرزند (سلامت و امنیت) و سپس تامین شرایط لازم برای رشد و پیشرفت او در تمامی زمینه های حیات انسانی را داریم. وظیفه دولت نیز همین است. تامین امنیت شهروندان از تعرضات داخلی و خارجی و تامین شرایط وساز و کارهای لازم برای رشد و پیشرفت شهروندان و جامعه.

تامین این دو نیاز طبعاً در خلا انجام نمی پذیرد. پایه ای ترین مولفه تعریف کننده اکولوژی اجتماعی و واقعیت انسانی human condition مولفه کمبود و رقابت است (and competition scarcity). مولفه ای که همکاری و رقابت را همزمان ایجاد نموده، امر سیاست و دولت را اجتناب ناپذیر کرده و ظهور و سرنوشت آنچه که اجتماعات انسانی مینامیم را رقم میزند. پر واضح است که فراوانی (abundance) نتیجه هماهنگی و همکاری است و از دوگانه همکاری و رقابت میان انسان ها و کشورها، اولی، یعنی همکاری، آلیاژی از اختیار (بنابراین سخت تر) و دومی، یعنی رقابت، الیازی از اجبار (بنابراین سهل تر) را بهمراه دارند. نوع رویکرد و تنظیم رابطه خاص میان ایندو مقوله، که وجه جدا ناپذیر و همزاد در مناسبات اجتماعی انسان ها محسوب میشوند، چه در حوزه سیاست و در قلب تئوری دموکراسی، چه در اقتصاد و در قلب مقوله رشد و پیشرفت و چه در مناسبات بین المللی و در قلب تئوری های مدیریت کلان نهفته است.

بنابراین در جهان امروز پسا فتوحات اصل بر تقلیل تنش و افزایش همکاری است. چرا که آن یکی اولاً کشتی طبیعی بسوی جنگ به همراه خود دارد و ثانیاً بدون تزریق اراده آگاه همیشه چرخه رقابتی رو به پایین را دامن میزند. بنابراین کوشش برای جلوگیری از گرفتار آمدن در چرخه رقابت-دشمنی رو به سرازیری و تباهی جزو تکلیف دولت ها محسوب میشود. اکنون سرنوشت جوامع و کشور در فتوحات سرزمینی رقم نمیخورد. دوران آن چندی است که بسر آمده است. امروزه سرنوشت کشورها دقیقاً در همین تنظیم مناسبات سیاسی داخلی و مناسبات سیاسی و تجاری میان یکدیگر رقم زده میشود. در جهان امروز بطور مثال روابط چین و امریکا حتی در دوران ترامپ و حتی در دوره ای که این رقابت در دریای چین ابعاد نظامی و صفر یک به خود یافته است باز مدلی از ادامه همکاری در هر زمینه ممکن و کوشش برای مدیریت اختلافات و تنش است. ولی بجز این اصل کلی، که در

راستای منافع تمامی کشورها است شرایط مشخصی نیز وجود دارند. شرایطی که جغرافیای سیاسی آن را تعریف و روابط آن را ژئوپولیتیکس مینامیم. مناسبات رقابت، اختلاف و یا همکاری که جغرافیای سیاسی آن را اجتناب ناپذیر مینماید.

تعریف و تشخیص منافع و مصالح یک کشور از این منظر و در نتیجه تبیین رویکرد لازم آن در مناسبات با دیگر کشور های دور و نزدیک را سلیقه و تمناهای شخصی افراد و جهت گیری سیال ایدئولوژیک نیروهای سیاسی و یا کرنش به حاکمیت غصبی و مقطعی تعیین نمیکند. منافع و مصالح کشور و تبیین سیاست های تامینی در این چارچوب (مناسبات با دیگر کشورها) را در وهله اول همان موقعیت آن کشور در پهنه جغرافیای سیاسی و تاریخی که خارج از عهده و اراده خود بدان محکوم است و در وهله دوم همان اصل تقلیل تنش و مدیریت اختلافات در حین کوشش برای افزایش همکاری در مابقی زمینه های ممکن، تعیین میکند.

اختلافات ریشه دار نیز اگر باشند قاعدتاً از جنس ادعاهای متقابل سرزمینی و در نتیجه بناچار با همسایگان خواهد بود. ولی حتی اینها نیز در جهان امروزی مورد مدیریت قرار گرفته اند. خود ما نیز سالیان است که با یک چنین اختلافی روبرو میباشیم. **ایران دشمن اسرائیل نیست، چرا که نمی تواند باشد!**

تر از آن است که مورد بحث قرار گیرد. یکی از نقاط کور بحث سیاست منطقه ای ولایت در میان فعالین مدنی و سیاسی در این مورد این بوده است که سلیقه و تمایلات شخصی خود را بجای وظایف و مسئولیت دولت میگذارند. کشور خود جدا از تمایلات متغیر افراد دارای مصالح ثابت و معینی است که دولت وظیفه مند به تبیین و پیگیری سیاست هایی است که آن را تامین نماید.

این مصالح هیچگاه شامل دشمن تراشی اختیاری نمیگردد. بحث سر اسرائیل بحث در مورد نظر این و آن کس بر سر تاریخ تاسیس آن نیست. این موضوع میتواند موضوع بحث و مناقشه دائمی میان افراد باشد ولی این موضوع قرار نیست به دولت ایران ربطی پیدا کرده و یا سیاست خارجی آن را تحت الشعاع خود قرار دهد. اسرائیل دولتی به رسمیت شناخته شده توسط همان سیستم و نظام جهانی است که دولت ایران و حق حاکمیت آن را برسمیت شناخته است.

ایران امروزه بخاطر فقدان دولت ملی دوران خطیری را سپری مینماید. در چنین شرایط سرنوشت سازی که نهاد ولایت فرمان رفتار کشور را بدست خود قبضه نموده است، ایران نیازمند عاملیتی که بتواند با سیاستمداری ایرانی، سیاست ورزی ایجابی و نگرشی دولت سازانه در تامین امنیت، تسهیل پیشرفت و توزیع عادلانه منابع سرزمینی و تولیدی میان شهروندان به نبرد سیاسی با سامانه ولایت بپردازد.

ولایت دارای سازمان و سیاست های راهبردی خود است اما سامانه ایران در

شرایط فقدان سازمان خود، یعنی دولت ملی، از وجود عاملیت دیگری که قاعدتاً ما بایست همان اپوزیسیون حاکمیت باشد نیز بی بهره است. این اپوزیسیون وجود دارد ولی سیاست های راهبردی و سیاست ورزی آن در راستای تامین احتیاجات سامانه ایران قرار نگرفته است. سیاست اپوزیسیون در هر دو حالتش به تقویت موقعیت نهاد ولایت و استمرار سیاست آن می انجامد. چه آنی که از سیاست های ولایت در مورد اسرائیل به بهانه و یا واسطه موضوع فلسطین حمایت میکند و چه آنی که از اسرائیل طلب کمک برای برانداختن ولایت و جمهوری اسلامی می نماید.

ولایت و اسرائیل و فلسطین

سامانه ولایت، و بخصوص سازمان آن (حکومت ولایت فقیه شیعی) سامانه و سازمانی نو بنیاد بدون پشتوانه تاریخی و حامل هویتی پر چالش و در بستر سامانه مادر، یعنی الهیات و نظریه های حکومتی اسلامی عمدتاً غیر مشروع و مطرود است. برای این سامانه امریکا و اسرائیل (و دشمنی فعال با آنها) نه یک موضوع خارجی بلکه درونی، ممد حیات و موتور محرکه ظهور، ایجاد و تثبیت خود است. چرا که این ظهور در متن و بستر سامانه بزرگتر و مادر، یعنی در بستر هویت و جامعه اسلامی (بدون مرز) انجام پذیرفته و بناچار و بطور گریز ناپذیری محتاج و نیازمند ایجاد تفکیک و تمایز هویتی سیاسی خاص خود با سامانه ها و سازمانهای دیگری که در مجموع تشکیل دهنده اجزای این کل هستند، بوده و مسیر برآمد آن صرفاً و فقط از پرچم داری مبارزه با 'دشمنان' خود تعریف کرده اسلام انجام پذیر است. ولی همانطور که اشاره شد، این سامانه از هیچ اصلاتی برخوردار نیست. پروسه ای بدون پروژه است. به جایی قرار نیست برسد. نهضتی است بی پایان. توجیهی است برای حفظ قدرتی بدست آمده. و آنچه که هست و میتواند باشد

حال با این توصیف، میتوان دریافت که ایرانی که با اسرائیل هجواری و همسایگی نداشته (۲۰۰۰ کیلو متر فاصله دارند) و بنابراین زمینه و امکان هیچگونه مناقشه مرزی موجهی نیز نمیتواند میان آنها مطرح باشد، طبعاً نمیتواند اختلافات مدیریت نشده و دشمنی داشته باشد. بنابراین اگر حرف در همین حد باقی بماند پر واضح است که دشمنی آن هم از جنس دشمنی ولایت در منظومه مصالح ایران و در سیاست خارجی و یا منطقه ای آن نمینگند و هیچ منطق و توجیهی از بابت مصالح ایران ندارد. چنین دشمنی اگر به اختیار و از طرف هر سیاست مدار ایرانی تجویز گردد بر آن نامی جز خیانت به منافع کشور نمی توان نهاد.

ایران و اسرائیل، برخلاف توجیهات حامیان غیرمذهبی ولایت، با دیدگر رقیب نیز نیستند. چرا که هیچ یک امکان اعمال هیچ نوع هژمونی، بخصوص هژمونی از جنس سخت و نظامی آن بر منطقه میانی خود را نداشته و نخواهند داشت. خاورمیانه عربی و عمدتاً سنی یک حوزه تمدنی منحصر به زبان و فرهنگ و تاریخ متمایز خود از هر دو میباشد. بحث سلطه گری بر این منطقه چه از طرف ایران و چه اسرائیل بی پایه

اکنون در قد و قامت و فرهنگ و امت میلیشیایی سپاه قدس پیش چشمان همگان است. همین است و چیز بیشتری نیست.

ولایت و موضوع فلسطین در جامعه سیاسی ایران

سامانه ولایت بعلت همان عواملی که به آنها اشاره شد، بر رنج و درد و مشقت مردم فلسطین چندان تاکید نداشته و یا بروی آن مانور نمیدهد. چرا که خود نسخه جنگ و خونریزی بیشتر برای نابودی اسرائیل را تجویز میکند. این نسخه پیچی چنان فاش و دخالت جویانه است که جایی برای ادعای دلسوزی انسانی و لزوم مبرمی برای تقلیل آن باقی نمیگذارد. سیاست ولایت جنگ و خونریزی و سازش ناپذیری بیشتر و ورود آن به مناقشات میان اسرائیل و فلسطین از همان ابتدا با تزریق عنصر لاینحل مذهبی بوده است.

‘کمک های حمایتی’ ولایت به فلسطینی ها نه از جنس آنچه مثلا ترکیه انجام داده و بازتاب خود را در فرستادن آذوقه و دارو متجلی کرده است بلکه تسلیحات نظامی و موشک هایی است که از غزه به اسرائیل پرتاب می شوند. و در این عمل نیز گستاخانه بدنبال تضعیف گروه ها و رهبران ناهمراه و تقویت گروه های جنگ طلب است.

ولایت همانگونه که نیرو و هویت منفک و در نتیجه استقرار خود در عرصه سیاست ایران را از اشغال سفارت و براه اندازی جنبش کاذب ضد آمریکایی

بیسابقه ترین آنهاست. در تاریخ تلاقی اسرائیل و فلسطین، دول عربی با عربی شمردن سر زمین فلسطین از مبارزات مردم فلسطین در راستای منافع سیاسی خود در مواجهه با دولت نوپای اسرائیل سوء استفاده کرده اند (و این وجه غالب رویکرد آنها به موضوع فلسطین بوده است) ولی مقوله سرزمین چه اینکه سرزمین فلسطینی و یا سرزمین عربی شناخته گردد در هر صورت از جنس مقوله های قابل مذاکره و حل است. و بنابراین حق تعیین سرنوشت فلسطینی ها و رهبری مستقل آنها را با چالش ساختاری روبرو نمیکند، همانگونه که نکرده است. ولی پیام روز قدس و اجرایی کردن این پیام توسط سیاست های ولایت خود صورت مسئله فلسطین را لاینحل مینماید. تزریق عنصر مذهب و سپس اعلام ادعای مالکیت بر سرزمین فلسطینی ها با مذهبی کردن آن سرزمین، به تزریق عنصر لاینحل به صورت مسئله فلسطین میانجامد. این اقدام طبعاً به تجاوز به حق تعیین سرنوشت مردم فلسطینی از طریق رهبران منتخب آنها در مذاکرات با اسرائیل را به همراه خود یدک میکشد. و چنین تجاوزی به حقوق فلسطینی ها و تلاش برای تبیین اینگونه صورت مسئله اسرائیل و فلسطین تا زمان اعلام روز قدس سابقه نداشت. و هر قدر که مضحک و مسخره بنظر آید که یک آیت الله شیعی با ۲۰۰۰ کیلومتر فاصله چنین ادعایی را اقامه نماید واقعیت این است که ولایت توانسته است منابع مالی و انسانی

ایرانی که با اسرائیل همجواری و همسایگی نداشته (۲۰۰۰ کیلو متر فاصله دارند) و بنابراین زمینه و امکان هیچگونه مناقشه مرزی موجهی نیز نمی تواند میان آنها مطرح باشد، طبعاً نمی تواند اختلافات مدیریت نشده و دشمنی داشته باشد. بنابراین اگر حرف در همین حد باقی بماند پرواضح است که دشمنی آن هم از جنس دشمنی ولایت در منظومه مصالح ایران و در سیاست خارجی و یا منطقه ای آن نمی گنجد و هیچ منطق و توجیهی از بابت مصالح ایران ندارد.

مبارزه با تجاوز خود حکومت ایران نسبت به حقوق مردم فلسطین پیش گرفته میشد. در پی اعلام روز قدس و اتخاذ سیاست اسرائیل ستیزی بر این پایه و محور (که بعلت دریافت کمک از اسرائیل در شش سال اول جنگ و چندین سال پس از آن به تعویق افتاد)، خود ایران به دست حکومت ولایی آن به جرگه متجاوزین به حقوق فلسطینی ها داخل شد. در بستر چنین واقعیتی، انتشار بیانیه پشت بیانیه در محکومیت اسرائیل و اعلام انزجار و قطار کردن این و آن قبطنامه سازمان ملل (که در محتوای تجریدی و خارج از کنتکست تاریخ این منازعه در خود صحیح هستند) بطور اجتناب ناپذیری در ادعای محوری خود یعنی حمایت از و دلسوزی برای مردم فلسطینی دروغ و کذب گشته و جز دادن آدرس اشتباه به منظور استتار موقعیت تجاوز کارانه حاکمان خود در پهنای جغرافیای سیاست منطقه و در نتیجه تطهیر، مشروع سازی و تقویت سیاست حاکمیتی ولایت کارکرد دیگری ندارد. بنابراین این رویکرد که با استفاده از هویت مجعول ‘انسانی’ به منظور برخوردی کاملاً سیاسی و به بهانه حمایت از مصیبت مردم فلسطین در عملکردی وارونه، همسو و هم صدا با حاکمیت، نقش آفرینی میکند، نمیتواند حتی علیرغم نیت و انگیزه اولیه برخی از شرکت کنندگان این اقدامات، در حمایت از مردم فلسطین باشد. و نیست. آنچه که هست ضدیت سیاسی با اسرائیل است. ضدیتی که در بخش اسلامگرا دارای ریشه واضح و در بخش چپ غیر مذهبی ضد امریکایی (و گزاره اسرائیل نوکر یا جزئی از منظومه امریکا) بخشی از یگانه سیاست ورزی ممکن آنها بشمار میرود.

اما، (و این اما دغدغه اصلی در نوشتن این مقاله است) چنین رویکردی (که متأسفانه نمونه آن بیانیه اخیر به امضای بیش از ۳۰۰ نفر می باشد) فراتر از خود موضوع فلسطین و اسرائیل، بیانگر حضور، غلبه و جان سختی ذهنیتی در این طیف سیاست ایران است که از صدر تا ذیل مولفه های آن حاکی از ناآمادگی کامل جامعه سیاسی برای نقش آفرینی سالم و مثبت در شرایط کنونی ایران، یعنی فروپاشی گریز ناپذیر حاکمیت و تسهیل عبور ضروری به نظامی دموکراتیک در راستای ایجاد عامیلت برای سامانه ایران کشور و سازمان آن یعنی دولت ملی و دموکراتیک است.

صحنه سیاست ایران اکنون شاهد فروپاشی سامانه سوم یعنی جمهوری اسلامی است. سامانه ای که جوهر آن از همان ابتدا در وجود و عاملیت هاشمی رفسنجانی هم آمیختگی دو سامانه دیگر را به اشتباه ممکن فرض نموده و در نتیجه در بازی دلال منشانه میان این دو ولی با تاکید بر حفظ سازمان ولایت نقش محلل و تسهیل کننده برآمد آن را ایفا نموده است. اکنون ولایت به وجود این سامانه در تقابل و تعامل خود با سامانه ایران-کشور نیازی برای خود احساس نمیکند. در اینکه اشتباه میکند شکی نیست. ولی برای فهم و درک این احساس بی نیازی نگاهی تازه به وضعیت و موقعیت سازمان ولایت در منطقه ضروری است. بدین دلیل که تغییر و تحول در اوضاع درونی این سامانه و ترکیب متحول گشته آن و هیراشی جدید مستولی بر آن و همچنین موقعیت جدید الظهور سازمان آن در منطقه است که بازتاب خود را بیشتر از تحولات داخلی ایران و بصورت روشنتری نمایان میکند.

دگر دیسی درونی سازمانی ولایت

در مورد تحولات جدیدی که از جنس دگر دیسی درونی سازمانی ولایت میباشد ما فقط به اشاره به

کشوری چند هزار ساله را در خدمت چنین اقدامی تجاوزکارانه قرار دهد. به بهانه مسجد القصی که توسط عمر بنا گشته و کمتر از چند درصد از مساحت اورشلیم را در برمیگیرد، خمینی با اعلام روز قدس و سیاست هایی که توسط خامنه ای ادامه و تعمیق یافته است، در واقع خود را در مقام رهبر خود خوانده مسلمین جهان و صاحب اصلی سرزمین فلسطین- اسرائیل معرفی و بر فراز مردم فلسطین خود را مرجع نهایی تصمیم گیری در مورد سرنوشت آن نمود.

ولی چنین اقدامی تا به امروز بعنوان اقدامی در حمایت از مردم فلسطینی معرفی گشته است. و جریانات چپ ضد امریکایی (که از این دریچه و نزدیکی ‘مبارزاتی’ با گروه های فلسطینی) که سیاست ورزی ضد اسرائیلی خود را طبعاً نه از منظر همبستگی دینی بلکه از منظر حمایت از مردم فلسطین و حقوق سرزمینی آنها توجیه مینمایند هیچگاه خود را ملزم بدفاع از حقوق آنها در برابر چنین تجاوزی که حکومت جمهوری اسلامی مرتکب آن شده است ندیده اند.

اقدام خمینی و اعلام روز قدس، مسیر مستقیم و بلا واسطه حمایت های انسانی را حتی برای فعالین حقوق بشری ایرانی مسدود نمود. در پی اعلام روز قدس هر اقدام حمایتی و ابراز همدردی واقعی، چه سیاسی و چه انسانی و حقوق بشری، زان پس به ناچار می بایست از طریق اعتراض و مخالفت و

تأمین نمود، استمرار و امتداد و گسترش خود را از طریق اسرائیل ستیزی دنبال میکند. امریکا ستیزی برای سرکوب و فرادستی بر نیروهای داخل ایران که اسرائیل ستیزی در مورد آنها کارآمد نبود (چون آنها خود در این امر شریک بودند) و اسرائیل ستیزی در منطقه برای ایجاد هویت متمایز و استفاده از دغدغه ای مشترک برای کسب نقش رهبری و پرچم داری و تضعیف دیگر سامانه و سازمان های اسلامی محور عملکرد ولایت بوده است.

ولی آنچه که در عرصه اجتماعی و سیاسی ایران به مدد و تقویت این سیاست راهبردی ولایت و در نتیجه به تقویت موقعیت سازمان آن انجامیده، نه خود موضوع فلسطین و شرایط مصیبت بار مردم فلسطینی بلکه نوع برخورد سوء استفاده جویانه هم خود ولایت و هم عمدتاً جریانات چپ تک هویتی و اسلامگرایان بوده است. بازتاب این در اعلام روز قدس و برداشت کماکان غالب از این اقدام است. برداشتی که دلسوزی انسانی و حمایت سیاسی از فلسطینی ها را سخت آغشته و آلوده به دروغ و تزویر نموده است.

اعلام روز قدس توسط سامانه ولایت، بدست خمینی در همان ابتدای امر در واقع اقدامی سر تا پا تجاوزکارانه به حق مالکیت سرزمینی و تعیین سرنوشت مردم فلسطین بود. اقدامی که تا به آن زمان به نوع خود منحصر بفرد و از منظر نوع تجاوز

کمیت، ترکیب و کیفیت جمعیت جوان تحصیلکرده خود از امتیازات منحصر بفردی هم در حوزه خلیج فارس و هم در منطقه برخوردار است. عمق استراتژیک امنیت ایران همانطوری که در جنگ عراق با ایران به نمایش گذاشته شد در درون آن است. خرمشهر علیرغم شرایط از هم گسیختگی آن دوران کشور در عرض دو سال آزاد و پس گرفته شد.

بنابراین کوشش برای ایجاد ثبات و کاهش تنش های کهن و تاریخی منطقه در راستای تامین منافع ایران است. ایجاد مناسبات دوستانه سیاسی و پر ثمر

برای مصالح سامانه و واحد سیاسی خود. هوشمندی (و تردستی و پر کاری او) در واقع قابل تحسین است. او در چندین جبهه از طرف ولایت در حال تقابل، تعامل و مدیریت این مناسبات است. از جمله با ایران و ایرانیان و با سامانه بی ثبات جمهوری اسلامی و از جمله با آمریکا و اسرائیل (برای مدیریت در تامین خصومت و تنش). از موقعیت خود بهترین استفاده های دو و چند گانه را میبرد. از تمامی پوشش های این موقعیت کمال استفاده را میکند. در صحبت ها و اقدامات او هر کسی میتواند برداشت خود را بیابد. آیا دارد در نقش پلیس

ایران و اسرائیل، برخلاف توجیهات حامیان غیرمذهبی ولایت، با یکدیگر رقیب نیز نیستند. چرا که هیچ یک امکان اعمال هیچ نوع هژمونی، بخصوص هژمونی از جنس سخت و نظامی آن بر منطقه میانی خود را نداشته و نخواهند داشت. خاورمیانه عربی و عمدتاً سنی یک حوزه تمدنی منحصر به زبان و فرهنگ و تاریخ متمایز خود از هر دو می باشد. بحث سلطه گری بر این منطقه چه از طرف ایران و چه اسرائیل بی پایه تر از آن است که مورد بحث قرار گیرد.

با تمامی کشورهای کوچک و بزرگ منطقه و گشایش بازار منطقه ای برای تولیدات داخلی از نیازهای رونق اقتصادی ایران است.

ایران دشمن اسرائیل نمی تواند باشد چرا که هیچ اختلاف سرزمینی و یا تضاد منافع استراتژیکی با آن ندارد. نه ایران و نه اسرائیل امکان غلبه هژمونیک نرم و بخصوص سخت بر منطقه ی تمدنی که با هر دو از تمامی جهات متفاوت است را نداشته و بنابراین رقابتی نیز در این مورد نمیتوانند داشته باشند- چه رسد به اینکه با مدیریت سوء این رقابت به سطح دشمنی ارتقا یابد. برسمیت شناختن اسرائیل طبعاً اولین قدم در تنظیم مناسبات صحیح و لازم برای دولت ایران خواهد بود.

موضوع فلسطین علیرغم حضور حس همدردی و همبستگی ویژه بخشی از مردم ایران با مردم مصیبت دیده فلسطینی، موضوع مناقشه میان آنها و دولت اسرائیل است. دولت ایران با حفظ فاصله و احترام به حق تعیین سرنوشت فلسطینی ها می بایست از ورود تجاوز کارانه و دخالت جویانه به درون این مناقشه اکیدا خودداری نموده و از هر تصمیمی که رهبری مشروع و واحد فلسطین اتخاذ مینماید، حمایت کند.

برای دولت ایران گزینه های مطرح دوستی بدون شرط و یا دشمنی با این و آن نیست. در هر مناقشه منافع و مصالح ایران جانبداری از سیاست تقلیل تنش و کوشش های طرفین برای رسیدن به توافق و ایجاد صلح است. دولت ایران طبعاً جلودار حرکت های حمایتی مدنی شهروندان خود از مردمان آسیب دیده نخواهد بود. اما ورود دولت بر مبنای رعایت اصول حفظ فاصله، عدم تجاوز به حق تعیین مستقل سرنوشت و با رویکردی صلح و ثبات جویانه خواهد بود. نقش دولت در نهایت، که لزوم آن را نیز توضیح میدهد، تامین امنیت کشور و شهروندان و ایجاد شرایط و زمینه های مناسب در تسهیل رشد و پیشرفت فردی و جمعی بدست خود شهروندان است. سیاست خارجی در خدمت حصول چنین اهدافی است.

ما در نگارش و تدوین این مقاله از نقطه نظرات و پیشنهادات آقای بیژن حکمت بهره بسیار برده ایم. ولی طبعاً مسئولیت نظرات مندرج متوجه خود نویسندگان است.

بد ظاهر شده و مسئولیتی را عهده دار میگردد و یا دارد سنگ اندازی میکند؟ آیا خواستار تقویت ایران است یا از آن با لفاظی سوء استفاده ابزاری میکند؟ در نقش ولی فقیه، جمهوری اسلامی به اسارت خود در آورده و تمامی نیروهای آن را سترون نموده است. و آن نیز عمدتاً از یک باب: براندازی او سقوط آنها نیز خواهد بود. رمز کارکردی اصل مقاومت و سازش ناپذیری ای که میگوید از خمینی یاد گرفته است معطوف به این حقیقت است. آمریکا و اسرائیل ستیزی را مولفه اصلی جمهوری اسلامی معرفی میکند. یعنی آنچه در مورد او کاملاً صادق است (وجود ولایت با روابط عادی با آمریکا نافعی یکدیگرند) را به تمام جمهوری اسلامی تعمیم داده و آن را با خود در مسیر راهی که ادامه آن را میخواهد بدون آن طی کند، به اجبار همراه میکند. اگر خواندن دست خامنه ای در هر مورد و مقطع مشخصی آسان نباشد (که هست) مشاهده زنجیره وار و نتایج آنچه که او در طی حداقل بیست سال گذشته انجام داده است خود مبیایستی به اندازه کافی گویا باشد و برنامه و اهداف او را کاملاً بر ملا نماید.

کدام سیاست خارجی؟

برای ایران و دولت ملی آن، اسرائیل، فلسطین، آمریکا و دیگر واحد های سیاسی موضوع سیاست خارجی هستند و نه یک موضوع داخلی که سرنوشت خود کشور را رقم بزنند. مبانی سیاست خارجی ایران نیز بر پایه اصول جا افتاده و جهانشمولی که متناسب با تامین امنیت و پیگیری منافع ملی کشور در متن جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی خاصی که در آن قرار دارد، ساخته میشود.

از جمله این اصول دفاع از تمامیت خود، حفظ استقلال و حاکمیت ملی که همانا تصمیم گیری ملی و درونی است، رعایت فاصله و عدم تجاوز به حق حاکمیت دیگر واحد های سیاسی و اصل اولویت دهی به همکاری و کوشش برای کاهش تنش و مدیریت عقلانی اختلافات است.

موقعیت خاص ایران در پهنه جغرافیای سیاسی تاریخی حوزه خلیج فارس و منطقه خاورمیانه در تمامی شرایط استقرار صلح و ثبات را ایجاب میکند. ایران به لحاظ قدمت تاریخی و در نتیجه قوام درونی، و به لحاظ مساحت و بخصوص به لحاظ

چند نکته اکتفا میکنیم .

تماشای شکل گیری یک 'جامعه' امتی نظامی فراملیتی چند ده هزار نفره که در حال ادغام هویتی و شکل گیری است دلیل بسیاری از رفتار و موضع گیریهای خامنه ای را روشن میکند. سازمان ولایت در دست تحول است. ظهور هیراشی جدید سیاسی نظامی که بر مبنای شایسته سالاری و فداکاری بر سر سازمان نظامی مستولی میگردد، (شبیه فرایندی که در جبهه های جنگ با عراق اتفاق افتاد و به ظهور فرماندهان و تفکیک هیراشیک آنها منتهی گشت) در اینجا نیز در شرف تکوین است. حس تملک و سهامداری که به ادعای تملک کشور و رانت خواهد سپاه انجامید و با اقدامات کودتایی و سرکوبی به جایجایی رانت ها (رانت های سپاه از بابت جنگ بجای رانت های تائیس جریان اصلاح طلب که کماکان بر وصول آن تاکید دارند)، در اینجا و در درون سازمان ولایت نیز در حال تکرار است. لازم است که بدانیم اکنون بودجه ۷۰۰ میلیون دلاری سالانه حزب الله در این سامانه و مناسبات درون سازمانی ولایت دیگر 'حمایت' محسوب نمیشود، بلکه یکی از اقلام بودجه این 'دولت'ی است که در هیراشی آن سید نصرالله و ابو احمد ها در مقامی بالاتر از اکثر فرماندهان ایرانی تبار ولایت در داخل ایران و در سپاه پاسداران قرار دارند. امری که طبیعی است زمانی که تعداد شهدای غیر ایرانی تبار چند ده برابر شهدای پاسدار باشد. تهدید معتضین ایرانی دیمه در ایران به سرکوب توسط سید نصرالله که همراه کنایه ای انتقادی در کاستی مدیریتی (در لفافه) نیز بود، از این منظر قابل فهم می گردد.

سامانه و ذهنیت این امت نظامی ولایت آقای خامنه ای در منطقه اکنون چنین است که کشته شدن تک تیرانداز مشهور عراقی ابوتحسین الصالحی عضو ملیشیشای حشد الشعبی (که معروف به کشتن سیصد و اندی داعشی بود) و افتخار رکورد کشتن بیشترین سرباز ایرانی در جنگ عراق با ایران را بنام خود ثبت نموده بود، بعنوان شهید نهضت ولایی با مراسم با شکوهی برگزار میگردد. و یا به فدوی فرمانده سپاه این اجازه را میدهد که در خود ایران اعلام کند که سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پسوند ایران ندارد! آنچه جامعه سیاسی در مورد اصلاحات مبیایستی متوجه آن باشد اینست که در معادله فشار از پایین، چانه زنی با این بالاست که انجام میپذیرد. عمده سهامداران سازمان ولایت و بیت خامنه ای اکنون همین سید نصرالله و فرماندهان ملیشیشای مختلفی اند که بسیاری کماکان آنها را تحت الحمایه و در اختیار ایران میدانند. این موازنه در حال وارونه گشتن است، اگر که تا حال نشده باشد و آقای خامنه ی بجای خاتمه سخنرانی های بزبان عربی، آنها را با آن زبان آغاز نکند!

خلاصه مطلب اینکه سامانه و سازمان ولایت بخشی از واحد سیاسی ایران نیست. خود را چنین نمیبیند. خود را چنین نمیخواهد. و عمدتاً هویت مشخص خود را عمدتاً در تقابل با آن مییابد.

آقای خامنه ی و فرماندهان او ماجراجویی، نادانی و بی عقلی نمیکند. توییت پیام انهدام اسرائیل برای تقویت نتایج او در آستانه سفرش به اروپا، و یا همان شعار عبری بر روی موشک و یا به نمایش گذاردن نوع موشکی که قابلیت حمل کلاهک هسته ای دارد و بسیاری موارد دیگر، هیچکدام از بابت اشتباه و نادانی نیست. چنین صفاتی برای مواردی است که منافع و مصالح ایران کشور مد نظر او بوده باشد. آقای خامنه ی اتفاقاً کاملاً عاقلانه و هوشمندانه عمل میکند. ولی

فلسطین؛ تداوم «فاجعه»

مجتبی طالقانی



جویده میشوند، بیش از پیش محدودتر و کوچکتر شده و راه حل دائمی کلا از دسترس خارج گشته است. در واقع رهبری فلسطین در شرایطی توافقات اسلو را پذیرفت که موازنه قوای منطقه ای و جهانی پس از اشغال عراق و بعد از فرو ریختن اتحاد شوروی کاملا به ضرر فلسطینیان تغییر نموده بود.

از نظر داخلی سیاستهای اسرائیل به سمت سلطه راست

افراطی مذهبی گرایش یافته و منطق اعمال زور هر چه بیشتر در برخورد با فلسطینیان به جای مذاکره، حاکم گردیده و میروند تا بزودی مستعمره نشینان افراطی دولت اسرائیل را قبضه نمایند. دولت کنونی اسرائیل پس از این همه امتیازدهی از سوی رهبران فلسطین همچنان مدعی اند شریکی برای پیش برد مذاکرات صلح ندارند و تهدید میکنند که در صورت عدم عقب نشینی بیشتر آنان شریک جدید و معتدلتری را جایگزین آنان خواهند کرد.

با این وجود این توافقات نتایج مثبت و منفی بسیاری داشت: از یکسو رهبری فلسطین برای اولین بار به کشور بازگشته و نهادها و مؤسسات ملی خود را ولو در بخش کوچکی از دولت خود مختار بوجود آورده است. اما از آنجا که منطق قدرت مترادف با کشمکش برای رسیدن به آن و تقویت و تثبیت آن است، از همان روزهای اول اختلافات و درگیریها بین گروههای سیاسی آغاز شد و حتی این اختلافات به تدریج بر مشکل اصلی مردم با اسرائیل و اشغال سایه افکند در حالیکه هنوز قدرت سیاسی به معنای واقعی بوجود نیامده بود.

از طرف دیگر معمولا یک جنبش آزادیبخش ملی پس از پذیرش اصل عقب نشینی از سوی طرف متخاصم وارد مذاکرات میشود اما رهبری سازمان

با فرا رسیدن چهاردهم مه هرسال، برای مردم فلسطین یاد «فاجعه» النکبه در ماه مه ۱۹۴۸، حذف یک ملت، بی خانمانی و آوارگی صدها هزار نفر از کوی و کاشانه خود زنده میشود و برای اسرائیل جشن پیروزی و استقلال و تشکیل دولت یهودی. امسال هفتادمین سالگرد این روز با انتقال سفارت آمریکا به بیت المقدس بعنوان پایتخت اسرائیل و همراهی کامل دولت ترامپ در پایمال نمودن قطعنامه های سازمان ملل در مورد فلسطین همزمان شده است! در حالی که اسرائیل با تسلط بر ۷۸٪ خاک فلسطین و انضمام بخش عمده مناطق اشغالی در سال ۱۹۶۷ و محاصره بقیه آن در غزه و ساحل غربی رود اردن بدون اعتناء به قطعنامه های سازمان ملل و کمترین واهمه ای از فشارهای بین المللی روز بروز بر ابعاد فاجعه میافزاید.

پدید آمدن چنین وضعیتی در نتیجه ضعف و رخوت مبارزات و مقاومت مردم فلسطین که همه راهها را آزموده اند، نبوده است: از مبارزه مسلحانه تا انتفاضه و از اعتصابات سراسری تا شورشها و راه حلهای «دیپلماتیک»، همه این راهها تجربه شده و همچنان شیوه های نوینی برای پیشبرد مبارزات خلق میگردد و اینها همه در شرایطی است که دولتهای عرب و غیر عرب منطقه عملا پشتشان را خالی کرده و یا مبارزه آنان را به وجه المصلحه ای برای رسیدن به اهداف خود تبدیل و با دخالتگری هاشان به اختلافات درونی دامن زده اند.

و نیز در شرایط تسلط کامل اسرائیل بر زمین، هوا و دریا و به محاصره در آمدن مقاومت در داخل و اعمال فشار و تضيیقات بیشتر، بمباران مداوم و ویرانسازی اردوگاههای آوارگان در خارج در جهت اجبار آنان به کوچ دوباره و به فراموشی سپاردن امکان بازگشت! پس از سالها تلاش و فداکاری اکنون مبارزات مردم فلسطین با تنگنا و بن بست بی سابقه روبرو شده است. از سوئی احزاب و جریانات سیاسی اصلی فلسطینی با تکیه بر «منطق عملگرایانه» خود به تشکیل «دولتی» تن داده اند که اختیارات آن بیش از پیش محدود تر و مناطق وعده داده شده پس از توافقات اسلو که روز به روز با توسعه کلنی های اسرائیلی در ساحل غربی

آزادیبخش فلسطین قبل از عقب نشینی اسرائیل از سرزمینهای اشغالی سال ۱۹۶۷ وارد پروسه رسیدن به قدرت سیاسی و حاکمیت بر بخش کوچکی از مناطق گشت و ما بقی اختلافات را به مذاکرات برای راه حل نهائی موکول نمود. که عملا از دستور خارج شده است. بدین ترتیب حاکمیت سازمان آزادیبخش در رام الله بعلت امضای توافق صلح با اسرائیل مجبور به دست کشیدن از مقاومت گشته و در غزه محاصره شده نیز، حفظ حاکمیت برای حماس و دفاع از خود در برابر حملات اسرائیل جایگزین استراتژی ای برای رهائی و یا رسیدن به راهکارهای مناسب برای مقاومت در برابر گسترش روز افزون کلنی ها (مستعمره نشینان) گشته است... از قضا در شرایط بن بست کامل مذاکرات و در حالیکه کشمکش بین جنبش فتح حاکم بر دولت فلسطین در رام الله با جنبش حماس اخوان المسلمینی در غزه به اوج خود رسیده، راه حل دو دولت بیش از پیش در محافل بین المللی به یک اتفاق نظر عمومی تبدیل شده بدون آنکه هیچگونه اهرمی برای وادار کردن اسرائیل به تن دادن به الزامات آن بوجود آمده باشد.

این در حالی است که راه حل دو دولت بویژه با توجه به سیاستهای اسرائیل و گسترش مستعمره نشینان در منطقه اشغالی ج (ساحل غربی) به بن بست کامل نزدیک شده و نقشهای آخر را میکشد و بار

تعهدات والتزامات این کشور و در جهت احقاق حقوق مردم فلسطین به تصویب رسانده که اکثریت قریب به اتفاق آنها توسط اسرائیل نقض و یا هیچگاه به اجرا در نیامده اند.

یکی از مهمترین این قطعنامه ها پس از تقسیم فلسطین و تشکیل اسرائیل در ارتباط با حق بازگشت و تعیین سرنوشت برای مردم فلسطین بوده که در این رابطه چندین قطعنامه از جمله ۱۹۴، ۲۹۶، ۱۶۰۴، ۲۱۵۴، ۲۴۵۲، ۲۶۴۹، ۲۶۷۲، ۲۷۸۷، ۲۷۹۲، ۲۹۵۵، ۳۰۷۰، ۳۰۸۹، ۳۲۳۶، ۳۲۴۶ صادر گردیده است.

قطعنامه شماره ۱۹۴ مهمتر از همه و بلافاصله پس از تقسیم فلسطین و تشکیل اسرائیل از طرف هیئت نمایندگی بریتانیا در مورد آوارگان و پناهندگان فلسطینی در تاریخ ۱۱ دسامبر ۱۹۴۸ پیشنهاد گردید و با اکثریت ۳۵ رای موافق، ۱۵ رای مخالف و ۸ رای ممتنع از طرف جمعیت عمومی سازمان ملل به تصویب رسید. در این قطعنامه لزوم بازگشت آوارگان و پناهندگان فلسطینی در کوتاهترین زمان ممکن برای آنانی که خواستار بازگشت به موطن خود و زندگی مسالمت آمیز با همسایگانشان هستند، مورد تاکید قرار گرفته و خواستار جبران زیان و ضرر کسانی که مایملک خود را از دست داده اند ولی خواستار بازگشت نیستند، طبق قوانین بین المللی و بر پایه عدالت از طرف دولتها و مقامهای مسئول شده است.

این قطعنامه متشکل از ۱۵ بند است که به بازگشت آوارگان، حمایت از اماکن مقدس، خلع سلاح و تسلط سازمان ملل بر بیت المقدس و آزادی رفت و آمد به این شهر اختصاص یافته است. همچنین موافقت سازمان ملل با پیوستن اسرائیل به این نهاد (قطعنامه ۲۷۳) مشروط به تعهد اسرائیل در اجرای قطعنامه ۱۹۴ بوده، با این حال اسرائیل هیچگاه به این قطعنامه تن نداد و سازمان ملل تقریباً به طور سالانه خواستار اجرای آن میشود. اهمیت این قطعنامه در این است که مردم فلسطین را به عنوان کسانی که از خانه و کاشانه شان آواره گشته اند قلمداد نموده و ضرورت ایجاد تسهیلات برای بازگشت آنان و جبران خسارتشان را مورد تاکید قرارداده و در کنار آن ساز و کارهای ویژه ای برای اجرای آن بوجود آورده است، از جمله ایجاد آژانس بین المللی اوتروا برای رسیدگی به امور غذا، مسکن، بهداشت و آموزش آوارگان فلسطینی بخصوص در اردوگاههای آنان (که همچنان فعال است) و همچنین ایجاد کمیته بین المللی چندجانبه ای جهت ایجاد تسهیلات برای بازگشت فلسطینیان به خانه و کاشانه خود.

مسئله بازگشت آوارگان در واقع مشکل اساسی مسئله فلسطین بوده و همچنان لاینحل باقی مانده و نقش محوری خود را به عنوان مشکل اصلی تا کنون حفظ کرده است و به همین جهت اسرائیل همواره کوشیده است قطعنامه ۱۹۴ را کان لم یکن فرض نموده و آژانس اوتروا را به عنوان شاهد زنده آن منحل نماید!

قطعنامه ۱۸۱ در مورد تقسیم فلسطین:

این قطعنامه در تاریخ ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ با اکثریت ۳۳ رای موافق، ۱۳ رای مخالف و ۱۰ رای ممتنع تصویب گردید و به موجب آن به وابستگی استعماری فلسطین به بریتانیا پایان داده شد و فلسطین به سه حاکمیت مجزا تقسیم گردید:

۱- دولتی عربی به مساحت حدود ۱۱۰۰۰ کیلومتر مربع شامل جلیل غربی، شهر عکا، ساحل غربی رود اردن، ساحل جنوبی از شمال شهر اسدود تا رفح و

صورت میگردد.

برای نمونه رژیم خاندان اسد در سوریه که خود را اکنون ضلع عربی محور ممانعت (مقاومت) میخواند تمام هم و غمش در سالهای گذشته برقراری تماسهای مستقیم و غیر مستقیم با دولتهای اسرائیل بوده و تنها مسئله اش گرفتن امتیازی در منطقه جولان اشغالی که اکنون به بخشی از خاک اسرائیل تبدیل شده، بوده و در این راه آمادگی خود را برای دادن هر نوع امتیازی و از جمله جدا کردن موضوع جولان از مسائل دیگر مورد اختلاف و بویژه مسئله فلسطین اعلام داشته است.

در این میان تحقق بهار عربی برخلاف آنچه گفته میشود نه تنها مسئله فلسطین را به حاشیه نراند بلکه خواست برقراری عدالت و احقاق حقوق فلسطینیان را با مبارزه علیه استبداد و ظلم و رسیدن به آزادی و عدالت و کرامت انسانی عین نمود. بی دلیل نیست که اکثر فعالان در این جنبشها کسانی بودند که قبلاً در تظاهرات همبستگی با مردم عراق پس از اشغال در سال ۲۰۰۳ و با انتفاضه دوم فلسطین در سال ۲۰۰۸ و دفاع از مردم غزه در سال ۲۰۰۹ در این کشورها شرکت نموده و با استفاده از تجاربشان در این نوع تظاهرات «مجاز» خود را آماده رویارویی های بعدی با مستبدین حاکم می نمودند.

اما حکام جدید به قدرت رسیده پس از بهار عربی بیش از مستبدین قبلی در درجه اول راه نجات خود را در عادی سازی رابطه با اسرائیل و ادغام بیشتر در نظام جهانی و در نتیجه وابستگی بیشتر یافته اند. ولی چرخه زمانه را نمیتوان به عقب باز گرداند. مردم بیپاخاسته در این کشورها همچنان که رویدادهای چند ماه اخیر نشان میدهد به مبارزات خود تداوم و عمق میبخشند و استفاده از ابزارهایی چون مشارکت دادن اخوان المسلمین در این دولتها و یا برجسته نمودن جنگ و گریز با «دشمنان طلائی» القاعده و داعش برای ایجاد فضای ترور و وحشت کارائی خود را از

دیگر راه حل یک دولت از سوی برخی جریانها چپ فلسطینی و شخصیتها و گروههای فلسطینی اسرائیلی در داخل اسرائیل و سرزمینهای اشغالی مطرح گردیده است (۱). اما این طرح برای آنکه به بدیل واقعی راه حل دو دولت تبدیل گردد باید در درجه اول به خواست اصلی جنبش ملی پس از بازسازی رهبری آن و تغییر سیاستهای سازمان آزادیبخش فلسطین (که اکنون در سایه حضور دو دولت رام الله و غزه قرار گرفته است) تبدیل شود و بتواند با ارائه برنامه اجتماعی دموکراتیکی بخش مهمی از جامعه یهودی اسرائیل را جذب خود نماید و افکار عمومی مردم منطقه و جهان را اقناع کند که در شرایط و اوضاع کنونی دور از دسترس به نظر می آید. اما این امر مانع از آن نمیشود که مبارزات مردم فلسطین در دو جبهه مبارزه با اشغال، گسترش کلتی ها از یکسو و مبارزه با نژادپرستی و آپارتاید و رسیدن به حقوق برابرکلیه شهروندان و مبارزه مشترک همراه با یهودیان اسرائیل علیه طبقه حاکمه و سیاستهای راستروانه آن به پیش برده نشود.

از سوی دیگر و علیرغم تغییر موضع دولتهای عرب نسبت به مسئله فلسطین و به حاشیه رانده شدن آن در فضای تشدید تضاد محورهای گوناگون منطقه ای همچون محور عربستان - مصر و ایران - سوریه و ترکیه - قطر و اصلی شدن تضاد بین دوحه محور ایران و عربستان سعودی مسئله فلسطین همچنان به عنوان یکی از مهمترین دل نگرانیهای افکار عمومی در جهان عرب به حساب آمده و بر پایه نظرسنجی ای که در ۹ می ۲۰۱۸ صورت گرفته ۸۷٪ مردم این کشورها با برقراری رابطه عادی با اسرائیل مخالفت کرده اند و اکثریت نظر دهندگان مهمترین راه مقابله با افراط گری اسلامی را در یافتن راه حلی عادلانه برای مسئله فلسطین و احقاق حقوق آنان دانسته اند.

اما استفاده از برای دولتهای منطقه از مسئله

راه حل دو دولت بویژه با توجه به سیاستهای اسرائیل و گسترش مستعمره نشینان در منطقه اشغالی ساحل غربی به بن بست کامل نزدیک شده و نفسهای آخر را می کشد و بار دیگر راه حل یک دولت از سوی برخی جریانها چپ فلسطینی و شخصیتها و گروههای فلسطینی اسرائیلی در داخل اسرائیل و سرزمینهای اشغالی مطرح گردیده است. اما این طرح برای آنکه به بدیل واقعی راه حل دو دولت تبدیل گردد باید در درجه اول به خواست اصلی جنبش ملی پس از بازسازی رهبری آن و تغییر سیاستهای سازمان آزادیبخش فلسطین (که اکنون در سایه حضور دو دولت رام الله و غزه قرار گرفته است) تبدیل شود و بتواند با ارائه برنامه اجتماعی دموکراتیکی بخش مهمی از جامعه یهودی اسرائیل را جذب خود نماید و افکار عمومی مردم منطقه و جهان را اقناع کند که در شرایط و اوضاع کنونی دور از دسترس به نظر می آید.

فلسطین در کشاکش میان خود و یا برای مصرف داخلی در جهت تثبیت دیکتاتورپهای خود کامه در واقع روی دیگر استفاده از این برگه در «گفتگوها»ی بعضا مسلحانه در جهت امتیازگیری و تقرب به اربابان جهان و در نتیجه حفظ این حاکمیتها و به حاشیه راندن خواستهای دیگر مردم همچون تحقق آزادیهای سیاسی اجتماعی، مبارزه جدی با فساد و غارتگران و...

دست داده اند.

رکورد شکنی اسرائیل در نقض قطعنامه های سازمان ملل

از ابتدای تشکیل دولت اسرائیل و ارتکاب «الکتبه» (فاجعه) در حق فلسطینیان و آواره شدن بخش اعظم آنان، سازمان ملل متحد قطعنامه های متعددی را در محکومیت تجاوزات اسرائیل و در ضرورت اجرای

خطوط قرمز و محدود نمودن گستره درگیریها برای رسیدن به اهداف مشخص از سوی دو طرف صورت میگیرد.

تشدید حملات نظامی اسرائیل به مواضع حزب الله و سپاه پاسداران در سوریه در روزهای اخیر که با چراغ سبز دولت آمریکا و سکوت تایید آمیز روسیه صورت میگیرد و مقابله غیر فعال با این حملات خود به خوبی نشانگر این نابرابری موازنه نظامی بین طرفین علاوه بر فشارهای سیاسی دولتهای روسیه و سوریه بر ایران است. با این حال حاکمان ایران نیز این برتری نظامی و خاصه اتمی بودن اسرائیل را مسکوت گذارده و در تبلیغات خود بدون اشاره به آن برنابود کردن اسرائیل و همان لاف و گزافها پای میفروشند!

اما ناممکن بودن رویارویی نظامی گسترده با اسرائیل و نابودی آن به معنای کم شدن تضاد آن با مردم فلسطین بطور خاص و کل مردم منطقه نبوده است. واقعیات و جنگهای متعدد از ابتدای تشکیل اسرائیل تاکنون نشان داده که این تضاد نه تنها تخفیف نیافته بلکه شدیدتر از قبل گردیده و تنها اشکال آن تغییر یافته است زیرا مسئله تنها محدود به بازگرداندن حقوق فلسطینیان و عقب نشینی از سرزمینهای اشغالی و اجرای قطعنامه های سازمان ملل نبوده بلکه این دولت در برابر کمکهایی بی شائبه دولتهای غربی بویژه آمریکا (که حال روسیه هم به آن اضافه شده) میبایستی نقش ویژه خود را در منطقه ایفا نماید؛ دفاع از منافع این قدرتها، عقب نگاه داشتن مردم منطقه، سرکوب جنبشهای ملی، مردمی و حفظ موقعیت خود به عنوان پایگاه سیاسی نظامی مطمئن این قدرتها در منطقه استراتژیکی چون خاورمیانه و در کنار چاههای نفت و گاز. بنابراین رسیدن به راه حل عادلانه ای برای مسئله فلسطین بخش جدائی ناپذیر از تغییر این نقش در جهت همزیستی و همکاری تمام مردم منطقه خواهد بود که این خود در گرو برقراری دموکراسی برای کلیه شهروندان و از میان برداشتن تبعیض نسبت به اقلیتهای ملی مذهبی و ایجاد تغییرات رادیکال سیاسی

رکورد شکنی اسرائیل در

نقض قطعنامه های سازمان ملل: یکی از مهمترین این قطعنامه ها پس از تقسیم فلسطین و تشکیل اسرائیل در ارتباط با حق بازگشت و تعیین سرنواشت برای مردم فلسطین بوده که در این رابطه چندین قطعنامه از جمله ۱۹۴، ۳۹۴، ۱۶۰۴، ۲۱۵۴، ۲۴۵۲، ۲۶۴۹، ۲۶۷۲، ۲۷۸۷، ۲۷۹۲، ۲۹۵۵، ۳۰۷۰، ۳۰۸۹، ۳۲۳۶، ۳۲۴۶ صادر گردیده است.

اجتماعی در کشورهای منطقه خواهد بود.

[۱]- در ۲۱ اکتبر ۲۰۱۷ بیانیه ای تحت عنوان جنبش مردمی برای فلسطینی متحد و لاتیک دموکراتیک انتشار یافت که توسط برخی از فعالین فلسطینی و اسرائیلی و همچنین احمد سعادت دبیر کل جبهه خلق برای آزادی فلسطین و دوران محکومیت خود را در زندانهای اسرائیل میگذراند امضاء گردید.

بداند. در دو جنگ مهم سالهای ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ بین اعراب و اسرائیل، ضرورتی در استفاده از این سلاحها از سوی اسرائیل و همچنین امکان استفاده از آنها پیش نیامد، چون سیر عملیات و اهداف مشخص عملیات جنگی بویژه در جنگ ۱۹۷۳ چه از نظر سیاسی و «اخلاقی» و

مسئله فلسطین همچنان به عنوان یکی از مهمترین دل نگرانیهای افکار عمومی در جهان عرب به حساب آمده و بر پایه نظرسنجی ای که در ۹ می ۲۰۱۸ صورت گرفته ۸۷٪ مردم این کشورها با برقراری رابطه عادی با اسرائیل مخالفت کرده اند و اکثریت نظر دهندگان مهمترین راه مقابله با افراط گری اسلامی را در یافتن راه حلی عادلانه برای مسئله فلسطین و احقاق حقوق آنان دانسته اند.

چه بدلیل تهدید متقابل شوروی اجازه استفاده از این نوع سلاحها را نمیداد. هدف اعراب و مشخصا مصر و سوریه در جنگ ۱۹۷۳ آزاد کردن مناطق اشغال شده خود توسط اسرائیل و بخصوص صحرای سینا و جولان بود. حتی در آن زمان نیز برای دولتهای عرب درگیر کاملاً روشن بود که تهدید اسرائیل به نابودی ناممکن و یا به معنای باز شدن درهای جهنم بروی تمام شهرهای بزرگ آنان خواهد بود. جالب آنکه این واقعیت انعکاس چندانی در رسانه های تبلیغاتی این دولتها نداشت، زیرا با کتمان آن این رژیمها میتوانستند تحت عنوان استراتژی برقراری توازن نظامی با اسرائیل به مسلح کردن بیش از پیش خود به انواع سلاحهای شرقی و غربی پرداخته و با حفظ وضعیت جنگی و «فوق العاده» حتی اجرای قوانین اساسی خودشان را معلق و به سرکوب هر نوع جنبش سیاسی اجتماعی داخلی تحت عنوان مقابله با دشمن خارجی دست یازند.

پس از توقف جنگ، رژیمهای درگیر عرب از صحنه رویارویی نظامی کنار کشیده و در مورد مصر با امضای پیمان کمپ دیوید و بازگرفتن صحرای سینا به مواضعه با اسرائیل پایان داده شد و با اسرائیل پیمان صلح پیمان صلح امضا نمود.

در مورد سوریه نیز در طول ۴۰ سال اشغال و الحاق جولان کمترین تحرک نظامی ای صورت نگرفت و این منطقه در آرامش کامل بسر میبرد و در این مدت رژیم اسد پدر و پسر بر آن بودند تا با ساکت نگاه داشتنش امتیازی گرفته به مواضعه پایان دهند.

حال رژیم ایران پس از از دور خارج شدن دولتهای عربی از مواضعه نظامی با اسرائیل سعی دارد با استفاده از سرمشق های نخ نما شده رژیمهای مصر و سوریه و در توجیه سیاستهای میلیتاریستی و مداخله جویانه خارجی اش همان سیاستها را با چاشنی شعارهایی در جهت نابودی نظامی اسرائیل تکرار نماید.

اما این قبیل «گنده گوئی» ها که نمونه های بسیاری از آنها را در جریان جنگ ایران و عراق نیز شاهد آن بودیم، در واقع پوششی است برای توسعه نفوذ و رقابت با قدرتهای دیگر منطقه ای و جهانی و گرفتن سهم خود از این بازار آشفته که با ایجاد یک سپر موشکی از طریق تمرکز تعداد زیادی موشک در مرزهای مشترک لبنان و اسرائیل و در جبهه جولان، در کنار مداخله نظامی مستقیم و گسترده در سوریه همراه گشته است.

این آرایش نظامی چه از طرف حاکمان ایران و چه از سوی حزب الله با آگاهی از برتری اسرائیل و در اختیار داشتن سلاحهای اتمی، ضرورت عدم عبور از

بخشی از مناطق مجاور مصر ۲- دولتی یهودی به مساحت ۱۵۰۰۰ کیلومترمربع شامل ساحل حیفا تا جنوب تل اویو و جلیل شرقی، دریاچه طبریه، نقب و ایلات کنونی ۳- بیت المقدس، بیت اللحم و سرزمینهای مجاور آن تحت کنترل بین المللی قرار گرفت.

این قطعنامه با موافقت ابرقدرتهای آن زمان یعنی آمریکا، شوروی و فرانسه به تصویب رسید و دولت بریتانیا بعثت موقعیت استعماری اش به آن رای ممتنع داد. در مقابل همه دولتهای عربی و اسلامی و همچنین یونان، هند و کوبا به آن رای مخالف دادند.

اما موضوع اصلی قطعنامه های دیگر سازمان ملل در مورد فلسطین مسئله اشغال ساحل غربی رود اردن و نوار غزه و تجاوزات مکرر به مناطق و همچنین ایجاد و توسعه کلنی ها در مناطق اشغالی بوده است که صراحتاً در تضاد با این قطعنامه ها و بویژه قطع نامه ۵۹، ۱۰۱، ۱۰۶، ۲۴۲ و ۳۳۸ می باشد.

قطع نامه ۲۴۲ در تاریخ ۲۲ نوامبر ۱۹۴۷ و پس از شکست اعراب در جنگ ژوئن همان سال توسط شورای امنیت وابسته به سازمان ملل به تصویب رسید و به موجب آن شورای امنیت مخالفت خود را با هر نوع کشورگشائی با توسل به جنگ و ضرورت برقراری صلح عادلانه و دائمی برای همه کشورهای منطقه اعلام نمود و صریحاً خواستار عقب نشینی اسرائیل از تمامی مناطق اشغال شده پس از جنگ و پایان دادن به وضعیت جنگ و احترام به حاکمیت ملی همه کشورها از طریق ایجاد مناطق خالی شده از سلاح و... گردید. قطع نامه ۳۳۸ نیز پس از جنگ اکتبر اعراب و اسرائیل در تاریخ ۲۲ اکتبر ۱۹۷۳ توسط شورای امنیت سازمان ملل صادر گردید و خواستار برقراری آتش بس در تمام جبهه ها و اجرای کامل قطع نامه ۲۴۲ شد که همچون قطع نامه قبلی تا کنون به اجرا در نیامده است.

زرادخانه اتمی اسرائیل در کفه ترازوی موازنه استراتژیک:

حال دیگر بر کسی پوشیده نیست که اسرائیل به تعداد زیادی سلاح اتمی به احتمال زیاد تاکتیکی و موشکها و هواپیماهای قادر به حمل آنها دست یافته است. یعنی این کشور قادر است حداقل به طور نظری تعداد بسیاری از شهرهای کشورهای منطقه را در صورت احساس خطر و تهدید وجود خود نابود نماید. «رازی» مسکوت گذارده شده که هر از چندی بدلائل گوناگون از پرده به بیرون میافتد بویژه هنگامی که اسرائیل اقدام به «فروش» تکنولوژی اتمی نماید از طرف آمریکا مطرح میگردد، اما هر بار که صحبت از خلع سلاح منطقه از تمامی سلاحهای کشتار جمعی میگردد، به فراموشی سپرده میشود.

اهمیت این امر به این دلیل است که در اختیار داشتن این نوع سلاحها از طرف اسرائیل به تنهایی به آن اجازه میدهد که خود را ابرقدرت نظامی منطقه

ایران و اسرائیل؛ وجدان انسانی یا منافع ملی؟

رضا علیجانی



وقتی بیانیه سید امضایی در محکومیت انتقال پایتخت اسرائیل به بیت المقدس از سوی ترامپ و متعاقب آن برخورد خشن و خونین با اعتراضات مردم غزه توسط نتانیاهو منتشر شد، جدا از انبوهی از حمایت ها، اما؛ اعتراض طیفی از افراد برایم بسیار شگفت انگیز بود. برخی بهانه گیری می کردند که چرا در مورد حوادث کازرون بیانیه داده نمی شود. بعضی با اصلاح طلبان لجبازی داشتند که چرا بیانیه های دیگر در مورد مظالم حکومت ایران را امضا نمی کنند. اما مخالفتها سویه دیگری هم داشت که برایم بدیع و در حد یک شوک بود، سویه ضد فلسطینی، ضد عربی (که شاید بتوان آن را ضد اسلام و مسلمانی هم تلقی کرد). چیزی شبیه همان بهبود ستیزی مصطلح و ضدیت و نفرت پراکنی علیه یهودیان!

جنبه های روانشناختی این پدیده را می توان به برخورد عکس العملی علیه حکومت ایران و شعارهای چهاردهم ای آن و بنانهان سیاست خارجی اش بر آمریکا ستیزی و اسرائیل ستیزی و صرف هزینه های سنگین در این راه و پرداختن مبالغ کلان به برخی جریانات سیاسی در لبنان و فلسطین مرتبط دانست. اما این داستان سویه های تحلیلی نیز دارد. به خصوص اینکه حمایت از آنچه مبارزات مردم فلسطین نامیده میشود منحصر به حاکمان ایران نیست بلکه بخش اعظمی از جریانات منتقد و مقابلش را هم در برمی گیرد.

تامل در عکس العمل های در برابر این بیانیه ساده علیه نقض حقوق بشر مرا بدین فکر فروبرد که آیا در این مورد نیز شبیه بعضی موضوعات دیگر جامعه و افکار عمومی ما به سمت یک حالت دوقطبی پیش می رود؟

برهمگان آشکار است که بخش مهمی از جامعه روشنفکری و فعالان سیاسی ما از گرایشات مختلف مذهبی و چپ و ملی و ... روندی تدریجی از نوعی آرمانخواهی های کلان به نوعی عمل گرایی داشته اند. یکی از نمادهای این تحول، پررنگ شدن شتابان مقوله «منافع ملی» بوده است. در همین نقطه است که باید بر یک نکته دیگر هم تامل کنیم آیا می

توانیم بین احساسات انسانی و وجدان اخلاقی با منافع ملی نسبتی برقرار کنیم یا این دو، دو مقوله جداگانه هستند که یکی باید دیگری را به حاشیه براند؟

این مقدمات بر حساسیت و ضرورت بررسی رابطه و نسبت ایران و اسرائیل تاکید بیشتری می کند و مسئله را از سطح روانشناختی و احساسی آن به لایه تحلیلی عمیق تر و راهبردی تری سوق می دهد.

چرا مسئله فلسطین «خاص» است؟

بررسی نسبت ایران و اسرائیل بدون ورود به میحث مهم نزاع فلسطین و اسرائیل میسر نیست. نمی توان این موضوع را در پرنانتز گذاشت و گفت این نزاع هر ماهیت و درونمایه ای که دارد برای ما علی السویه است و ما «مثل» هر پدیده دیگری در جهان با آن بر اساس منافع ملی مان برخورد می کنیم. اما چرا نمی توان این نزاع را در پرنانتز گذاشت؟

ما چه بخواهیم و چه نخواهیم نزاع فلسطینی - اسرائیلی به یک امر «نمادین» در جهان تبدیل شده است. گاهی برخی افراد، پدیده ها و وقایع بر اثر عواملی چند به چنین حالت های نمادینی فرامی رویند. شبیه پارچه ها و رنگ ها هستند که در وضعیت عادی خنثی و معمولی اند اما وقتی در یک حالت خاص و در نظم و چینی ویژه قرار می گیرند تبدیل به پرچم یک کشور و نماد یک جمع می شوند و آنگاه دیگر همانی نیستند که قبلا قطعه ای پارچه و رنگهایی چند بر آن بودند و تبدیل به لباس می شدند و یا حتی دستمالی برای گردگیری.

بسیارند رهبران سیاسی و شخصیت های مبارز و تلاشگر اما معدودی از آنان (مانند چگوارا از زاویه ای و مارتین لوتر کینگ از زاویه ای و ماندلا و گاندی از زوایای دیگر)، به شخصیت هایی نمادین تبدیل

شده اند. زیادند روزهایی که در آن مبارزان تلاشهایی در خود توجه برای کسب مطالبات شان انجام داده اند اما کم اند روزهایی که بنا به دلایلی و در سیر پرفراز و نشیب تاریخ حالت نمادین پیدا کرده اند. مانند ۸ مارس روز زن (در ۸ مارس ۱۸۷۵ زنان کارگر کارخانجات نساجی در شهر نیویورک برای بهبود شرایط کار و در اعتراض به پایین بودن سطح دستمزدها دست به تظاهرات زدند. این حرکت به درگیری قهر آمیز با پلیس آمریکا انجامید که بطور وحشیانه به تظاهرات حمله و آن را سرکوب کرد) و یا اول ماه می روز کارگر (در چهارم ماه مه سال ۱۸۸۶ و در چهارمین روز اعتصاب کارگران آمریکایی در شهر شیکاگو، پلیس به روی آنان آتش گشود. شماری کشته، عده ای مجروح و بعداً چهارتن نیز اعدام شدند. کارگران اعتصابی خواستار تعدیل شرایط کار و کاهش ساعات کار روزانه از ده ساعت به ۸ ساعت بودند. قرار بود که از اول ماه مه کاهش ساعات کار به اجرا درآید که چنین نشد و کارگران در یک هزار و دویست کارخانه و کارگاه دست به اعتصاب زدند) و یا ۱۴ فوریه روز ولنتاین که در باره برگزیده شدن و نمادین گشتن آن برای روز عشاق حکایت های مختلفی گفته می شود. نزاع فلسطین و اسرائیل نیز همین حالت نمادین را در سراسر جهان پیدا کرده است.

همین جا و در داخل پراتنز برای کسانی که صرفاً از موضع عکس‌العملی با گفتار و رفتار حکومت ایران حالت ضد فلسطینی (و گاه ضد عربی و ضد اسلامی) یافته‌اند باید مشفقانه گفت که این نزاع اساساً «قبل از تولد» جمهوری اسلامی وجود داشته و افکار عمومی جهانیان را به خود مشغول می‌کرده است. اما در باره این که چرا نزاع فلسطین و اسرائیل به «وضعیتی نمادین» فرابالیده است باید کار جامعه‌شناختی و روانشناختی عمیق‌تری صورت گیرد. شاید سویه روانشناختی آن به ستم آشکار و اشغالگری قساوت آمیزی برگردد که در آغاز تاسیس اسرائیل به وقوع پیوسته و به تدریج برای افکار عمومی جهانیان آشکار شده است. چیزی شبیه آنچه در ابتدای تاسیس آمریکا از سوی مهاجران بر بومیان و صاحبان اولیه آن آب و خاک رفته است. البته با تفاوت‌هایی که در ادامه بدان خواهیم پرداخت.

سویه جامعه‌شناختی و سیاسی آن هم شاید به این برگردد که مسئله فلسطین محل تلاقی دغدغه‌ها و حساسیت‌های چند جریان بزرگ بوده است، جریان‌های مذهبی و ملی و چپ. بسیاری از مسلمانان (اعم از اعراب و غیر آنان مثلاً در ایران یا خاور دور) از ظلمی که در این گوشه خاک بر مشتکی مسلمان مظلوم و بی‌پناه رفته است به خشم می‌آیند. جریان‌های چپ (به جز برخی کشتش‌های اولیه و زودگذر به اسرائیل به خاطر آنچه اقتصاد سوسیالیستی درونی اسرائیل به خصوص در باره مزارع کبیوتص می‌پنداشتند) این کشور را سوگلی امپریالیسم جهانی و پایگاه مهم آن در خاورمیانه (که به خاطرش حاضر به هر نوع پرداخت هزینه اقتصادی و سیاسی و نظامی هستند)، می‌بینند و جریان ملی و ناسیونالیسم عربی (و دیگر ناسیونالیست‌ها) پیدایش و رفتار گردنکشان اسرائیل علیه ساکنان (عرب) بومی منطقه را تجاوز به روح ملی خویش و لگدمال کردن اراده مردم یک سرزمین تلقی می‌کردند. فعل واکنش‌ها و فعالیت‌های سیاسی منطقه‌ای (از جمله رشد ناسیونالیسم عربی در پی شکست جریان‌های دیگر) و جهانی دیگری نیز (همانند نزاع دو بلوک بزرگ شرق و غرب)، دست به دست هم داد تا مسئله فلسطین به سرعت به یک امر جهانی نمادین تبدیل شود و از اقصای نقاط شرقی کره‌خاکی تا دورترین نقاط غربی آن در آمریکای لاتین افکار عمومی را تهییج کند و به خیابانها بکشانند. طیف گسترده‌ای که کمتر امری مشترک داشتند.

بدین ترتیب سویه ضدظلم و ضدقساوت و ضعیف‌کش و مظلوم‌کش شدن فلسطینیان به یک پرچم نمادین برای وجدان اخلاقی جهان تبدیل شد تا آنجا که باحتی عملیات نظامی (که فلسطینیان پس از اندک زمان از تحمل این ظلم بدان دست‌یازیدند)، از سوی جهانیان همدلی برانگیخت حتی اگر از سوی حامیان اسرائیل مارک تروریستی می‌خورد. این امر به تدریج در افکار عمومی کشورهای غربی حامی اسرائیل نیز رسوخ کرد تا آنجا که برای ایشان نیز خواست صلح برای طرفین به مرهمی برای زخم‌های تاریخی تبدیل گردید و در نهایت ابتکار صلح در زمان کارتر از سوی بخش مهمی از افکار عمومی جهانیان مورد تأیید و حتی تقدیس قرار گرفت و تنها در سویه حامیان فلسطینیان بود که بعضی با آن مخالفت می‌کردند و سازشکارانه‌اش می‌خواندند.

تراژدی تاریخی «یهودی سرگردان» و «فلسطینی آواره»

تبدیل سوژه «یهودی سرگردان» که خود سمبل و نماد تحمل محرومیت و تبعیض و قساوتی تاریخی بوده است به «حکومت یهود» (طبق اسناد دولت اسرائیل) که خود باعث و بانی شکل‌گیری «فلسطینی آواره» (نام کتابی از ابویاد معاون عرفات، ترجمه شده به فارسی توسط مهندس حمید نوحی)، شده یکی از غمبارترین رخداد‌های تاریخ است. هر چند نمی‌توان و نباید حکومت اسرائیل را به امری «یهودی» فروکاست و این خود تحریف صورت مسئله و به کژراهه جنگ‌های فرقه‌ای کشاندن آن است (به علاوه آن که جریان‌های یهودی مطرحی خود علیه این رخداد هستند)، اما هر چه هست حکومت اسرائیل قدرت خویش را به خصوص در سالهای نخستین براسطیر مذهبی تاریخی بنا نهاده است. ورود به این مسئله نیازمند بحث تفصیلی است که خارج از مجال این مقال است، اما در اینجا باید تنها بر یک امر انگشت نهاد که اساساً نمی‌توان مسائل سیاسی به خصوص در مقوله حساس دولت-ملت‌های کنونی

نکته دیگر که باید در همین جا بدان اشاره شود این است که ظلم تاریخی در حق یهودیان عمدتاً از سوی مسیحیان صورت گرفته است. نزاع یهودی-مسیحی سویه‌های عمیق مذهبی داشته است. مسیحیان یهودیان را عامل اعدام و به صلیب کشیدن مسیح می‌دانند و یهودیان که در انتظار ظهور منجی تاریخی خود بوده و هستند تا بیاید این قوم را از ظلم و ستم نجات دهد، مسیح عیسویان را یک منجی دروغین و دجال می‌دانند. نفرت متقابل یهودیان و مسیحیان در تاریخ زبازده است. تا زمانی که قدرت در دست دولت روم (قبل از مسیحی شدن آن) بوده یهودیان از هیچگونه سعایت و بدرفتاری در حق مسیحیان که آنان را منحرف و بددین می‌دانستند خودداری نکرده‌اند و از زمانی که امپراطوری روم و قدرتهای پس از آن بدست مسیحیان افتاده است، ایشان نیز از اعمال ظلم و اجحاف و تبعیض و قساوت در حق یهودیان کم نگذاشته‌اند تا آنجا که یهودیان عمدتاً مجبور بوده‌اند همچون قومی مطرود و ملعون در حاشیه جامعه

در باره این که چرا نزاع فلسطین و اسرائیل به «وضعیتی نمادین» فرابالیده است باید کار جامعه‌شناختی و روانشناختی عمیق‌تری صورت گیرد. شاید سویه روانشناختی آن به ستم آشکار و اشغالگری قساوت آمیزی برگردد که در آغاز تاسیس اسرائیل به وقوع پیوسته و به تدریج برای افکار عمومی جهانیان آشکار شده است. سویه جامعه‌شناختی و سیاسی آن هم شاید به این برگردد که مسئله فلسطین محل تلاقی دغدغه‌ها و حساسیت‌های چند جریان بزرگ بوده است، جریان‌های مذهبی و ملی و چپ. این‌ها دست به دست هم داد تا مسئله فلسطین به سرعت به یک امر جهانی نمادین تبدیل شود و از اقصای نقاط شرقی کره‌خاکی تا دورترین نقاط غربی آن در آمریکای لاتین افکار عمومی را تهییج کند و به خیابانها بکشانند.

مسیحی و حتی در محلاتی جدا و پست (گتوهای یهودیان) زندگی کنند. برای آشنایان با تاریخ نیازی به ذکر اسناد و مدارک در این باره نیست.

ناگفته نماند که ستم و تبعیض علیه یهودیان نیز در سایه‌گفتمان و اسطوره‌های منفی است که عمدتاً به ناحق (و در مواردی معدود البته به حق)، علیه آنها شیوع پیدا کرده است. این نحوه نگرش در بین جوامع مسیحی حتی تا قرن بیستم نیز حیاتی قوی داشته است. گفتمانی که یهودیان را به مال‌اندوزی و حيله‌گری و حتی ستون پنجم بودن علیه دشمنان جامعه میزبان شان منتهم می‌کند. این گفتمان معتقد است این نحوه رفتار ریشه در فرهنگ و متون دینی و فقه تلمودی یهودیان دارد. یعقوب در ادبیات دینی یهودیان به شدت حيله‌گر است. داوود نیز چنین است و حتی سردارشان را به جنگی بی‌فرجام می‌فرستد تا همسر او را تصاحب کند و... این انبیا بنی اسرائیل مثلاً در متون دینی مسلمانان رفتاری اخلاقی تر و صادقانه‌تر دارند.

ناظران و تحلیلگران سیاسی که معتقدند یهودیان از طریق تملک و تسلط بر رسانه‌های جهانی افکار عمومی را به نفع خویش شکل می‌دهند نیز کم نیستند. آنان معتقدند یهودیان از مظلومی که برآنان رفته برای توجیه ستم‌های کنونی دولت اسرائیل سوء استفاده می‌کنند. آنان با جوسازی و حملات شدید به هر منتقدی سعی در خاموش نمودن و در نطفه خفه کردن هر منتقدی دارند. یک مثال برجسته آنان

را به مسائل تاریخی به خصوص اسطوره‌های کهن تاریخی و شدیداً آغشته با روایت‌های مذهبی ربط داد. در این صورت دیگر در جهان کنونی ما آجر روی آجر بند نمی‌شود! فرض کنید ایرانیان بخواهند حیظه نفوذ ژئوپلیتیکی خویش را به اساطیر ایرانی و یا حتی به تاریخ کهن امپراطوری‌های خویش ربط دهند و بدتر از آن به ادعاهای ارضی در این رابطه بپردازند! و یا حتی کشور بسیار جوانتری مثل ترکیه بخواهد ادعاهای نفوذ سیاسی و یا حتی ارضی خویش را در ذهن و سخن و بدتر از آن در عمل به مرزهای امپراطوری عثمانی گسترش دهد و... به خوبی آشکار است که جهان به چه جنگلی تبدیل می‌شود.

نکته مهم در این میان اما این است که حتی در روایات اسطوره‌ای مذهبی اسرائیلیان نیز جغرافیایی که اینک ادعای سرزمین خویش را دارند طبق متن مقدس خود یهودیان صرفاً براساس وعده ارض موعود توسط یهوه (خدای بنی اسرائیل) شکل گرفته و درعمل نیز باز طبق مستندات همین متون مقدس با خشونت تمام (و قتل عام نه تنها انسانها از کودک شیرخوار تا پیرمردان و پیرزنان بلکه با قتل عام همه موجودات زنده! یعنی چهارپایان و احشام قوم مظلوم مغلوب) بنا نهاده شده است. این ارض موعود از ابتدا نیز چندان مقدس بنا شکل نگرفته که اینک بتوان با صرف ادعای وعده یهوه و اشغالگری اولیه این سرزمین با قتل عام بت پرستهای ساکن اصلی آن بدان استناد کرد.

«آه پی یر» در فرانسه است که کشیش آزاداندیش وارسته و خوش نامی بود که به خاطر اشتغال دائمی

رسمیت می‌شناسد و ضمن اذعان بر برتری خویش بر آنان اما صاحبان آن ادیان را نیز اهل نجات می‌داند.

در ابتدای بعثت حضرت محمد وی انتظار حمایت از یهودیان سرزمین خویش را داشته است. به خصوص اینکه به لحاظ اعتقادی و به خاطر موحد بودن آنان احساس نزدیکی بیشتری با ایشان داشته است تا اعتقادات تثلیثی مسیحیان که آن را نقد و طرد می‌کرده است. اما براساس فعل و انفعالات سیاسی و به خصوص همراهی طایفه های مختلف یهودیان با اشراف مکه و مدینه تا محمد و یاران رو به گسترش، این مسیر برخلاف توقع و انتظار مسلمانان وارونه می‌شود و کار به نزاع های خونین علیه یهودیان می‌کشد. اما در طول تاریخ پس از پیامبر اسلام و حتی با سرعتی فوق انتظار پس از یکی دو نسل آن نزاعهای سیاسی به حاشیه رانده میشود و اشتراک عقیدتی فراوان مسلمانان و یهودیان دوباره اصل قرار می‌گیرد. این همزمان است با فرار یهودیان از جوامع مسیحی به سمت شرق و پناه آوردن به جوامع اسلامی که نفرت کمتری در میان است و اشتراک عقیدتی بیشتری وجود دارد.

اش به امور خیریه و نهضت کمک به فقرا محبوب ترین شخصیت فرانسوی محسوب می‌شد. اما وقتی یک موضع ساده گرفت که منتقدین اسرائیل نیز حق حرف زدن دارند آنچنان از سوی لابی های اسرائیل مورد حمله و تهاجم قرار گرفت که سالها مجبور به سکوت و عزلت نشینی شد.

زندگی یهودیان در جوامع اسلامی
در امتداد نکته بالا باید بر این امر تاکید کرد که از قضا زندگی یهودیان در جوامع اسلامی عموماً در صلح و همزیستی مسالمت آمیز بوده است.

نسبت یهودیان و مسلمانان خود نیازمند بحث گسترده ای است که سخن را مفصل می‌کند. اما همین قدر می‌توان گفت که در ابتدای بعثت حضرت محمد وی انتظار حمایت از یهودیان سرزمین خویش را داشته است. به خصوص اینکه به لحاظ اعتقادی و به خاطر موحد بودن آنان احساس نزدیکی بیشتری با ایشان داشته است تا اعتقادات تثلیثی مسیحیان که آن را نقد و طرد می‌کرده است. اما براساس فعل و انفعالات سیاسی و به خصوص همراهی طایفه های مختلف یهودیان با اشراف مکه و مدینه تا محمد و یاران رو به گسترش، این مسیر برخلاف توقع و انتظار مسلمانان وارونه می‌شود و کار به نزاع های خونین علیه یهودیان می‌کشد. در اینجا قرآن محمد علی‌رغم نقد اعتقادات تثلیثی مسیحیان اما به لحاظ اخلاقی و انسانی به شدت مسیحیان را مورد تایید و یهودیان را علیرغم وحدت عقیدتی بیشتر به خاطر رفتار سیاسی شان به شدت مورد نقد و حمله قرار می‌دهد.

این نسبت اما در همین جا ثابت باقی نمی‌ماند. در طول تاریخ پس از پیامبر اسلام و حتی با سرعتی فوق انتظار پس از یکی دو نسل آن نزاعهای سیاسی به حاشیه رانده میشود و اشتراک عقیدتی فراوان مسلمانان و یهودیان دوباره اصل قرار می‌گیرد. این همزمان است با فرار یهودیان از جوامع مسیحی به سمت شرق و پناه آوردن به جوامع اسلامی که نفرت کمتری در میان است و اشتراک عقیدتی بیشتری وجود دارد. موحد بودن هر دو دین پیروانش را با هم نزدیک تر میکند. به خصوص این که اسلام جوانترین دین گسترده تاریخی، ادیان بزرگ قبل از خویش را به

البته در تاریخی طولانی همزیستی یهودیان در جوامع اسلامی گهگاه نزاع ها و درگیریهایی نیز پیش آمده و آنان از سوی مسلمانان مورد آزار قرار گرفته اند. اما این موارد عمدتاً در زمان هایی است که فقهای سخت گیر و جزمی نفوذی در قدرت داشته و یا دست برتری یافته اند. مثل دوران صفویه که همه اقلیتهای دینی حتی مسلمانان صوفی و درویش نیز مورد آزار قرار می‌گیرند. ضمن آنکه سطح اجحاف و ستمی که در حق یهودیان در جوامع اسلامی صورت می‌گرفته است، اصلاً قابل مقایسه با سیاست و نفرتی که در جوامع مسیحی با آن مواجه بوده اند، نیست.

در تاریخ تمدن اسلامی بسیاری از یهودیان در سنتی ترین بخشهای زیست مسلمانان مثل بازار حضور داشته اند. نگارنده خود در کرمانشاه شاهد راسته یهودیان در میان بازار مسلمانان بوده است. بسیاری از یهودیان در دربارها و خلافت‌های مسلمانان دارای منصب مشاورت و طبابت و ... بوده اند. بین برخی روحانیون و علمای مسلمان و یهودی ارتباط شخصی حسنه ای برقرار بوده است. حتی برخی محققان معتقدند فقه یهودی بر فقه اسلامی تأثیری شگرف داشته است.

تبدیل سوژه «یهودی سرگردان» که خود سمبل و نماد تحمل محرومیت و سبیت و تبعیض و قساوتی تاریخی بوده است به «حکومت یهود» (طبق اسناد دولت اسرائیل) که خود باعث و بانی شکل گیری «فلسطینی آواره» شده یکی از غمبارترین رخدادهای تاریخ است.

در زادگاه من (قزوین)، زیارتگاهی به نام «چهار انبیاء» در مرکز شهر (در خیابان «پیغمبریه») قرار دارد که مشهور است مدفن چهار نفر از انبیای بنی اسرائیل است. مدیریت این زیارتگاه قدیمی توسط

مسلمانان صورت می‌گیرد و حتی سنتی ترین مسلمانان نیز به زیارت آن می‌روند و در آنجا نذر و نیاز کرده و سفره های مذهبی پهن می‌کنند. همانطور که مدفن دو نفر از افراد مورد احترام یهودیان که حکایت تاریخی مهم شان که منشا یکی از اعیاد بزرگ یهودیان (جشن پوریم) است یعنی بانو استر و عمویش مردخای در شهر همدان مورد زیارت مشترک هم یهودیان و هم مسلمانان قرار دارد و حتی متولی گری و مدیریت اداره اش نیز در دست خود یهودیان است. (در باره زندگی یهودیان در جوامع اسلامی و نسبت پیروان این دو دین می‌توانید به این نوشتارم که در میان مباحث زن در متون مقدس در بخش مربوط به یهودیان بدان پرداخته ام مراجعه فرمایید).

سرفصل تاسیس کشور اسرائیل

اما تشکیل اسرائیل از سال ۱۹۴۸ روابط مسلمانان و یهودیان را وارد یک مرحله تازه (مرحله سوم) کرد که بیشتر به روابط صدر اسلام (در فاز و مرحله ای که به خصومت گرایید) شباهت یافت تا آنکه شباهتی با تاریخ بسیار طولانی تر پس از آن و زندگی عمدتاً مسالمت آمیز پیروان دو دین بزرگ توحیدی در درازنای طولانی قرون داشته باشد.

تاسیس اسرائیل بر تاریخ پر رنج و محنت یهودیان و متکی بر یک اسطوره مذهبی مبتنی بر وعده ارض موعود توسط یهوه شکل گرفت. اسطوره ای که با بار روانی قریباً رنج یهودیان مزوج شد و در تاریخ معاصر نیز با همسویی پریسک بخشی از یهودیان ثروتمند و مذهبی با جناح احتمالاً غالب جنگهای جهانی همراه شد. پیروزی همان جناح و ترسیم چهره جدیدی از خاورمیانه به حمایت آنها از یهودیان برای تاسیس سرزمین مستقل خویش در فضای بین الملل و از جمله در سازمان ملل انجامید.

نباید فراموش کنیم که با آغاز عصر روشنگری و کاهش قدرت مذهب و با شروع دوران مدرن به تدریج اما شتابان فضای جهانی در حال تغییر بود و با کاهش قدرت کلیسا از بار ستم بر یهودیان کاسته میشد و آنان فرصتی دوباره می‌یافتند تا در بستر تازه ای که جهان جدید در برابرشان گشوده بود در حوزه های مختلف اقتصادی و سیاسی و علمی و پزشکی و ورزشی و ... به شکوفایی استعدادهای سرکوب شده شان پردازند. این روند جدید و آن فضای روانی کهن که وجدان معدنی را برای غرب مسیحی در رابطه با ستم تاریخی به یهودیان شکل داده بود، با وقایع و اتفاقات و بعضاً تصادفات سیاسی دوران جنگهای جهانی دست در دست هم داد و فرصت تاسیس یک دولت مستقل یهودی را برای پایان یافتن تاریخ پردرد و رنج یهودیان فراهم آورد.

شباهت تراژدی فلسطین با حکایت بومیان آمریکا

نکته پایانی در بخش اول مقاله این که همانقدر که در باره تاریخ پر از رنج و محنت و مرارت یهودیان از دوران کهن تا آشوبتس در دوران جدید سند و مدرک هست در مورد ستم اسرائیلیان بر فلسطینیان نیز سند و مدرک وجود دارد که ذکر آن فراتر از مجال این مقال است. به عنوان نمونه کافی است به قطعه نامه های تصویب شده (جدا از دهها قطعه نامه ای که با تو به مرحله تصویب نرسیده اند) در باره تجاوز و اشغالگری اسرائیل مراجعه کنیم که یکی از مهمترین آنها تعیین مرزهای ۱۹۶۷ است که اسرائیل با گردنکشی در مقابل آن به سیاست شهرکسازی

گسترده در این مناطق پرداخته است تا جهانیان را در برابر عمل انجام شده قرار دهد. همینطور کافی است به اسناد سازمانهای حقوق بشری مراجعه کنیم که بارها اسرائیل را محکوم کرده و گاه حتی از مفهوم جنایت علیه بشریت استفاده کرده اند.

حال با این صورت مسئله پیچیده و به خصوص با معاصرترین وجه آن یعنی ستم و تجاوزگری و سببیت اسرائیل در حق مردم فلسطین چه باید کرد. شاید وجدان زخم خورده غرب مسیحی با تاسیس اسرائیل التیامی یافته باشد. شاید حمایت سیاسی و استراتژیک آمریکا و برخی دول و جریانات و سیاستمداران غربی از اسرائیل همه ستمهای تاریخی پیشین در حق یهودیان را به فراموشی سپرده و این زخمهای کهن را التیام بخشیده باشد. اما با زخم هنوز تازه فلسطینیان از اسرائیلیان چه باید کرد. این امر هم اینک به پرچمی نمادین از ظلم و ستم و تبعیض و تجاوز و سببیت برای بسیاری از انسانهای آزاده و انبوهی از طرفداران حقوق بشر تبدیل شده است. آیا بر این زخم نیز مرمومی می توان نهاد؟ به نظر نمی رسد صرفا با موضوع و از موضع مقوله «منافع ملی» بتوان سخت دلانه براین پرچم برافراشته چشم فروبست و نادیده اش گرفت و بدان پشت کرد. اینجاست که مقوله نسبت وجدان و اخلاق انسانی و سیاست ورزی اخلاقی با مقوله مهم و بنیادین منافع ملی رخ می نماید.

اگر نمی توان نه از وجدان انسانی و سیاست ورزی اخلاقی عبور کرد و نه می توان مقوله منافع ملی را زیرپا گذارد باز دیگر اجبارا به سرزمین مه آلود و بستری به نام مقوله فلسطین و اسرائیل رانده میشویم. گویی ما را از آن گریزی نیست. ظاهرا قصه غمبار «یهودی سرگردان» با تاسیس اسرائیل به نقطه فرجامین خود رسیده است اما آیا حکایت دردآور «فلسطینی آواره» که هزینه استقرار و امن و آرامش قوم دیگری را با رنج و دربدری خویش پرداخته است و آیا حکایت اشغالگری و یاعگیری جدید (اسرائیل) که خود به نمادی تازه از ستمگری و ستمدیدگی در جهان معاصر ما تبدیل شده را نیز نقطه پایانی هست؟

بررسی تاریخ تشکیل اسرائیل و سیر تدریجی مبارزات مردم فلسطین و نیروهای حامی و مقابل آنان داستانی طولانی و فراتر از مجال این نوشتار است. به قول ابویاد تا فلسطینیان ترقه ای در نکرده بودند کسی به شکوه و شکایت های آنها چندان توجهی نمی کرد. اما با درکردن اولین ترقه ها از سوی آنان گویی فضای جهان را سکوتی فراگرفت تا ببینند فلسطینیان چه می گویند و بر آنان چه رفته است. همراهمان صادق و ناصادق آنان نیز هر یک براین داستان پیچیده، پیچیدگی ها و گره هایی جدید افزوده اند. یکی دو نزاع ارتشهای عربی با اسرائیل با شکست آنان همراه شد و همین بر بار روانی کینه از اسرائیل و میل به تلافی افزود. ظلم و تحقیر و شکست و استیصال جز نفرت و خشم به بار نمی آورد. از پشت خنجر خوردن های مکرر نیز خود حکایت غمبار دیگری است.

زمانی مدید طول کشید تا فلسطینیان باتجربه تر و پخته تر شوند و قوی تر و موثرتر و همه جانبه تر خواسته های شان را پیگیری کنند. جهانیان نیز همین زمان را لازم داشتند که به کنه فریاد حق خواهی آنان برسند و فهم کنند و به ایشان حق دهند. در داخل اسرائیل نیز تحولاتی در جریان بود تا در

گذر نسلها و شاید به حاشیه رانده شدن برخی نفرت ها و کینه های انباشته نسلهای پیشین، جریانی شکل بگیرد که بفهمد در حق فلسطینیان نیز اجحافی صورت گرفته و به ضرورت صلحی حداقلی منطبق بر منطق برد- برد فکر کند. پیمان اسلو و پذیرش کشور فلسطین توسط مجمع عمومی سازمان ملل با حمایت وسیع بسیاری از دول جهان نوید مرحله ای تازه ای را می داد که شاید بر رنج فلسطینیان ای- جهانی (جهانی) نقطه پایانی گذاشته شود.

اما همانطور که جیمی کارتر در خاطراتش تصریح می کند مشکل اصلی و اساسی اینجا بود که «اسرائیل صلح نمی خواست». جناح های تندرو داخل اسرائیل با بهره گیری از روایت های مذهبی به ترور رهبر میانه رو (اسحاق رابین) پرداختند.

گویی مجلس و صحنه آشتی خود منشا اختلافی جدید شد و این بار نسل فلسطینی دیگری از میان این سرخوردگی سربرآورد و با دست خالی که جز تکه ای سنگ و تن نحیف و جان شیرین خویش سلاحی نداشت به انتفاضه مردمی پرداخت.

همچنین به تدریج با ورود دایه های جعلی و دروغین در میان اعراب و دایه های دلسوزتر از

را پاس داشته اند و به همین خاطر تبدیل به نمادی از مظلومان اشغال و ستم و تبعیض شده اند. گویی رنج بشری در تبعیضی که سیاهان تحمل کرده اند، در اشغالگری که سرخپوستها دیده اند، در ظلم و تجاوزی که هر کودک و پیر و جوان و زن و مردی که در برابر سربازان به غایت بی منطق و زورگوی مقابل در طول تاریخ چشیده اند، اینک به صورت فشرده و عصاره ای در آمده و همه این رنگهای سیاه و سرخ و تلخ و زهرآلود در نماد این نزاع و در پرچم حق خواهی فلسطینیان بالا رفته و در برابر وجدان همه انسان ها و انسانیت معاصر قرار گرفته است. از اینروست که ما شاهد همدردی و همراهی و حمایت انبوهی از روشنفکران و مبارزان و طرفداران حقوق بشر در شرق و غرب عالم از آسیا تا آمریکای لاتین از فلسطینیان هستیم.

در هر حال، آیا اینک که حمایت از فلسطینیان در اوج نقطه تاریخی اش قرار دارد (جدا از حمایت آمریکا و بعضی دولت های غربی از اسرائیل) و در حالی که متاسفانه جریان منتقد و چپ و اصلاح خواه در درون اسرائیل در ضعیف ترین وضعیت خویش بسر می برد، راهی به سوی صلح گشوده است؟ چشم انداز کوتاه مدت چندان روشن نیست اما راه حلها روز بروز

اساسا نمی توان مقوله حساس دولت- ملت های کنونی را به مسائل تاریخی

به خصوص اسطوره های کهن تاریخی و شدیداً آغشته با روایت های مذهبی ربط داد. در این صورت دیگر در جهان کنونی ما آجر روی آجر بند نمی شود! فرض کنید ایرانیان بخواهند حیطة نفوذ ژئوپلیتیک خویش را به اساطیر ایرانی و یا حتی به تاریخ کهن امپراطوری های خویش ربط دهند و بدتر از آن به ادعاهای ارضی در این رابطه بپردازند! و یا حتی کشور بسیار جوانتری مثل ترکیه بخواهد ادعاهای نفوذ سیاسی و یا حتی ارضی خویش را در ذهن و سخن و بدتر از آن در عمل به مرزهای امپراطوری عثمانی گسترش دهد و... به خوبی آشکار است که جهان به چه جنگلی تبدیل می شود.

مادر همچون حکومت ایران صحنه نزاع باز پیچیده و پیچیده تر شد و سراب صلح دورتر و دورتر گردید. اینها اما همه در حاشیه این بن بست قرار دارد. بن بست اصلی از سوی اسرائیل است که صلح نمی خواهد و با بهانه گیری از هر کار صحیح و خطای طرف مقابل و بزرگنمایی آن بیشتر از پیش از صلح می گریزد و با یاغی گیری شهرک سازی می کند و زخم می زند و سرکوب می کند و می کشد و غزه را به بزرگترین زندان جهان تبدیل می کند و همچنان پیش می رود.

بگذارید سخن آخر را بگویم برخورد اسرائیل با فلسطینیان در مجموع شباهتی به برخورد مهاجران سفید با بومیان آمریکا داشته است. تصویری که اسرائیل را پیش برده است علیرغم تک مضراب هایی که امید کم رنگی برای صلح پدید آورده این بوده است که گویی اسرائیل دوست دارد فلسطینیان هم مانند آن بومیان گم و گور شوند و به تاریخ بیبوندند و آنانی هم که مانده اند جذب و هضم دولت یهود در سرزمین موعود گردند. اما از بداقبالی آنها داستان آن گونه که می خواسته اند پیش نرفته است. فلسطینیان سرخپوست نبوده اند. آنها به قیمت تن و جان و دهه ها آوارگی خویش اما همچنان رویای شان و حق شان

روشن تر و شسته رفته تر می شود. تاریخ نیز بارها نشان داده که در اوج ناامیدی خورشید امید سرزده و پایان شب سیه سپید بوده است. به خصوص که امنیت درونی اسرائیل و امنیت منطقه ای و جهانی با این صلح پیوندی نزدیک دارد.

آیا پایانی بر ترازوی فلسطین هست؟ سه ره پیداست... به طور کلی و در حدی که نگارنده می داند سه راه حل برای آینده نزاع فلسطینی- اسرائیلی متصور است:

+الگوی یک دولت با مکانیسم هر شهروند یک رای برای کلیه اسرائیلیان و فلسطینیان اعم از مسلمان و مسیحی و ...، همراه با حق بازگشت آوارگان (در اینجا وارد مقوله پیچیده آوارگان نمی شوم که یکی از پیچیدگی های هر راه حلی برای پایان این نزاع و ارائه راه حلی است که طرف اسرائیلی بدان تن دهد).

این راه حل به هیچوجه مورد قبول اسرائیل نیست.

+الگوی کانتونی مثل سوئیس متشکل از سه کانتون یهودی و مسیحی و اسلامی با یک دولت بی طرف (در سیاست داخلی و خارجی). این الگو بیشتر در حد یک نظر و رویاست.

+الگوی دو کشور مستقل اسرائیلی و فلسطینی که

مورد قبول سازمان ملل بر اساس مرزهای ۱۹۶۷ بوده و اینک پرطرفدارترین مدل است. در این مدل هم در رابطه با جزئیات این طرح به خصوص در مورد

طول تاریخ بوده است. اینک اسرائیل علیرغم تولد ظالمانه و تجاوزگرانه ای که داشته است تحت عوامل پیچیده منطقه ای

حتی در روایات اسطوره ای مذهبی اسرائیلیان نیز جغرافیایی که اینک ادعای سرزمینی خویش را دارند طبق متن مقدس خود یهودیان صرفا براساس وعده ارض موعود توسط یهوه (خدای بنی اسرائیل) شکل گرفته و درعمل نیز باز طبق مستندات همین متون مقدس با خشونت تمام (و قتل عام نه تنها انسانها از کودک شیرخوار تا پیرمردان و پیرزنان بلکه با قتل عام همه موجودات زنده یعنی چهارپایان و احشام قوم مظلوم مغلوب) بنانهاده شده است. این ارض موعود از ابتدا نیز چندان مقدس بنا شکل نگرفته که اینک بتوان با صرفا ادعای وعده یهوه و اشغالگری اولیه این سرزمین با قتل عام بت پرستهای ساکن اصلی آن بدان استناد کرد.

مرزهای دو کشور و مسئله پایتخت هر یک از دو کشور اختلافات زیادی وجود دارد. جدا از اختلاف درونی فلسطینیان با یکدیگر که گویی هنوز به یک «ملت» تبدیل نشده اند و نیز مسئله اساسی همیشگی یعنی مخالفت اسرائیل با صلح و ظفره رفتن عملی از هر گونه طرح صلحی که باز همان توهم الگوی سرخپوستی برای فلسطینیان را تداعی می کند!

آیا روزی خواهد آمد که جهانیان حق طلب از یکسو و انسانهای با وجدان های آزاد از درون اسرائیل از سوی دیگر، بتوانند نقطه پایانی بر این نزاع بگذارند؟ نزاع تاریخی پراز نفرت مسیحیان و یهودیان با برخورداری از سوی روحانیون از هر دو سو التیام زیادی یافته است. نظام آپارتاید در آفریقای جنوبی با مبارزه و مقاومت سیاهان و در نهایت با کوتاه آمدن سفیدها و برخورد شدیداً دوراندیشانه و انسانی ماندلا به پایان رسید. آلمانی های مختلفی با عذرخواهی و جبران ستمهایی که در حق یهودیان کرده بودند مرهمی بر زخم های عمیق آنان نهادند و تمهیداتی اندیشند که آن جنایات بار دیگر تکرار نشود. آمریکایی ها عذرخواهی و تاسف خود را از حمله هیروشیما و ناکازاکی اعلام کردند و آن زخم بزرگ را به تاریخ سپردند. ژاپنی ها مسئولیت اجحافاتی که در حق برخی همسایگان چینی و کره ای شان کرده بودند را برعهده گرفتند و دور جدیدی از روابط را آغاز کردند. صفحه رابطه ویتنامی ها و فرانسوی ها و آمریکاییها نیز ورق خورده است. آیا روزی خواهد رسید اسرائیلی های حق جوی تاسف شان را از اعمال پدرانشان در حق فلسطینی ها اذعان کنند و نقطه پایانی بر این زخم همیشه باز بگذارند؟ آیا روزی فلسطینی ها و اسرائیلی ها در کنار یکدیگر زندگی صلح آمیزی خواهند داشت؟

شاید راحت نباشد گفتن و نوشتن این که مکرر در مکرر تاریخ گرد فراموشی بر برخی ظلمها و اجحافات پاشیده است. قوم غالب که مساکن و معابد خویش را بر ویرانه های سرزمین قوم مغلوب قبلی بنانهاده به تدریج و به خصوص در نسلهای بعدی پذیرای قوم مغلوب شده و سپس زندگی نسلهای مختلفی در درازنای تاریخ در کنار هم ادامه یافته است. شاید تنها به خاطر این نکته که نسلهای بعد نباید تقاص نسلهای قبل را بدهند. البته نسلهای بعد باید پذیرا و عذرخواه خطاها و اجحافات نیاکان خویش باشند. اما چه بخواهیم و چه نخواهیم این سنت هر چند ناپسند (از دیدگاه اخلاقی محض) زندگی جمعی آدمیان در

و جهانی تبدیل به یک کشور رسمی و پذیرفته شده در سازمان ملل گردیده است. نسلهایی که اینک در اسرائیل زندگی می کنند مثل بقیه آدمیان خواهان صلح و آرامش و آزادی و آبادی اند. آنها باید همه این موهبت ها را برای همگان مخصوصا کسانی که نیاکان شان آنها را از خانه و کاشانه خویش رانده اند بخواهند. آنها باید برای حل این مشکل تراژیک تاریخی بشر عزمی و طرحی داشته باشند و تسلیم و بدهکار باشند و نه مهاجم و طلبکار. می دانم واقعیت ها اما فاصله زیادی با این رویایم دارد...

در هر حال اینک شاید در دسترس ترین «طرح» همان مدل دو دولت باشد. اما هنوز عزمی در این باره مشاهده نمی شود. ولی؛ همه انسان های آگاه و وجدانهای حق خواه باید برای بوجود آمدن این «عزم» برای پایان یافتن این ظلم که پرچم و نماد همه ظلم ها در جهان کنونی شده است هر کمکی که از دستشان برمی آید و در حد توان و طاقت شان است انجام دهند. از اینجاست که می توانیم به مقوله و بخش دوم این مقال یعنی نسبت ایران و اسرائیل وارد شویم.

سیاست خارجی؛ توان اقتصادی، مدیریت سیاسی و رویاهای عقیدتی

فضای ایران پس از انقلاب تحت تاثیر گفتن ضدامپریالیستی و ضدصهیونیستی موجود در اندیشه چپ (غیرمذهبی و مذهبی) و ملی به شدت طرفدار فلسطینیان بوده است. اما به تدریج این درونمایه مشترک بین مردم و حکومت برای حاکمان به صورت یک دکترین بنیادی در سیاست خارجی در آمد و وزنی بیش از حد یافت. حاکمان ایران نتوانستند بین حکمرانی در داخل و سیاست خارجی نسبت صحیحی برقرار کنند. با تاکید بر این که سیاست خارجی همیشه باید تابعی از توانمندی های اقتصادی داخلی باشد نه برعکس. اما حاکمان ایران با درک و دریافتی عقیدتی و رویاندیشانه خود را در جایگاه نوک پیکان مبارزه جهانی علیه امپریالیسم و صهیونیسم قرار دادند بدون اینکه به پشتوانه های اقتصادی چنین ادعایی بیندیشند. همچنین به تدریج سیاست خارجی به محملی برای سرکوب و تصفیه حساب با منتقدان و مخالفان سیاسی داخلی تبدیل شد. تعبیر «اجانب» در ادبیات رهبر بنیانگذار ج.ا. و «دشمن» در ادبیات رهبر بعدی به چماقی علیه منتقدان تبدیل شد که آنان را «پایگاه» و ستون پنجم ایشان بخوانند! نکته دیگری که از همان ابتدا در این بستر به

شدت به چشم می آید این امر مدیریتی بسیار مهم است که نهادها و افرادی خارج از حیطه دولت رسمی متصدی پیشبرد این سیاست در حمایت از آنچه نهضتهای آزادیبخش در جای جای کره زمین می پنداشتند، گردیدند.

این امر مدیریتی را باید در کادر ساخت قدرت دوگانه (ولایتی- جمهوری) در ایران دید. به طور طبیعی و خودبخودی متصدیان پیشبرد این سیاست به طور مستقیم متصل به ولایت گردیدند و سیاستهای شان را با راس هرم قدرت هماهنگ می کردند، در حالیکه بودجه شان را از دولت رسمی می گرفتند. موارد متعددی پیش آمد که این بخش برای دولت رسمی مشکلات دیپلماتیک مهمی در منطقه و جهان ایجاد می کردند.

دوگانگی در ساخت قدرت به نحو بسیار مخربی در دوگانگی در سیاست خارجی نیز منعکس می گردید. از دوران گروگانگیری کارکنان سفارت آمریکا گرفته تا مسئله جنگ و تا ماجرای انرژی هسته ای و آخرین مرحله از این نقطه چین یعنی ماجرای سوریه و دیگر کشورهای پیرامونی؛ بارها مسئولان دولت با قدرتهای جهانی و منطقه ای در حال حل و فصل مناسبات و مشکلات بوده اند که بخش و تفکر موازی متکی به بیت رهبر کل بازی دولت و قدرت رسمی کشور را برهم زده اند. در این باره مثالهای متعددی می توان زد.

بخش موازی اما به تدریج سیاستهای کلی ضدامپریالیستی و ضدصهیونیستی را با داعیه ها و ماجراجویی های تازه ای پیوند زد و آن ادعای ام القرائی جهان اسلام و رهبری جهان شیعی برای تهران (و مقام ولایت)، آن هم در منطقه ای است که کشورهای پیرامونی همگی اهل سنت هستند و روی این بلندپروازی ها حساس. بدین ترتیب آنان وارد رقابت پایاپای با کشورهای جاه طلب منطقه شدند که حاکمانش به خوبی توانستند پیام اولیه انقلاب ایران برای مردم شان که درونمایه ای ضدارتجاعی- ضداستبدادی داشت را به میدان جدال شیعی- سنی هدایت کنند و مردم سرزمین شان که می توانستند در مقابل حکومتهای شان قرار بگیرند را در کنار خویش نشانند!

قبلا در رابطه با نقد و بررسی این سیاستها سخن بسیار گفته ایم اما نکته ای که اینک و به فراخور این بحث باید بر آن انگشت نهاد مسئله نسبت وجدان انسانی و اخلاقی و منافع ملی است.

هر انسان آزاده و ضدظلمی خواستار مشارکت در مبارزه برای نابودی ستم و حداقل تضعیف و تخفیف آن است. اما همان گونه که تجربه فردی و جمعی آدمیان نشان میدهد این تلاش و مشارکت معمولاً در «حد وسع» و به «شیوه های موثر» صورت می گیرد. ادبیات مذهبی و همچنین شعر و ادبیات و ضرب المثل های ملل مختلف که برآمده از تجربه زندگی آدمیان است نیز سرشار از تاکید بر هردو مقوله یاد شده است. (بنی آدم اعضای یک پیکرند...؛ لایکف الله نفسا الا وسعها- خداوند هرکس را در حد و اندازه توانش مسئولیت می بخشد؛ چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است و ده ها نمونه دیگر).

به علاوه این که باز به صورت طبیعی کسانی که مستقیماً مورد ظلم و ستم قرار می گیرند در صف مقدم قرار می گیرند و هر گونه اعانت به ایشان باید در عمل به نفع آنها و با هماهنگی با ایشان باشد (حکایت کاسه داغ تر از آش؛ شاه می بخشه شیخ

علی خان نمی بخشه و ...).

اگر این آموزه ها و نصایح برخاسته از تجارب زندگی عملی آدمیان در مقیاسهای «فردی» و محدود مصداق دارد در ابعاد «جمعی» و ملی نیز باید در نظر گرفته شود. یعنی همانطور که در حیطه های فردی هر انسانی در حد وسعش به فرامین وجدانی و اخلاقی و دینی اش عمل می کند و یا فرضا چراغ به خانه روا را به مسجد نمی سپارد یا کاسه داغتر از اش نمی شود در ابعاد ملی نیز یک ملت و یک دولت ملی چنین می کنند.

پیوند و نسبت وجدان اخلاقی و منافع ملی در همین مرزهای ظریف شکل می گیرد. در این مورد خاص (مسئله فلسطین) نیز به نظر نمی رسد نیاز چندانی به بحثهای نظری و انتزاعی بیشتر و پیچیده تری وجود داشته باشد. ضمن آنکه نمونه های متعددی در جهان و منطقه پیرامون و از جمله در میان کشورهای مسلمان نشین وجود دارد که میتواند الگوهای مختلف و راهگشایی را در برابر ما قرار دهد. بسیاری از کشورهای جهان و منطقه و از جمله کشورهای اسلامی هستند که موضع حق طلبانه و حمایتگری در مسئله فلسطینیان داشته و دارند و از حمایتهای سیاسی تا مالی (و حتی گاه نظامی) از ایشان انجام داده اند اما در عین حال در پشت سر آنها حرکت کرده اند. آنها همگی بین توان اقتصادی و سیاسی خود با سیاست خارجی شان پیوند عاقلانه ای برقرار کرده اند.

بسیاری از کشورهای اسلامی اسرائیل را برسمیت نشناخته اما به سمت جدال مستمر با شعار نابودی آن کشور نیز پیش نرفته اند. برخی از کشورهای اسلامی برسمیت شناختن اسرائیل را موقوف به برسمیت شناختن عملی دولت فلسطینی و عقب نشینی های مشخصی از سوی اسرائیل کرده اند. بحث در باره جزئیات این امور به تفصیل خواهید کشید. تنها می توان بر این نکته تاکید کرد که اینک ایران و معدودی از کشورهای مثل کره شمالی به خاطر سیاست خارجی شان در جهان انگشت نما شده اند. در گفتمان و ادبیات رسمی جناح ولایی حاکم بر ایران همه کشورهای جهان مرعوب وسازشکار تلقی می شوند در حالیکه ابتدایی ترین آشنایی با واقعیت های جهان نشان می دهد که واقعیت آن گونه نیست که حاکمان ولایی می گویند. دکترین حاکم بر سیاست خارجی ایران دچار «عقب ماندگی و فساد و فریب» است...

در عمل نیز تا کنون این دکترین به جای آنکه برای مردم ایران امنیت به ارمغان بیاورد میهن و مردم را در خطر جنگ و ناامنی قرار داده است. همچنین در منطقه پیرامون نیز بیشترین خدمت را به اسرائیل کرده است. سالهاست که بنا به دلایل گوناگون از جمله و به خصوص بنابر رفتار حکومت ایران مسئله اسرائیل به حاشیه رانده شده و مسئله شیعه-سنی مسئله اصلی منطقه گردیده است. اسرائیل که پدپولایی در حیلہ گری دارد با استفاده از هراس افکنی مستمر و تاریخی اش که اینک سالهاست روی ایران متمرکز شده بیشتر از هر زمان دیگر در داخل صداهای اصلاح طلبانه را به حاشیه رانده و پایه های راست افراطی را مستحکم نموده است. راهی که ایران می رود به ترکستان است...

سیاست خارجی ایران در رابطه با اسرائیل همانگونه که توان اقتصادی کشور را در نظر نمی گیرد به توازن نظامی بین ایران و اسرائیل نیز اعتنائی

ندارد. ایران مسیر بیراهه ای را می رود که قبلا امثال مصر و سوریه و عراق و... رفته و از آن با شکست یا عقب نشینی برگشته اند. همانطور که در نسبت با آمریکا نیز پرونده کشورهایی چون چین و ویتنام و ... می تواند برای ایران درس آموز باشد.

اصلاح سیاست خارجی ایران قبل از هر چیز نیازمند حل و فصل مناسباتش با آمریکا بر اساس منافع ملی است. جمهوری اسلامی معمولاً زندانی شعارهای خویش می گردد و بعد باید تلاش فراوان پر هزینه ای کند تا قبل از هر چیز خود را از قفس خودساخته اش نجات دهد! حل و فصل مناسبات با آمریکا همانگونه که دهها نمونه دیگر در جهان نشان میدهد الزاماً نه سازشکاری است و نه شکست بلکه می تواند راهگشای تلاش و رقابت و جدال در عرصه های دیگر باشد.

تصحیح رابطه با آمریکا می تواند مسئله نسبت ایران با اسرائیل را نیز به مسیر صحیح و ملی خود بیندازد و حتی به حاشیه براند بدون اینکه ایران امتیاز خاصی به اسرائیل بدهد. ایران باید این امتیاز را به عقل و منطق و در واقع به مردم خویش بدهد. سیاست خارجی ایران از جمله در باره اسرائیل ضمن حفظ سمت گیری ضدستم و ناعدالتی در جهان می تواند بر:

یک- متناسب با توان اقتصادی کشور و در واقع

و اقتصادی حامیان فلسطین باید برای تجمیع فشار موثر بر اسرائیل برای پذیرفتن صلح باشد. متأسفانه واقعیتها نشان میدهد اختلاف بین حامیان فلسطین (که در انگیزه های برخی شان تردیدهای جدی وجود دارد) بیشتر است تا بین آنها و دولت اسرائیل!

و شش- حضور یهودیان ایرانی و ایرانی تبار می تواند برای یک دولت ملی و توانمند در ایران به عنوان یک پایگاه و لابی قوی عمل کند. (۱)

سخن اول و آخر اینکه حکومت ایران بیش و پیش از اصلاح سیاست خارجی اش نیاز به اصلاح سیاست داخلی اش دارد. آشتی با مردم خویش بهتر و موثرتر از هر روش دیگری برای تضمین امنیت ملی است و رفع ستم و تبعیض از مردمان خود واجب تر از دلسوزی و تلاش برای تحقق همین آمال برای مردمان تحت ستم در نقاط دیگر جهان است!

دو- ست صاحب نظری اخیراً می گفت جامعه ایرانیان فارسی زبانی که از ابتدای تشکیل اسرائیل به آنجا مهاجرت کرده اند و چند موج بعدی نیز به خصوص پس از انقلاب به آنها پیوسته اند بسیار به ایران و زبان فارسی تعلق خاطر دارند و نسلهای بعدی شان هم به خوبی فارسی حرف میزنند. بسیاری شان با هم مرتبط اند. محله ایرانیان در تل آویو (که آقای خامنه ای و احمد خاتمی قصد با خاک یکسان کردن آن را دارند!)، شبیه لاله زار تهران قدیم است.

برخورد اسرائیل با فلسطینیان در مجموع شباهتی به برخورد مهاجران

سفید با بومیان آمریکا داشته است. تصویری که اسرائیل را پیش برده است علیرغم تک مضراب هایی که امید کم رنگی برای صلح پدید آورده این بوده است که گویی اسرائیل دوست دارد فلسطینیان هم مانند آن بومیان گم و گور شوند و به تاریخ بپیوندند و آنانی هم که مانده اند جذب و هضم دولت یهود در سرزمین موعود گردند. اما از بدقابالی آنها داستان آن گونه که می خواسته اند پیش نرفته است. فلسطینیان سرخپوست نبوده اند. آنها به قیمت تن و جان و دهه ها آوارگی خویش اما همچنان رویای شان و حق شان را پاس داشته اند و به همین خاطر تبدیل به نمادی از مظلومان اشغال و ستم و تبعیض شده اند.

با ترانه ها ی خوانندگان ایرانی، نوشته های فارسی و غذا ها ی ایرانی و... برخی دیپلماتهای خارجی اذعان داشته اند که از این همه نفوذ و پایگاه ایرانی در بین یهودیان متعجب هستند. درحالی که در رابطه با دیگر کشورها مثلاً ترکیه با سوابق تاریخی بیشتر و حضور وارتباط با یهودیان اینک حتی یکی از یهودیان ترک تبار فرهنگ ترکی را در اسرائیل حفظ کرده اند. ایرانیان و ایرانی تبارهای زیادی در حوزه های مختلف در اسرائیل صاحب مقام و منصب فرهنگی و اجتماعی و سیاسی هستند که به علت تعلق خاطرشان به ایران می توانند توسط یک دولت معقول به صورت یک لابی قوی برای منافع ایران در سیاست های مختلف اسرائیل تاثیرگذار باشند. (یکی از رئیس جمهورهای اسرائیل، موشه کاتساو که از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۷ ر دیس جمهور بود و قبلاً نیز سابقه وزارت- گردشگری- داشت، ایرانی تبار و زاده شهر میبد بود.) البته در پارادایم نابودی اسرائیل و تقلیل اسرائیل به ظلم و سبعتش نسبت به فلسطینیان (که البته درست و واقعی هم هست) دیگر جایی برای اندیشیدن به این مسائل نیست!

مبتنی بر نگاهی اقتصادی- سیاسی با درونمایه منافع ملی باشد.

دو- از طریق نهادهای رسمی و پاسخگو، مسئول و کارشناسی صورت نگیرد نه مراکز نظامی غیر مسئول و غیر پاسخگو و غیر کارشناسی و متوهم و بی پشتوانه ای که مکرر در مکرر خطا کرده اند.

سه- ایران باید در پشت نمایندگان رسمی مردم فلسطین حرکت کند و نه در جلوی آنها.

چهار- ایران می تواند نسبتش را با اسرائیل بر اساس نسبت آنها با مردم و کشور فلسطین تنظیم کند و در این مسیر سعی کند با مجموعه کشورهای عربی و اسلامی و با هماهنگی و هم افزایی با آنان که تحت فشار افکار عمومی مردم شان هستند، فشار موثرتر اقتصادی - سیاسی بر اسرائیل و حامیانش برای گردن نهادن به قطعنامه های سازمان ملل وارد کند.

پنج- علی الظاهر مدل دو دولت نسبت به دیگر الگوها مشکلات و موانع کمتری دارد و از امکان جلب حمایت بیشتری برخوردار است.

مانع اصلی اجرای این الگو دولت راستگرای افراطی اسرائیل است. همه توان سیاسی و فرهنگی

چرا جمهوری اسلامی «حقیقت» را در شناسایی اسرائیل کتمان می کند؟

حسین علیزاده



کرد. (در ۱۴ مه ۲۰۱۸ این اتفاق افتاد)

مصوبه اجلاس سران سازمان که مورد اعتراض آنان قرار گرفت، در واقع واکنشی به این تصمیم امریکا بود.

در واکنش به این اعتراض که دولت را متهم به خیانت به آرمان انقلاب می کردند، بهرام قاسمی سخنگوی وزارت خارجه ادعا کرد که هیأت جمهوری اسلامی حق تحفظ (Reservation) خود را درباره این قطعنامه به دبیرخانه سازمان همکاری اسلامی ابلاغ کرده بود. اما، آیا سخنگو راست گفته یا حقیقتی را کتمان کرده است؟

حقیقتی هزینه ساز که کتمان می شود

بهرام قاسمی مدعی شد که جمهوری اسلامی در اجلاس مذکور با اعلام حق تحفظ خود به دبیرخانه، نه فقط قدس شرقی بلکه همه قدس را پایتخت فلسطین اعلام کرد. این ادعای قاسمی در حالی بود که سایت سازمان همکاری اسلامی مطلقاً چنین خبری را بازتاب نداد و وزارت خارجه نیز مطلقاً سندی دال بر این ادعا ارائه نداد. با این حساب، آیا سخنگوی وزارت خارجه با علم و آگاهی، حقیقتی را کتمان کرده است؟

حقیقت همین است. گرچه آن دانشجویان مسلمان و انقلابی نمی دانند ولی سخنگوی وزارت خارجه به خوبی آگاه است که هیأت ایرانی هرگز چنین حق تحفظی را اعلام نکرده که هیچ؛ جمهوری اسلامی پیشتر و به کرات اسرائیل را مرزهای ۱۹۶۷

در پی اجلاس اضطراری سران سازمان همکاری اسلامی در استانبول مورخ ۱۳ دسامبر ۲۰۱۷ که حسن روحانی به عنوان رییس جمهور در آن شرکت جست، جمعی از تشکل های اسلامی دانشجویی آنچه را که در نشست استانبول به تصویب اعضا از جمله ایران رسید «خیانت به آرمان های جمهوری اسلامی» دانستند.

آنچه مورد اعتراض این تشکل های اسلامی بود چیزی نبود جز اینکه حسن روحانی در کنار تمامی اعضا از جمله دولت خودگردان فلسطین به قطعنامه ای در این اجلاس رأی دادند که «قدس/ اورشلیم شرقی» را پایتخت فلسطین می شناسد. به تشخیص درست این دانشجویان مستفاد از این قطعنامه که جمهوری اسلامی در عالی ترین سطح به آن رأی داده، این است که «قدس غربی» بخشی از فلسطین نیست. این یعنی قدس غربی همانطور که تاکنون بوده، خاک کشوری به نام «اسرائیل» است و این از نظر آنان یعنی خیانت به آرمان های جمهوری اسلامی؛ آرمانی که جمهوری اسلامی هر ساله در آخرین جمعه ماه رمضان، آزادی همه (نه بخش شرقی) قدس را فریاد می زند که هیچ؛ آزادی «سرتاسر فلسطین اشغالی» را مطالبه می کند.

از نگاه این دانشجویان انقلابی، این خیانت به آرمان های جمهوری اسلامی (واگذاری قدس غربی به اسرائیل) هنگامی برایشان دردناک تر بود که دیدند دونالد ترامپ رییس جمهور امریکا در اقدامی بی سابقه تمامی اورشلیم را پایتخت اسرائیل دانست و وعده داد که سفارت امریکا را به آنجا منتقل خواهد

از جمله اورشلیم غربی به رسمیت شناخته است ولی این «حقیقت» را از مردمش کتمان می کند؛ حقیقتی که نه تنها فریب ملت ایران است بلکه هزینه ساز نیز هست.

احتمال محرومیت کشتی ایران

واکنش برخی تشکل های دانشجویی گرچه چیزی بیش از یک اعتراض نبود، اما، کتمان نگه داشتن اینکه جمهوری اسلامی اسرائیل را به رسمیت شناخته در برخی موارد بسیار هزینه ساز بوده است. یک نمونه برجسته از ده ها نمونه که می توان اشاره کرد، خطری است که به گفته رسول خادم، رییس فدراسیون کشتی، ورزش ایران را تهدید می کند.

در پی باخت عمدی علیرضا کریمی برای آنکه در دور بعد مجبور به کشتی با حریف اسرائیلی نشود، رویدادی شگفت انگیز در تاریخ کشتی جهان رخ داد و آن اینکه مربی او با فریادهای بلند که ضبط و پخش شد به جای آنکه به کشتی گیر خود بگوید «باید ببری» فریاد می زد «باید ببازی». در نتیجه کریمی که برتر از حریف بود کشتی را وا داد و اجازه داد حریف برنده شود.

روشن بود که این تصمیم مربی بنا به روال چهار دهه گذشته یک تصمیم سیاسی (و نه ورزشی) است. بارها و بارها دیده شده که هیأت ورزشی ایران برای پرهیز از مقابله با حریف اسرائیلی برای ورزشکار

ایرانی به دروغ "گواهی پزشک" ارائه داده بود. چون این فریب دادن را فیفا دریافته بود، این بار به ورزشکار (کریمی) فرمان داده بودند که "باید بازی"

موجودیت اسرائیل [اعتقاد ندارید]. این استنتاج رسول خادم عین حقیقت است چرا که اگر سیاست خارجی نظام انکار موجودیت

سیاست خارجی خود روز قدس را پیشنهاد داده و هر هزینه ای را به جان می خورد. اما آیا چنین است؟ پاسخ را باید در سیاست اعمالی (رسمی) جمهوری اسلامی یافت. واقعیت این است که به رسمیت شناختن اورشلیم غربی به عنوان خاک کشوری به نام اسرائیل در کنفرانس همکاری اسلامی توسط رییس جمهور ایران تنها یک نمونه بود که مورد توجه برخی دانشجویان انقلابی قرار گرفت و گرنه به رسمیت شناختن اسرائیل پیش تر و در مناسبت های مختلف نیز تکرار شده بود. واقعیت این است که سیاست اعمال شده جمهوری اسلامی آن بوده که دیر زمانی است اسرائیل را در مرزهای ۱۹۶۷ به رسمیت شناخته است. در اینجا به دو نمونه برجسته اشاره می شود:

یکم: دعوای حقوقی علیه اسرائیل

اگر امتناع از بازی ورزشکار ایرانی با حریف اسرائیلی مبتنی بر این استدلال است که جمهوری اسلامی نمی خواهد موجودیت اسرائیل را از این طریق به صورت دوفاکتو (غیررسمی) شناسایی کند، نباید کشوری به نام اسرائیل را هم به محاکم بین المللی بکشاند. اقامه دعوای حقوقی علیه اسرائیل یعنی کشوری به نام اسرائیل موجودیت دارد. این دقیقاً اقدامی است که جمهوری اسلامی انجام داده است.

به گزارش خبرگزاری فارس (نزدیک به سپاه پاسداران) شرکت ملی نفت ایران در سال ۱۹۹۴ نسبت به عدم دریافت بهای نفت فروخته شده به اسرائیل در زمان دولت پادشاهی ایران (موسوم به خط لوله ایلات - اشکلون) تقاضای غرامت از اسرائیل کرد. این اقدام از طریق ارجاع موضوع به حکمیته که داوری آن به یک دادگاه سوئیسی واگذار شده بود، صورت گرفت و دادگاه نیز اسرائیل را به پرداخت ۱٫۱ میلیارد دلار به همراه سود انباشته شده از عدم پرداخت این مبلغ محکوم کرد. طبق این حکم، اسرائیل همچنین به پرداخت ۴۶۱ هزار دلار بابت هزینه های دادگاه و حق الزحمه وکیل به ایران محکوم شده است.

اگر بپذیریم که اقامه دعوای حقوقی علیه اسرائیل

سیاست اعلامی (تبلیغاتی) جمهوری اسلامی این است که این نظام کشوری به نام اسرائیل را مطلقاً (حتی در مرزهای ۱۹۶۷) به رسمیت نمی شناسد. اما آیا واقعاً چنین است؟ پاسخ را باید در سیاست اعمالی (رسمی) جمهوری اسلامی یافت. واقعیت این است که به رسمیت شناختن اورشلیم غربی به عنوان خاک کشوری به نام اسرائیل در کنفرانس همکاری اسلامی توسط رییس جمهور ایران تنها یک نمونه بود که مورد توجه برخی دانشجویان انقلابی قرار گرفت و گرنه به رسمیت شناختن اسرائیل پیش تر و در مناسبت های مختلف نیز تکرار شده بود. سیاست اعمال شده جمهوری اسلامی دیر زمانی است اسرائیل را در مرزهای ۱۹۶۷ به رسمیت شناخته است.

اسرائیل است، چنین سیاست خارجی با تمارض ورزشکار یا باخت زودهنگام او در تضاد است. زیرا معنای تلویحی توسل به چنین ترفندهایی جز این نیست که ورزشکار ایرانی مثلاً به دلیل بیماری نمی تواند در برابر حریف اسرائیلی ظاهر شود و گرنه مانعی برای بازی ندارد.

این رفتار غیر ورزشی عیناً مانند آن می ماند که کسی برای شرکت نکردن در امتحان گواهی پزشک به آموزگار خود ارائه دهد. معنای ارائه گواهی پزشک چیزی جز این نیست که اگر دانش آموز دچار بیماری نمی شد، در جلسه امتحان حاضر می شد.

سیاست اعلامی و سیاست اعمالی جمهوری اسلامی: «حقیقت» مکتوم

به خطا افتادن دانشجویان معترض و هزینه ای که بر ورزش ایران تحمیل می شود تنها دو نمونه از حقیقتی است که جمهوری اسلامی مکتوم نگه داشته است: حقیقتی مبتنی بر تناقض در سیاست اعلامی و سیاست اعمالی.

سیاست اعلامی (تبلیغاتی) جمهوری اسلامی که

تا با حریف اسرائیلی رقابت نکند. آن ها می دانستند دیگر نمی توانند گواهی پزشک دروغین ارائه دهند. از سوی دیگر، توجه به این نکته مهم است که احتراز از بازی با رقیبان خارجی منحصر به اسرائیل است. برای مثال جمهوری اسلامی هیچ احترازی از بازی با آمریکا (شیطان بزرگ!) ندارد. حتی هیأت های ورزشی آمریکایی به ایران دعوت شده و پرچم آمریکا در ایران افراشته شده است. این استثنا برای اسرائیل از آن روست که جمهوری اسلامی مدعی است "کشوری به نام اسرائیل موجودیت ندارد". مدعای جمهوری اسلامی آن است که "تمام" آن سرزمین "فلسطین اشغالی" است. از این رو، اگر ورزشکار ایرانی در عرصه ورزش با حریف اسرائیلی مسابقه دهد یعنی کشوری به نام اسرائیل وجود خارجی دارد. پس چون جمهوری اسلامی موجودیت اسرائیل را منکر است، موجودیت ورزشکار اسرائیلی را هم منکر است.

در ازای این شکست خودخواسته که بازتاب منفی در ایران و جهان داشت وزیر ورزش با اهدای شال پهلوانی و تعدادی سکه و همچنین ابراهیم ریسی، تولیت آستان قدس رضوی، با اعطای مقام "خادم الرضا" به کریمی رسماً اراده دولت جمهوری اسلامی را در باخت عمدی او نشان دادند. اما، از این برجسته تر دیدار آیت الله خامنه ای با این کشتی گیر بود که با اهدای انگشتر خود خطاب به او گفت: "این را پای خدا حساب کن. اجرش را از خدا بخواه... من واقعاً احساس عزت کردم."

اما، این همه قدردانی مقامات از کریمی از دید اتحادیه جهانی کشتی (فیلا) مداخله سیاست در ورزش تلقی شد و کشتی گیر و مربی را محروم کردند و به رسول خادم، رییس فدراسیون کشتی ایران، هشدار دادند که اگر بار دیگر این رویداد تکرار شود، کل کشتی ایران محرومیت می گیرد. (این خطر دیگر رشته های ورزشی را نیز تهدید می کند) خادم با درک این هشدار جدی و احتمال هم گروهی با حریفان اسرائیلی در چندین تورنمنت پیش رو، هشدار داد که چاره ای سیاسی (نه تمارض و باخت زودرس) باید اندیشید. او در نامه ای یادآور شد که چهل سال کشتی نگرفتن با اسرائیل از راه تمارض و یا باخت زودرس نشان می دهد که "شما [جمهوری اسلامی] به آنچه می گویند انکار

حال اگر ایراد شود که این شناسایی به صورت دوفاکتو (غیر رسمی) صورت گرفته و نه شناسایی رسمی (دوژوره) پاسخ این است که از نظر حقوق بین الملل شناسایی دوفاکتو و دوژوره هم وزن هستند با این تفاوت که در شناسایی رسمی، کشورهای دیگر اعلامیه رسمی در شناسایی دولت جدید صادر می کنند و در شناسایی دوفاکتو کشورها از طریق تعاملات خود دولت جدیدی را به رسمیت می شناسند. برای مثال، به رغم تمام روابط حسنه ای که دولت پادشاهی ایران با اسرائیل داشت هرگز اعلامیه ای در شناسایی اسرائیل (شناسایی دوژوره) صادر نکرده بود. شناسایی اسرائیل توسط پهلوی دوم شناسایی دوفاکتو بود دقیقاً مانند جمهوری اسلامی. این یعنی دو رژیم پادشاهی و جمهوری اسلامی ایران به طور یکسان و به روش شناسایی دوفاکتو اسرائیل را به رسمیت شناخته اند.

به معنی شناسایی دوفاکتوی اسرائیل است، نکته قابل ملاحظه در خبر مذکور این است که جمهوری اسلامی از حدود ۱۵ سال پس انقلاب اسرائیل را به رسمیت شناخته است.

گوش فلک را کر کرده این است که این نظام کشوری به نام اسرائیل را مطلقاً (حتی در مرزهای ۱۹۶۷) به رسمیت نمی شناسد. جمهوری اسلامی سرتاسر این سرزمین را فلسطین اشغالی می داند و بابت این

دوم: رأی در مجمع عمومی

محمود عباس رییس تشکیلات خودگردان فلسطین در ۲۹ نوامبر ۲۰۱۲ دقیقاً در شصت و پنجمین سالروز تأسیس دولت اسرائیل (در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷) که مجمع عمومی به قطعنامه تأسیس اسرائیل رأی داده بود (روزی که کشورهای عربی آن را روز "تکبت" می نامند)، قطعنامه ای را از تصویب اکثریت اعضای مجمع عمومی گذراند که بنا بر آن، وضعیت حقوقی تشکیلات خودگردان فلسطین نزد سازمان ملل به عنوان یک "دولت" روشن شود.

در قطعنامه یادشده، دولت خودگردان پذیرفت که دولت فلسطین را در محدوده جغرافیایی ۱۹۶۷ به بعد (یعنی ۲۲٪ از فلسطین تاریخی) بنیاد نهد و از ۷۸٪ اراضی دیگر که تحت تصرف اسرائیل است، صرف نظر نماید.

محمود عباس در نطق خود برای ترغیب اعضا به دادن رأی مثبت به این قطعنامه ذره ای تردید باقی نگذاشت که مدل او، مدل دو دولت اسرائیل (به پایتختی قدس غربی) و فلسطین (به پایتختی قدس شرقی) در کنار هم است. او گفت: "مدل دو دولت یعنی برپایی دولت فلسطین در کنار دولت اسرائیل، روح و جوهر پیمان تاریخی اسلو است؛ پیمانی که ملت فلسطین پذیرفت دولت خود را فقط در ۲۲٪ بنا نهد." صراحت کلام عباس تا آنجا بود که تأکید کرد: "در این تلاشمان، سلب مشروعیت دولت مستقر اسرائیل را منظور نداریم بلکه منظورمان برپایی دولتی فلسطینی است که باید تأسیس شود."

این قطعنامه با ۱۳۸ رأی موافق و فقط ۹ رأی مخالف از جمله اسرائیل و امریکا به تصویب مجمع عمومی رسید. (۴۱ کشور رأی ممتنع دادند)

به بیان ساده، آنچه در آن روز در مجمع عمومی رخ داد چیزی نبود جز اینکه محمود عباس برای فلسطین در ۲۲٪ از نقشه تاریخی، تقاضای صدور گواهی ولادت کرد و پس از ۶۵ سال از صدور گواهی ولادت برای اسرائیل از سوی سازمان ملل در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷، سرانجام سازمان ملل به درخواست محمود عباس، گواهی ولادت فلسطین را نیز در ۲۹ نوامبر ۲۰۱۲ صادر کرد. با این توصیف، این دو مولود چه یکدیگر را بپذیرند یا انکار کنند، هر دو حقیقتی ولادت یافته اند، چه با یکدیگر دوست باشند یا دشمن. چه کشور دیگری این ثبت ولادت را بپذیرد یا منکر شود. با این اقدام محمود عباس، او پذیرفت که نقشه فلسطین تاریخی به تاریخ سپرده شده است. فلسطین کنونی فقط در ۲۲٪ از نقشه تاریخی و به پایتختی قدس شرقی است و بس.

اما، رأی جمهوری اسلامی ایران به چنین قطعنامه

از کشورهایی بود که با رأی مثبت خود به قطعنامه دو مورد (اقامه دعوی حقوقی علیه اسرائیل و رأی به

محمود عباس رییس تشکیلات خودگردان فلسطین در ۲۹ نوامبر ۲۰۱۲

قطعنامه ای را از تصویب اکثریت اعضای مجمع عمومی گذراند که بنا بر آن دولت خودگردان پذیرفت که دولت فلسطین را در محدوده جغرافیایی ۱۹۶۷ به بعد (یعنی ۲۲٪ از فلسطین تاریخی) بنیاد نهد و از ۷۸٪ اراضی دیگر که تحت تصرف اسرائیل است، صرف نظر نماید. اما، رأی جمهوری اسلامی ایران به چنین قطعنامه ای چه بود؟ آیا جمهوری اسلامی بنا به آرمان های انقلاب اسلامی و شعارهای روز قدس به این قطعنامه رأی منفی داد؟ یا لاقلاً جانب سکوت را گرفت و رأی ممتنع داد؟ اما ج.ا. یکی از کشورهایی بود که با رأی مثبت خود به قطعنامه پیشنهادی عباس با صدور گواهی ولادت برای فلسطین در محدوده ارضی ۲۲٪ از فلسطین تاریخی و صرف نظر کردن از ۷۸٪ دیگر، موافقت کرد. این یعنی جمهوری اسلامی، اسرائیل را در مرزهای پیش از ۶۷ به رسمیت شناخته است. ایران نه تنها به قطعنامه مزبور رأی مثبت داد بلکه به عنوان رییس دوره ای جنبش عدم تعهد به کلیه اعضا جنبش (حدود ۱۲۰ کشور) توصیه نمود که آنان نیز با رأی مثبت خود، مدل دو دولت را مورد تصویب قرار دهند. جالب تر اینکه حماس با اقدام محمود عباس (مدل دو دولت) مخالفت کرد.

قطعنامه مزبور) موارد دیگری را می توان مثال آورد که همه گواه آن است که سیاست اعمالی جمهوری اسلامی شناسایی دوفاکتوی اسرائیل است.

حال اگر ایراد شود که این شناسایی به صورت دوفاکتو (غیر رسمی) صورت گرفته و نه شناسایی رسمی (دوژوره) پاسخ این است که از نظر حقوق بین الملل شناسایی دوفاکتو و دوژوره هم وزن هستند با این تفاوت که در شناسایی رسمی، کشورهای دیگر اعلامیه رسمی در شناسایی دولت جدید صادر می کنند و در شناسایی دوفاکتو کشورها از طریق تعاملات خود دولت جدیدی را به رسمیت می شناسند.

برای مثال، به رغم تمام روابط حسنه ای که دولت پادشاهی ایران با اسرائیل داشت هرگز اعلامیه ای در شناسایی اسرائیل (شناسایی دوژوره) صادر نکرده بود. شناسایی اسرائیل توسط پهلوئی دوم شناسایی دوفاکتو بود دقیقاً مانند جمهوری اسلامی. این یعنی دو رژیم پادشاهی و جمهوری اسلامی ایران به طور یکسان و به روش شناسایی دوفاکتو اسرائیل را به رسمیت شناخته اند.

چرا جمهوری اسلامی حقیقت را در شناسایی اسرائیل کتمان می کند؟

به شرحی که گفته شد اگر جمهوری اسلامی نه یک بار بلکه به کرات اسرائیل را به رسمیت شناخته این پرسش باقی است که چرا جمهوری اسلامی این حقیقت را کتمان می کند؟ در راستای همین پرسش، پرسش بعدی آن است که به رغم این حقیقت عریان، چرا سخنگوی وزارت خارجه به ناراستی مدعی شد که جمهوری اسلامی حق تحفظ خود را در مورد مصوبه سران همکاری اسلامی اعلام داشته بود و تمام قدس را پایتخت فلسطین اشغالی می داند؟

در یک کلام پاسخ را باید در همان آرمان های انقلاب اسلامی دانست که در مواجهه با واقعیت ها عملاً (سیاست اعمالی) تعدیل شده است ولی نظام را جرأت بازگویی آن به عموم نیست.

پیشنهادی عباس با صدور گواهی ولادت برای فلسطین در محدوده ارضی ۲۲٪ از فلسطین تاریخی و صرف نظر کردن از ۷۸٪ دیگر، موافقت کرد.

جالب تر اینکه نه تنها ایران به قطعنامه مزبور رأی مثبت داد بلکه به عنوان رییس دوره ای جنبش عدم تعهد به کلیه اعضا جنبش (حدود ۱۲۰ کشور) توصیه نمود که آنان نیز با رأی مثبت خود، مدل دو دولت را مورد تصویب قرار دهند.

و از همه جالب تر اینکه حماس به عنوان یک جریان سیاسی فلسطینی با اقدام محمود عباس (مدل دو دولت) مخالفت کرد. به این ترتیب موضع حماس و اسرائیل در مخالفت با قطعنامه مذکور یکسان بود با این فرق که اسرائیل تمام این سرزمین را اسرائیل می داند و حماس، فلسطین.

با این توضیح روشن است که ایران با رأی به قطعنامه مذکور جانب دولت خودگردان را در شناسایی دو دولت اسرائیل و فلسطین گرفت و نه حماس. این یعنی جمهوری اسلامی، اسرائیل را در مرزهای پیش از ۶۷ به رسمیت شناخته همانطور که عیناً خواست محمود عباس بود. همانطور که این موضع در اجلاس سران کشورهای اسلامی در

اگر امتناع از بازی ورزشکار ایرانی با حریف اسرائیلی مبتنی بر این استدلال است که جمهوری اسلامی نمی خواهد موجودیت اسرائیل را از این طریق به صورت دوفاکتو (غیررسمی) شناسایی کند، نباید کشوری به نام اسرائیل را هم به محاکم بین المللی بکشاند. اقامه دعوی حقوقی علیه اسرائیل یعنی کشوری به نام اسرائیل موجودیت دارد. این دقیقاً اقدامی است که جمهوری اسلامی انجام داده است.

استانبول نیز بار دیگر تکرار شد. این سیاست اعمالی و رسمی جمهوری اسلامی حقیقتی است انکار ناپذیر که از دید عموم مکتوم نگه داشته می شود. این در حالی است که افزون بر این

ای چه بود؟ آیا جمهوری اسلامی بنا به آرمان های انقلاب اسلامی و شعارهای روز قدس به این قطعنامه رأی منفی داد؟ یا لاقلاً جانب سکوت را گرفت و رأی ممتنع داد؟ جالب است بدانیم جمهوری اسلامی ایران یکی

سایه اسرائیل بر رابطه تاریخی مسلمانان و یهودیان

حسن فرشتیان



پیش در آمد:

به نظر می رسد اکنون رابطه مسلمانان و یهودیان، به شکل یک نزاع غیرقابل حلی درآمده است که محصول روند چالش های هزار و چهارصد ساله بین اسلام و یهودیت است. اما واقعیت چیست؟ آیا اسلام و یهودیت ناسازگاری مبنایی دارند؟ و آیا مسلمانان و یهودیان در چالش همیشگی قرار داشته اند؟

در این نوشتار، از یک سو، رابطه اسلام و یهودیت، اجمالا بررسی خواهد شد تا برای درستی و یا نادرستی این عدم سازگاری مبنایی، پاسخی دریابیم. از سویی دیگر با مروری اجمالی بر رابطه مسلمانان و یهودیان، مشاهده خواهیم کرد که این رابطه، شامل فراز و نشیب های تاریخی بوده است. در برهه هایی از تاریخ، نزاع های خونینی میان آن دو وجود داشته و در برهه هایی دیگر، مسلمانان پناهگاه یهودیان از شر صلیبیون مسیحی و انگیزاسیون کلیسا بوده است، و در برهه هایی، یهودیان و مسلمانان همدوش در نهضت علمی و داد و ستد فرهنگی مشارکت داشته اند.

مناقشات پس از تشکیل دولت اسرائیل، این رابطه را دستخوش تغییرات رادیکالی کرد. نزاع سرزمینی فلسطینیان و اسرائیل، تبدیل به نزاع اعراب و یهود شد و در گام های بعدی، به نزاع مسلمانان و یهودیان تغییر چهره داد.

در این نوشتار، هنگام بازخوانی نزاع های صدر اسلام، دیدگاه مسلمانان مورد رفرانس قرار داده شده است، طبیعتا یهودیان بازخوانی خویش را از این نزاع ها دارند. اما هدف این نوشتار بررسی صحت و سقم مدعیات تاریخی این مناقشات نیست، بلکه هدف بازنگری این مناقشات، از منظر قرائت مسلمانان از این حوادث است تا بتوانیم در نهایت به این پرسش پاسخ بدهیم، که آیا منازعات کنونی، منازعاتی چاره ناپذیر بوده و نتیجه رابطه ذاتی اسلام و یهودیت است یا خیر، بلکه ذات این رابطه، می توانسته است به منازعات کنونی منجر نشود و امکان همزیستی مسالمت آمیز داشته است؟

در بخش نخست یادداشت، به آغاز پیدایش اسلام و نخستین رابطه های مسلمانان و یهودیان خواهیم پرداخت و به چالش های عقیدتی و تاریخی اسلام و

یهودیت، اشاره خواهد شد. در بخش بعدی، رابطه مسلمانان و یهودیان را در دوران میانی و پس از نزاع های نخستین، واکاوی خواهیم کرد. سپس در بخش سوم، به سایه سنگین تشکیل دولت اسرائیل بر روابط مسلمانان و یهودیان خواهیم پرداخت.

الف- نگاه همدلانه و

مؤیدانه قرآن به یهودیان

هنگام پیدایش اسلام در شبه جزیره عربستان، دین اسلام، شاهد حضور دو دین

ابراهیمی دیگر، یعنی یهودیت و مسیحیت در آن منطقه بود. این دو آئین دیگر، می توانستند به عنوان رقیبان جدی اسلام مطرح باشند و آنان نیز، اسلام را رقیب جدی و جوان خویش ببندارند، و می توانستند به عنوان همپیمانان خویش، در زیرگروه «ادیان ابراهیمی» در برابر چالش با بت پرستان و مشرکان، همدلانه با یکدیگر پیمان ببندند و همکاری و همراهی کنند.

همچنان که می دانیم، یهودیت و اسلام از جنبه های مختلف، وجوه مشترک بیشتری از اسلام و مسیحیت داشتند و دارند. شریعت اسلامی، بازسازی شده همان شریعت یهود بود. مراسم آئینی اسلام و یهودیت نیز از قرابت های فکری و شکلی قابل توجهی برخوردار بودند. همین نکات، شباهت اسلام و یهودیت را نزدیکتر می نمایند در حالی که چنین شباهتی بین اسلام و مسیحیت، و یا بین یهودیت و مسیحیت، وجود ندارد.

با توجه به قرابت های عقیدتی اسلام و یهودیت، پیامبر اسلام، هنگامی که دعوت خویش را آغاز می کرد، انتظار داشت که یهودیان به سهولت پیام وی را درک کرده و به آسانی به وی بپیوندند. و اگر نیز از جهت آئینی به وی نمی پیوندند حداقل حامی وی در برابر اذیت و آزار مشرکین و کفار و بت پرستان باشند. هنگام استقرار پیامبر در مدینه، نه تنها این انتظار

پیامبر از یهودیان برآورده نشد، بلکه در ساختار روابط و هم پیمانی های طائفگی و قبیله ای ساکنان مدینه، چالش های سیاسی جدید، سبب درگیری ها و نزاع های تازه ای شد و شکاف های عقیدتی، خود را نمایان ساخت.

به همین دلیل، در تنها سند معتبر به جا مانده از آن روزگار، یعنی «قرآن»، ما شاهد گزاره های مختلف با رویکردهایی متفاوت نسبت به یهود و یهودیان صدر اسلام هستیم. این رویکردها از رویکرد همدلانه و مؤیدانه آغاز می شود و سپس بر چالش های عقیدتی و سیاسی بین مسلمانان و یهودیان، انگشت می گذارد.

الف- نگاه همدلانه و مؤیدانه قرآن به یهودیان

در آیات بسیاری از قرآن، نگاهی همدلانه با یهود وجود دارد، نه تنها یهود و کتاب مقدس آن «تورات» تایید می شود، بلکه تورات را حاوی نور و هدایت دانسته و یهودیان را به عمل به فرامین کتاب مقدس خویش ارجاع می دهد. هنگامی که یهودیان برای داوری امور خویش نزد پیامبر اسلام می رفته اند، پیامبر آنان را به تورات ارجاع می داده و می گفته است که با داشتن تورات، شما از رجوع به داوری من بی نیاز هستید. تکریم قرآن، فقط به تورات منحصر نشد، دامنه این تکریم ها، شامل قوم بنی اسرائیل شد. بارها در قرآن از قول خداوند تایید شده است که او قوم بنی اسرائیل را بر جهانیان برگزیده است و آن را قومی «برگزیده» می

داند که بر جهانیان «برتری» داده است. [۱]

این دسته تعبیرات قرآنی، بیانگر تکریم قرآن به یهود و یهودیان است. به عنوان نمونه، می توان به دسته بندی های ذیل از آیات قرآن اشاره کرد:

قرآن تایید کننده تورات است (آل عمران، آیه ۵۰ و ۹۳، صف، آیه ۶).

تورات حاوی «نور» و «هدایت» است (مائده، آیه ۴۴ و انعام، آیه ۹۱).

دعوت یهودیان به عمل به تورات (مائده، آیه ۶۸).

در حالیکه تورات بین آنان وجود دارد چرا برای داوری، سراغ پیامبر اسلام می آیند؟ به سراغ آموزش های تورات خویش بروند (مائده، آیه ۴۳).

پیامبر اسلام، تایید کننده تورات است (بقره، آیه ۴۱ و ۸۹ و ۱۰۹).

وعده رستگاری و بهشت به یهودیان در صورت عمل به دستورات دینی خویش (مائده، آیه ۱۲).

وعده رفاه و برکت به یهودیان در صورت عمل به تورات (مائده، آیه ۶۶).

فضیلت قوم بنی اسرائیل بر جهانیان (بقره، آیه ۴۷ و ۱۲۲، جائیه، آیه ۱۶).

انتخاب و برگزیدگی قوم بنی اسرائیل توسط خداوند (دخان، آیه ۲۲).

علیرغم این گفتمان همدلانه قرآن و علیرغم قرابت های بنیادین اسلام و یهودیت، و بر خلاف انتظار پیامبر، رابطه پایدار و دوستانه بین پیامبر و اقوام یهود ساکن

را می کردند (انعام، آیه ۹۱).

هر چند برخی از مدعیات فوق را نمی توان به بینش کلی یهودیان نسبت داد، اما به نظر می رسد حداقل با استناد به گزارش قرآن، می توان استنباط کرد که در زمان پیدایش اسلام، در بخش هایی از یهودیان آن منطقه، چنین نظریاتی وجود داشته است. به عنوان نمونه در هیچ متن یهودیت، عُزیر پسر خدا خوانده نشده است، شاید وی شخصیتی محلی و مدعی در برهه ای از تاریخ و در منطقه خاصی بوده است و یا یهودیان در نقطه ای خاص، چنین باوری داشتند.

یهودیان عربستان، تیره ای از یهود بودند که به زبان آرامی تسلط داشتند در حالی که تورات به زبان عبری بود. غفلت های زبانی نیز در برخی از این نگرش ها بی تاثیر نبود. آنکلس حکیم احساس کرد این یهودیان به دلیل مشکل زبانی، در معرض دور شدن از آموزش های دینی هستند لذا تصمیم گرفت تورات را به زبان آرامی ترجمه کند. ترجمه وی با این تغییرات مورد ستایش حکیمان تلمودی و بعدها موسی بن مایمون قرار گرفت و از مبانی و پایه های هرمنوتیک متن مقدس شد.

موسی بن مایمون در دلالت الحائیرین توضیح می دهد که: «ترجمه آرامی آنکلس از توره به این آیه که می رسد همان روش همیشگی خود را در پیش می گیرد. زیرا هرگاه چیزی الفاخر جسمانیت به خداوند نسبت داده شود، آنکلس نتیجه می گیرد که مضاف در عبارت حذف شده فقط مضاف الیه آمده و مضاف

رابطه اسلام و یهودیت، شامل فراز و نشیب های تاریخی بوده است. در برهه

هایی از تاریخ، نزاع های خونینی میان آن دو وجود داشته و در برهه هایی دیگر، مسلمانان پناهگاه یهودیان از شر صلیبیون مسیحی و انگیزاسیون کلیسا بوده است، و در برهه هایی، یهودیان و مسلمانان همدوش در نهضت علمی و داد و ستد فرهنگی مشارکت داشته اند. مناقشات پس از تشکیل دولت اسرائیل، این رابطه را دستخوش تغییرات رادیکالی کرد. نزاع سرزمینی فلسطینیان و اسرائیل، تبدیل به نزاع اعراب و یهود شد و در گام های بعدی، به نزاع مسلمانان و یهودیان تغییر چهره داد.

حذف شده را نشانی از مضاف الیه می گیرد. آنکلس آیه ۱۳: ۲۸ را این گونه ترجمه می کند: «و جلال خداوند، درخشان بر فراز آن ایستاد». بار دیگر که متن مقدس می گوید: «خداوند میان من و تو نظاره خواهد کرد»

[در پیدایش ۳۱: ۴۹]، ترجمه آرامی این گونه می آید: «کلام خدا میان من و تو...». این بود ترجمه آرامی آنکلس که روحش شاد». [۲]

برخی از گزاره های فوق می تواند نقد قرآن بر یهودیت نباشد بلکه یک گزارش خبری از واقعه ای تاریخی بدون داوری نیک و بد در باره آن باشد. مخفی کردن بخشی از تورات و سپس آشکار کردن آن (انعام، آیه ۹۱)، می تواند، یک گزاره خبری-تاریخی باشد که در تاریخ یهودیت اتفاق افتاده است. زیرا یهودیان نیز بر این باور هستند که هنگام بازسازی معبد سلیمان، بخش هایی از تورات [۳] که در معبد مقدس پنهان بود را بیرون آوردند و در معرض دیدگان یهودیان قرار دادند.

اما در هر حال، همه این چالش های عقیدتی و مبنایی، نمی توانست ریشه حقیقی چالش مسلمانان و یهودیان، در صدر اسلام و یا در دوران های متاخرتر باشد. زیرا مشابه همین چالش های عقیدتی با

مدینه شکل نگرفت و نزاع های بین آنان، به چندین نبرد و برخورد مسلحانه انجامید.

ب- چالش های عقیدتی

هر چند درگیری های آغازین اسلام و یهودیت، برخاسته از دیدگاههای بنیادی اعتقادی نبود، ولی پیامبر در راستای پیرایش عقیدتی نومسلمانان، نسبت به تحركات یهودیان نمی توانست بی تفاوت بنشیند.

به هنگام پیدایش اسلام، جامعه مهمی از یهودیان در شبه جزیره عربستان وجود داشت. بر طبق ادعای متن مقدس اسلامی، یعنی قرآن، یهودیان عصر پیدایش اسلام، ادعاهایی داشتند که بدعت و انحرافی از دین موسی تلقی می شد. قرآن به برخی از این چالش های عقیدتی، اشاره می کند. گزاره های ذیل، در آیات قرآنی مورد استناد قرار گرفته شده است:

یهودیان خویش را فرزندان و دوستان خدا می خواندند (مائده، آیه ۱۸).

عزیر را پسر خداوند می دانستند (توبه، آیه ۳۰).

خداوند را دست بسته تلقی می کردند (مائده، آیه ۶۴).

متمم به کشتار پیامبران الهی بودند (بقره، آیه ۶۱).

کلام خدا را تحریف کرده بودند (مائده، آیه ۱۳).

برای تامین منافع خویش، قطعاتی از تورات را پنهان

مسیحیان نیز وجود داشت. قرآن به هنگام انتقاد از باورهای نادرست مسیحیان و یهودیان، به یک لحن، از آن باورهای نادرست انتقاد می کند. به عنوان نمونه، قرآن با یک لحن از «یهودایی که عُزیر را پسر خدا می دانستند» و از «مسیحیانی که مسیح را پسر خدا می دانستند»، انتقاد می کند و عقایدشان را انحراف آمیز تلقی می کند. [۴] در آیه ای دیگر نیز به یک لحن یهودیان و نصرانیانی را که مدعی «فرزندی خداوند» بودند به چالش می کشد. [۵]

این چالش های عقیدتی به خودی خود، نمی توانست مبنای درگیری های بعدی باشد، زیرا همین چالش های کلامی با مسیحیت نیز وجود داشت بدون آن که منجر به نبردهای خونین تاریخی بشود. [۶]

ج- چالش های سیاسی

پیامبر اسلام پس از مهاجرت به یثرب، که بعدها مدینه نامیده شد و در راستای استقرار نظام سیاسی جدید، در ابتدا با یهودیان مدینه پیمان دوستی و حمایتگری بست. در آن زمان، سه طایفه یهود به نام های بنی قریظه، بنی نضیر و بنی قینقاع در آن شهر زندگی می کنند. برخی از یهودیان، به اسلام گرویدند و مسلمان شدند.

هنگامی که مسلمانان در جنگ احزاب احساس کردند که علیرغم وجود پیمان صلح بین آنان و یهودیان، یهودیان به همکاری با دشمنان پیامبر پرداخته، نقض پیمان کرده و در خفا با دشمنان وی همکاری می کنند، نزاع های شدیدی بین آنان رخ داد. لذا می توان مدعی شد که نطفه های نبرد نظامی بین مسلمانان و یهودیان صدر اسلام، در همان جا منعقد شد، که البته این منازعات، در مناقشات بعدی نمی توانست نقش داشته باشد. زیرا حوادث فوق، فقط می تواند ریشه همان منازعات نخستین باشد و نمی تواند مبنای منازعات سده های پسینی تلقی گردد.

دسته ذیل از آیات قرآن، به چالش های سیاسی مسلمانان و یهودیان در صدر اسلام اشاره می کند:

تلاش برای یهودی کردن مسلمانان (بقره، آیه ۱۰۹ و ۱۲۰).

دشمنی شدید و عداوت با مؤمنین (مائده، آیه ۸۲).

مسلمانان را محاصره اقتصادی کرده بودند (منافقون، آیه ۷).

تهدید به آواره کردن مسلمانان در صورت قدرت یابی در مدینه (منافقون، آیه ۸).

اذیت و آزار مؤمنان (آل عمران، آیه ۱۸۶).

تفرقه افکنی بین مسلمانان و ساختن مسجد دروغین «مسجد ضرار» (توبه، آیه ۱۰۷).

تهیه پناهگاه و کمینگاه برای کسانی که در حال جنگ با پیامبر بودند (توبه، آیه ۱۰۷).

پیمان شکنی یهودیان (مائده، آیه ۱۳).

حرام خواری، و بی تفاوتی روحانیان یهودی نسبت به آن (مائده، آیه ۶۲ و ۶۳).

رباخواری (نساء، آیه ۱۶۱).

چنانچه ملاحظه می شود برخی از این نقدها، می تواند به عنوان نقد مقطعی و تاریخ دار به تیره هایی از یهودیان منسوب شود که در آغاز پیدایش اسلام در مدینه حضور داشتند. این نقدها، نمی تواند به کلیت قوم یهود و آئین یهودیت تعمیم یابد.

دوم- تعامل مسلمانان و یهودیان در دوران میانی

این چالش های نخستین، با پیروزی مسلمانان و قدرت یابی آنان بر جزیره العرب، رو به افول می گذارد.

به تدریج با استقرار اسلام و تشکیل تمدن اسلامی، این



رابطه دگرگون می شود و رابطه مسلمانان با یهودیان بهبود می یابد. رقابت بعدی بین اسلام و مسیحیت صورت می گیرد. کلیسای مسیحیت به عنوان دین و فرهنگ غالب، از پذیرش اسلام و یهودیت سرباز می زند و این شدت عمل نسبت به یهودیان بیشتر جلوه می کند. در چنین شرایطی، یهودیانی که قربانی خشونت کلیسای مسیحیت بودند به مسلمانان پناه می بردند. [۷]

الف- تساهل و حمایتگری مسلمانان

پس از استقرار مسلمانان، رابطه مسلمانان با یهودیان به مراتب همدلانه تر از رابطه مسلمانان و مسیحیان، و یا رابطه مسیحیان و یهودیان می شود. به ویژه آن که مسلمانان در حال پیشرفت در سرزمین های مسیحیان بودند و رقابت های فتوحات نیز بین آنان وجود داشت ولی چنین امری در مورد یهودیان بدون وجه بود. در دوران های مانی، درگیری های بیزارس و یهودیان، همچنان ادامه داشت، و یهودیان از شر خشونت و سختگیری های کلیسای مسیحیت، اندک اندک به مسلمانان نزدیک شدند. مسلمانان که به عنوان نظام مستقر، بر پایداری خویش تردیدی نداشتند از جانب یهودیان، احساس خطری نمی کردند، به حمایت از یهودیان برخاسته و در برهه های گوناگونی، پذیرای آنان در سرزمین های خویش می شدند.

جنگ های صلیبی که از اواخر قرن یازدهم میلادی با لشکرکشی صلیبیون به کشورهای اسلامی آغاز شد و تا قرن چهاردهم ادامه داشت، موجب نزدیکی بیشتری بین مسلمانان و یهودیان شد، زیرا هردوی اینها قربانی این جنگ ها بودند. یکی از مبلغان مسیحی گفته بود: «چرا ما به آن سر دنیا برویم و با اقوام دیگر بجنگیم، اما در کشورهای خود به کسانی که بیشترین دشمنی را با مسیح داشته اند، کار نداشته باشیم؟» [۸]

اینچنین بود که صلیبیون حتی قبل از رسیدن به اورشلیم، بر سر راه خویش از قتل و غارت یهودیان، ابائی نداشتند. این حملات صلیبیون به مسلمانان و یهودیان، سبب نزدیکی بیشتر مسلمانان و یهودیان به مثابه قربانیان تجاوز صلیبیون شد.

در کتاب «تاریخ قوم یهود» که نویسنده گانش خود یهودی بوده اند، ژیلبرت و لیبی کلپرمن، حکمروایان مسلمانان را به مراتب روشنفکرتر و آزاد اندیش تر از حکمروایان مسیحیت می دانند و نتیجه گیری می کنند که یهودیان تحت حکومت مسلمانان به مراتب زندگی راحت تر و صلح آمیز تری داشته اند. [۹]

در همین کتاب، در فصل «عصر طلایی در اسپانیا» نویسندگان بر صلح و آرامشی که یهودیان تحت حمایت حکومت مسلمانان برخوردار بودند، تصریح می کنند. [۱۰]

تساهل و تسامح فرمانروایان مسلمان اندلس، باعث جذب بیشتر یهودیان به این مناطق شد. پس از سقوط خلفای اسلامی و بازپس گیری این مناطق از مورهای مسلمان و باز قدرت یابی کلیسا، شرایط زندگی یهودیان در این مناطق سخت شد.

با آغاز دوران زمامداری فردیناند دوم و ایزابل یکم، مشهور به «فرمانروایان کاتولیک اسپانیا» سختگیری و خصومت با یهودیان شدت گرفت. یهودیان بایستی دین خویش را ترک کرده و مسیحی می شدند. در آن دوران اخباری منتشر شده بود که یهودیان، به طور پنهانی، به پرستش دین خود مشغولند و حتی تلاش می کنند تا نومسیحیان را نیز به سمت خود جذب کنند. فردیناند و ایزابل این گزارش ها را جدی گرفته و در ۱۴۸۰ دادگاه های تفتیش عقاید را در آراگون و

کاستیا برپا ساختند تا مظنونان را مورد تفتیش عقائد و بازجویی قرار دهند.

کمتر از سه ماه پس از تسلیم گرانادا به فرمانروایان کاتولیک، در ۳۱ مارس ۱۴۹۲، فردیناند دوم و ایزابل یکم فرمانی برای اخراج یهودیان از خاک پادشاهی اسپانیا صادر کردند. در این فرمان، که «فرمان الحمراء» یا «فرمان اخراج» نیز شهرت پیدا کرد، یهودیان، متهم به براندازی دین مقدس کاتولیک و تلاش برای دور ساختن مسیحیان بایمان از اعتقادهایشان شدند. به موجب این فرمان، یهودیان بایستی یا مسیحی می شدند و یا خاک پادشاهی اسپانیا و مناطق تابعه را حداکثر ظرف مدت چهارماه یعنی تا ۳۱ ژوئیه همان سال ترک می کردند. مجازات یهودیانی که تا زمان تعیین شده تغییر دین ندادند و کشور را هم ترک نکرده بودند، اعدام بود. مجازات غیر یهودیانی که به یهودیان پناه داده یا آنان را پنهان می ساختند، مصادره کلیه دارائی هایشان بود. این فرمان تا سال ۱۹۶۷ به شکل قانونی معتبر بود تا این که در آن سال، توسط وزیر جهانگردی اسپانیا به شکل رسمی منسوخ گردید.

حضور یهودیان در ایران، به بیش از سه هزار سال پیش باز می گردد. یهودیان، چندین دوره مهاجرت های اجباری متوالی به آشور، بابل و بخش های غربی و مرکزی ایران داشته اند. این مهاجرت ها، سبب ایجاد رابطه تنگاتنگی با ایرانیان در امور فرهنگی و دینی شد. در زمان کوروش بزرگ (۵۳۰-۶۰۰ ق م)، اسارت یهودیان در بابل پایان یافت و آنان اجازه یافتند به سرزمین موعود خویش، که بخشی از امپراتوری

برخی موقوفات اسلامی در اورشلیم، به کثرت گزایی حقوق اسلامی اشاره می کند و در مقایسه با حقوق مسیحی، آن را بسیار پیشرفته تر تلقی می نماید: «حقوق اسلامی از همان آغاز پورالیست بود در حالیکه هنوز حقوق مسیحی اینگونه نبود، حقوق اسلامی نه تنها اهل ذمه (پناهندگی تحت قیمومت)، اقلیت های اهل کتاب (یهودی و مسیحی) را مورد حمایت قرار می داد، بلکه طبق حق کاپیتولاسیون که به خارجیان اعطا می شد (فرانسه و سپس اتریش، این حق را در کنار مسیحیان، در سرزمینهای عثمانی از ۱۵۳۲ میلادی به دست آوردند)، به صراحت به این اقلیت ها اجازه به داد که وقف مخصوص به خودشان را داشته باشند».

ماسینیون در همان نوشتار، جلوه هایی از این همزیستی در مکان های مقدس بین الادیانی را گزارش می دهد: «زاویه در ضلع جنوب غربی حرم اورشلیم قرار دارد، محلی که خانقاه کرامیه از قرن نهم تا دوازدهم در آنجا بوده، و به مسجد الاقصی در محلی که البراق (مرکب پیامبر) نامیده می شود متصل است (محلی که پیامبر در شب معراج در آن سرزمین قدم نهاد...)، سوی دیگر دیوار حرم، اقامتگاه نگهبانان و خدام معبد مسیحی می باشد. همین دیوار، در طول قرن ها، دیوار ندبه اسرائیلیون بوده است. یهودیان، آن را کتیل مَازوی [۱۲] و اعراب آن را حایط المبکا می نامند» [۱۳]

ب- داد و ستدهای علمی

داد و ستدهای بین یهودیان و مسلمانان در زمینه های گوناگونی وجود داشت. داد و ستد علمی، با اوج

در کتاب «تاریخ قوم یهود» که نویسندگان خود یهودی بوده اند، ژیلبرت و لیبی کلپرمن، حکمروایان مسلمانان را به مراتب روشنفکرتر و آزاد اندیش تر از حکمروایان مسیحیت می دانند و نتیجه گیری می کنند که یهودیان تحت حکومت مسلمانان به مراتب زندگی راحت تر و صلح آمیز تری داشته اند. در همین کتاب، در فصل «عصر طلایی در اسپانیا» نویسندگان بر صلح و آرامشی که یهودیان تحت حمایت حکومت مسلمانان برخوردار بودند، تصریح می کنند.

هخامنشی شده بود، بازگردند و معبد اورشلیم خود را بازسازی کنند. گروهی از آن ها در ایران ماندند و آزادانه دین و فرهنگ خود را حفظ کردند. در عهد عتیق، از این تساهل و تسامح کوروش به یهودیان، تجلیل شده است. [۱۱]

تعدادی از اماکن مقدس و تاریخی یهودیان، از جمله آرامگاه پیامبران و بزرگان بنی اسرائیل مانند دانیال نبی در شوش، و پیامبر حبقوق در تویسرکان، در ایران قرار داشته و مورد تکریم و احترام مسلمان نیز می باشند. آرامگاهی منسوب به استر و مردخای در همدان وجود دارد که بسیار مورد احترام یهودیان می باشد. پس از حضور اسلام در ایران، یهودیان ایرانی نیز مانند دیگر اقلیت های دینی مجبور به پرداخت جزیه بودند. گرچه قوانین محدودکننده ای همانند ممنوعیت ساخت کنیسه، اجبار به کوتاه بودن کنیسه ها از مساجد، حمل نکردن سلاح و پوشیدن لباس های خاص در برهه هایی، در مورد یهودیان اجرا می شده است. اما علیرغم این محدودیت ها، وضع یهودیان در ایران و سایر سرزمین های تحت حکومت مسلمانان بسیار بهتر از وضعیت آنان در سرزمین های تحت حاکمیت امپراطوری بیزانس، بوده است.

لویی ماسینیون در نوشتار خویش در مورد اسناد نهضت ترجمه، و با همکاری مسلمانان و یهودیان انجام می شد. بسیاری از یهودیان فرهیخته و دانش آموخته، به استخدام و همکاری با خلفای مسلمانان می پرداختند و گاهی نقش پل ارتباطی میان جهان اسلام و غرب را عهده دار می شدند. دانشمندان یهودی از قرب و ارج بالایی نزد دانشمندان مسلمان و نزد دربار خلفا برخوردار بودند.

سده های آغازین پیدایش اسلام، مصادف با قرون وسطی در غرب بود. در حالی که غرب در دوران افول علم و گسترش تعصب دینی و تفتیش عقاید بود، حوزه گسترده ای از تمدن ایرانی و عرب و فرهنگ یهود دوران طلایی خویش را آغاز می کرد. این دوران، اوج گسترش مبادلات فرهنگی این سه حوزه، در ایران، عراق، شامات، مصر و اسپانیا بود. شکوفایی هنری ادبی، بازنمایی در نظام های دینی، ترجمه های عبری و عربی از متون فلسفه یونان باستان، نسخه برداری از این کتاب ها و... سبب شد که این دوران «عصر روشنگری صغیر» نامیده شود. [۱۴]

سوم- نزاع مسلمانان و یهودیان پس از تشکیل دولت اسرائیل

در سده بیستم میلادی، رابطه تاریخی مسلمانان و یهودیان، دستخوش دگرگونی های جدیدی شد. این

سایرین در همان عصر و روزگار خویش است نه برتری دائمی بر مردم همه اعصار. ولی در هر صورت، اینگونه تعبیرات، بیانگر تکریم قرآن به یهود و یهودیان هست. [۲] دقیقان شیریندخت، شرحی بر دلالت الحائزین، بنیاد ایرانی هارمبام، ۲۰۱۱، آمریکا، ۲۷۸ ص، آمریکا، ص ۱۶۰.

[۳] اکثر قریب به اتفاق پژوهشگران یهودیت، آن بخش یافت شده در معبد راه، «سفر تثنیه» به روایتی که امروز در دست است می دانند.

[۴] «وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهَوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ» (توبه، آیه ۳۰).

[۵] «وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَلِلَّهِ مَلِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ» (مائده، آیه ۱۸).

[۶] البته جنگ های صلیبی از طرف مسیحیان، به دلالت و ریشه های دیگری باز می گشت که هیچگاه سبب نشد رابطه اسلام و مسیحیت به عنوان یک رابطه خونین گریزناپذیر تلقی شود. در حالی که رابطه مسلمانان و یهودیان به گونه ای جلوه می کند که گویا نبردها و درگیری های مسلحانه صدر اسلام و درگیری های کنونی، به مناقشه اسلام و یهود باز می گردد.

[۷] علیجانی رضا، زن در متون مقدس، جلد دوم زن در آئین یهود، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، ۱۳۸۸، ۲۵۱ ص. ص ۸۴. با استفاده از متن منتشره در سایت نویسنده کتاب: <http://rezaalijani.com/images/pdf.ketab/yahood1>

[۸] دقیقان شیریندخت، ص ۶۱ به بعد.

[۹] علیجانی رضا، ص ۸۵.

[۱۰] علیجانی رضا، ص ۸۶.

[۱۱] متن عبری (عزرا ۱:۱-۸) درباره فرمان به شرح زیر است: «کوروش بنیانیهای در سراسر قلمرو خود صادر کرد و در عین حال آن را به نوشتار درآورد. بدین ترتیب شاه ایران چنین می گوید: یهوه خدای آسمان تمام پادشاهی زمین را به من داده است، و به من مأموریت داده که برای وی خانه ای در اورشلیم بسازم... هرکس بین شما که میل دارد می تواند به اورشلیم برود... و کوروش ظرفها را نزد میترداد خزانه دار بود آورد و آنها را به «شش بازار» داد». داندانیف، تاریخ سیاسی هخامنشیان، ۸۵، به نقل از: ویکیپدیای فارسی مدخل کورش بزرگ در عهد عتیق.

[۱۲] کِتْل مَارَوِي: «غریبان» ترجمه عبرانی لغت «مغاربه» بدلیل زوار مسلمان مغربی که در محل وقف سکنی می گرفته اند.

[۱۳] ماسینیون لویی، اسناد برخی موقوفات در اماکن مقدسه اسلام: وقف «تمیمیه» در الخلیل و وقف «تلمسانی ابومدین» در اورشلیم، ترجمه حسن فرشتیان (دست انتشار).

MASSIGNON Louis, Documents sur certains Waqfs des lieux saints de l' Islam, Principalement sur le waqf Tamimi à Hébron et sur le waqf tlemcénien Abū Madyan à Jérusalem, La Revue des Etudes Librariaire orientaliste Paul, ۱۹۵۱, islamiques, Année ۱۹۵۲, Geuthner, Paris.

[۱۴] دقیقان شیریندخت، ص ۴۵ و ۴۶.

[۱۵] ر.ک. سایت وزارت خارجه اسرائیل:

<http://mfa.gov.il/MFA/VideoLibrary/Pages/Jewish-refugees-from-Arab-lands.aspx>

مجاور را اشغال کرد و اراضی تحت اداره خویش را سه برابر ساخت. قطعه نامه ۲۴۲ شورای امنیت سازمان ملل، اسرائیل را ملزم به تخلیه مناطق اشغالی کرد، ولی این قطعه نامه بسان بسیاری دیگر از قطعه نامه های سازمان ملل توسط اسرائیل اجرا نشد و این زخم کهنه همچنان بر پیکر رابطه اعراب-اسرائیل و مسلمانان-اسرائیل باقی ماند. هم اکنون، هر از چندگاهی و به شکلی مستدام، تجاوزات، خشونت ها و کشتارهای ارتش اسرائیل، بر این زخم کهنه نمک می پاشد.

خاتمه و نتیجه:

در نگاه اولیه، مناقشات کنونی مسلمانان و اسرائیل، به شکل مناقشات مسلمانان و یهودیان، جلوه می کند و به نظر می رسد که این مناقشات، نزاعی ریشه دار و گریزناپذیر بوده اند. اما با تامل بیشتر، در می یابیم که هرچند امروزه این مناقشات به شکلی جدی وجود دارد و هر چند در صدر اسلام نیز این منازعات منجر به نبردهای خونین بین مسلمانان و یهودیان شده است، اما این مناقشات، از ذاتیات این رابطه نبوده است و به همین دلیل مشاهده می کنیم که همه تاریخ رابطه مسلمانان و یهودیان، در این دو برهه خلاصه نمی شود.

به موجب «فرمان الحمرا» یا «فرمان اخراج» یهودیان بایستی یا مسیحی می شدند و یا خاک پادشاهی اسپانیا را حداکثر ظرف مدت چهارماه ترک می کردند. مجازات یهودیانی که تا زمان تعیین شده تغییر دین نداده و کشور را هم ترک نکرده بودند، اعدام بود. مجازات غیر یهودیانی که به یهودیان پناه داده یا آنان را پنهان می ساختند، مصادره کلیه دارائی هایشان بود. این فرمان تا سال ۱۹۶۷ به شکل قانونی معتبر بود تا این که در آن سال، توسط وزیر جهانگردی اسپانیا به شکل رسمی ملغی گردید.

عرب و مسلمان از سال ۱۹۴۸ تا اوایل دهه ۱۹۷۰ مهاجرت کرده یا اخراج شدند. [۱۵]

الف- تبدیل نزع سرزمینی به نزع عقیدتی
روز ۱۴ ماه مه ۱۹۴۸ تمام قیمومیت بریتانیا بر فلسطین اعلام شد و در همان روز، کشور اسرائیل اعلام موجودیت کرد. مقاومت ساکنان فلسطین نیز بلافاصله آغاز شد. هرچند نزع های فوق، در ابتدا اکثرا نزع سرزمینی بود، اما این نزع ها، به دلیل آن که قربانی اش مسلمانان فلسطین بودند و به ویژه به دلیل مطالبات اسرائیل بر بیت المقدس و ادعای بازگشت به سرزمین موعود، به زودی تبدیل به نزع عقیدتی بین اسلام و یهودیت شد.

ب- تبدیل نزع اعراب و اسرائیل به نزع اعراب و یهود

حمایت کشورهای عربی از اعراب فلسطین، نزع اولیه اعراب فلسطین و دولت اسرائیل را به نزع اعراب و یهود تغییر داد. ایستادگی جمال عبدالناصر به عنوان رهبر ناسیونالیسم عرب، در برابر اسرائیل، موجی از امیدواری بین فلسطینیان و سایر اعراب ایجاد کرد تا نزع را به سمت نزع اعراب و یهود سوق بدهند.

ج- تبدیل نزع اعراب و یهود به نزع مسلمانان و یهودیان

همچنانکه اشاره شد با حمایت سایر کشورهای عربی-اسلامی از فلسطینیان، نزع اعراب فلسطین و دولت اسرائیل که در مرحله نخست، به نزع اعراب و یهود تبدیل شده بود در مرحله بعدی تبدیل به نزع مسلمانان و یهودیان شد. در سال ۱۹۶۷، ارتش اسرائیل بخش هایی از سرزمین فلسطین و کشورهای

جمهوری اسلامی؛ چهل سال خدمت به افراطیون اسرائیل

علی کشتگر



آتش بس بی قید و شرط را پذیرفت.

ژنرال عامر فرمانده نیروی هوایی مصر که در زمان حمله اسرائیل مشغول بازی تنیس بود، خودکشی کرد و عبدالناصر هم اعتبار خود را چه در مصر و چه در میان اعراب از دست داد. موشه دایان در خاطرات خود از جنگ شش روزه می گوید وقتی ۴ هزار اسیر مصری را با یک سرباز اسرائیلی معاوضه کردم احساس غرور می کردم.

عبدالناصر که پس از شکست فاجعه بار تابستان ۶۷ (جنگ شش روزه) به اشتباهات جبران ناپذیر خود پی برده بود سه سال بعد در سن ۵۲ سالگی به سکتة قلبی درگذشت.

ژنرال دوگل رئیس جمهور وقت فرانسه که با ادامه اشغال سرزمین های عربی توسط اسرائیل مخالف بود، و پیش از جنگ شش روزه از طریق سازمانهای جاسوسی فرانسه از نقشه های اسرائیل آگاه شده بود، بعدها در یک مصاحبه به مسئولیت مستقیم اسرائیل در طراحی جنگ شش روزه اشاره کرد.

پس از مرگ عبدالناصر، جانشین او، انور سادات که سیاستمدار پراگماتیست و هوشمندی بود به این نتیجه رسید که مصر نمی تواند سرنوشت خود را با سرنوشت فلسطین پیوند بزند و سیاست های عبدالناصر را ادامه دهد. او که منافع مصر را مقدم بر مصالح فلسطین می دانست و ادامه خصومت با اسرائیل را مانع سرمایه گذاری های خارجی و توسعه اقتصادی مصر ارزیابی می کرد، از آغاز به فکر صلح با اسرائیل بود. او اما برآن بود که پیش از صلح به یک پیروزی در برابر اسرائیل نیازمند است تا نه از سر ضعف بلکه از موضع برابر و در حالی که مصر از احساس تحقیر جنگ شش روزه رها شده و غرور خود را بازیافته با اسرائیل مذاکره کند. پیروزی نسبی

در سیاست، شعار بی پشتوانه مثل حمله بی پشتوانه در جنگ، حاصلی مگر فرو افتادن به موضع ورشکستگی و در نهایت خدمت به رقیب به بار نمی آورد. این قاعده بویژه در دنیای امروز که انقلاب اطلاعاتی ارزیابی کم و بیش دقیقی از ظرفیت اقتصادی، نظامی و سیاسی قدرت ها به دست می دهد، هیچ استثنایی را بر نمی تابد.

نیم قرن پیش (تابستان ۱۹۶۷) سرهنگ جمال عبدالناصر در واکنش به پرواز جنگنده های اسرائیل بر فراز سوریه، بیت المقدس و صحرای سینا که البته بخشی از نقشه ای حساب شده برای تحریک اعراب و کسب بهانه حمله نظامی و اشغال سرزمین های عربی توسط دولت گلدامایر بود، اسرائیل را به نابودی تهدید کرد:

-اسرائیل را ظرف چند روز از نقشه جغرافیا محو می کنیم!

-همه شهروندان اسرائیل را به دریا می ریزیم!
-دولت سوریه و اردن نیز در این شعارها با مصر همراه شدند. بسیاری از اعراب نیز شعارهای ناصر را باور کرده بودند.

همزمان با این رجزخوانیها نیروی دریایی مصر با محاصره خلیج عقبه راه دریایی بندر ایلات را بست و بهانه لازم برای تهاجم نظامی اسرائیل را فراهم نمود. در حالی که طبل تو خالی نابودی اسرائیل در جهان عرب به صدا درآمده بود و جهانیان بی خبر از حقایق پشت پرده را نگران سرنوشت یهودیان ساکن اسرائیل ساخته بود، دولت اسرائیل با خوشحالی از آن که سران عرب را به دامی که برایشان گسترده بود انداخته به سرعت آماده پیاده کردن نقشه نظامی خود بود.

در حمله برق آسای میزهای اسرائیل به فرودگاههای نظامی مصر همه جنگنده ها و هواپیماهای نظامی این کشور بدون آن که فرصت تکان خوردن پیدا کنند روی زمین نابود شدند.

صحرای سینا، بیت المقدس، ساحل غربی رود اردن و بلندی های جولان در همان نخستین روز جنگ به دست ارتش اسرائیل افتاد و ائتلاف مصر، سوریه و اردن با پذیرش شکستی خفت بار پس از ۶ روز،

ارتش مصر در جنگ غافلگیر کننده ۱۹۷۳ این فرصت تاریخی را برای او ایجاد کرد. او موفق شد به ازاء به رسمیت شناختن اسرائیل و امضای قرارداد صلح با این کشور صحرای سینا را پس بگیرد و مناسبات خود را با غرب نیز بهبود بخشد.

اما اسلامیست های مصر که در توهم نابودی اسرائیل بودند و این حرکت سادات را خیانت به آرمانهای خود تلقی می کردند سرانجام او را ترور کردند و جمهوری اسلامی هم با حمایت آشکار از این جنایت نام قاتل انور سادات (خالد اسلامبولی) را بر یکی از خیابانهای تهران گذاشت.

در چهل سال گذشته شعارهای تندروانه جمهوری اسلامی علیه اسرائیل بزرگترین مانع عادی سازی مناسبات ایران و غرب و مانع اصلی انباشت سرمایه و توسعه اقتصادی ایران بوده است.

امروز اسرائیل به لحاظ نظامی دهها بار قوی تر از ۵۰ سال پیش است. این دولت با وجود سرپیچی از قطعنامه های شورای امنیت و مجمع عمومی سازمان ملل متحد، با وجود ادامه اشغال سرزمین های فلسطینی و زورگویی ها و سرکوب های خونین علیه مردم فلسطین که از مصادیق جنایت جنگی محسوب می شوند به برکت دیپلماسی حساب شده و ماهرانه اش و ایجاد شبکه ای از لابی های موثر در آمریکا، اروپا و دیگر نقاط جهان، در موقعیت بین

المللی محکم و مناسبی قرار دارد. بطوری که از این نظر با هیچ یک از کشورهای عربی و اسلامی قابل مقایسه نیست.

جمهوری اسلامی و اسرائیل

سقوط شاه و روی کار آمدن رژیم اسلامی، فلسطینی ها را به بازپس گیری سرزمینهای اشغالی امیدوار کرد. تصویر خندان و خوشحال یاسر عرفات که آیت الله خمینی را در آغوش گرفته نمادی از این توهم در نخستین روزهای پس از انقلاب ایران است. در آن زمان عرفات با خشنودی می گفت اگر پشتیبانی مصر را از دست دادیم در عوض با انقلاب ایران ورق به سود فلسطین برگشته است.

جمهوری اسلامی از نخستین روز تولد خود نابودی اسرائیل را یکی از اهداف اساسی خود قرار داد. آیت الله خمینی آخرین جمعه هر ماه رمضان را روز "آزادی قدس" نام گذاری کرد. از آن زمان تا به امروز شعار "مرگ بر اسرائیل"، دشمنی با اعراب متمایل به مصالحه با اسرائیل، حمایت از افراطیون فلسطینی و وعده نابودی قریب الوقوع اسرائیل ورد زبان سران جمهوری اسلامی بوده است. اما هرچه جمهوری اسلامی در این عرصه بیشتر شعار داده، اسرائیل در عمل بهتر و بیشتر از آن به سود پایمال کردن حقوق فلسطینی ها و تحکیم قوای نظامی و موفقیت بین المللی خود بهره برداری کرده است.

در طول جنگ هشت ساله ایران و عراق یکی از شعارهایی که بر درودیوارهای تهران و سایر شهرهای کشور به چشم می خورد این بود که "راه قدس از کربلا می گذرد".

پس از آزادی خرمشهر، سران جمهوری اسلامی بیش از شش سال جنگ میان دو کشور را بدون آن که حاصلی بجز ویرانی و مرگ جوانان برای دو طرف به همراه داشته باشد ادامه دادند. در همه این سالها اسرائیل با خیال آسوده همراه با گسترش توان نظامی خود، به توسعه شهرک ها در مناطق اشغالی و سرکوب فلسطینی ها ادامه داد...

اسحاق رابین در خاطرات خود نوشته است که برای من هیچ چیز شیرین تر از آن نبود که می دیدم جنگ میان دو دشمن اسرائیل سالها ادامه دارد.

پس از ترور اسحاق رابین دست راستی های اسرائیل روز به روز قدرت بیشتری در اسرائیل کسب کرده اند. آنها با قرارداد اسلو و تشکیل یک دولت مستقل در کنار اسرائیل از آغاز مخالفت داشته و با ادبیاتی شبیه به جمهوری اسلامی نام سازش و تسلیم به آن داده اند. حمایت از گروههای تندرو و مخالفت با جریانات میانه رو فلسطین، تشدید اختلاف میان سازمانهای فلسطینی و جنگ های میان شیعه و سنی که تبلیغات رسمی جمهوری اسلامی مدام به آن دامن زده است، با مقاصد و راهبردهای آنها کاملاً خوانایی دارد.

در دوره ۸ ساله ریاست جمهوری محمود احمدی نژاد که شعار نابودی اسرائیل بیش از هر زمان رونق پیدا کرد و همزمان شعله جنگ های نیابتی میان ایران و عربستان گسترش یافت، اسرائیل با بزرگنمایی قدرت نظامی ایران و گسترش ایران هراسی در جهان به بهترین وجهی از شعارها و تهدیدهای توخالی جمهوری اسلامی در جلب افکار عمومی جهانیان و کسب کمک های هرچه بیشتر از آمریکا بهره برداری کرد. در همین دوره بود که اجماع جهانی علیه ایران به قطعنامه شورای امنیت و تحریم ایران منجر شد.

آیا موساد در افراطی گری های جمهوری

اسلامی نقش دارد؟

همواره از خود پرسیده ام که اگر قرار بود پس از سقوط شاه حکومتی در ایران بر سر کار آید که کاملاً در خدمت منافع و مقاصد دست راستی های اسرائیل عمل کند، چه فرقی با جمهوری اسلامی داشت؟

سیاست های منطقه ای جمهوری اسلامی از چهار جهت به دولت دست راستی اسرائیل خدمت کرده است:

ترساندن مردم اسرائیل از خطر ایران و تحکیم دولت دست راستی اسرائیل در داخل!

جلب حمایت های مالی و معنوی جهانی برای اسرائیل!

نزدیک شدن عربستان و امارات به اسرائیل در جهت شکل دادن ائتلاف علیه ایران

تحت الشعاع قرار گرفتن مساله فلسطین

عادی شدن مناسبات ایران و جهان، بدون کنار گذاشتن شعار نابودی اسرائیل غیرممکن است، اسرائیل متحد استراتژیک آمریکا و دولت های اتحادیه اروپا است. تهدید یک دولت عضو سازمان ملل متحد به نابودی آنها دولت اسرائیل که به دلایل مختلف تاریخی، مذهبی و سیاسی جایگاه ویژه ای در آمریکا و کشورهای اروپائی دارد، فقط به درد متحد کردن جهانیان علیه ایران و قربانی کردن منافع و مصالح ملی ایران می خورد.

سالیان درازی است که هم اعراب و هم ایران در رقابت های خود با مساله فلسطین و اسرائیل ابزاری برخورد می کنند و مناسبات خود را با جنبش های فلسطینی و دولت های اسرائیلی تابع نزاع ها و مقاصد خود کرده اند. شکاف میان جنبش های فلسطینی نیز به نوبه خود به قدرت های منطقه ای فرصت دخالت

در سیاست، شعار بی پشتوانه مثل حمله بی پشتوانه در جنگ، حاصلی مگر

فرو افتادن به موضع ورشکستگی و در نهایت خدمت به رقیب به بار نمی آورد. نیم قرن پیش (تابستان ۱۹۶۷) سرهنگ جمال عبدالناصر در واکنش به پرواز جنگنده های اسرائیل بر فراز سوریه، بیت المقدس و صحرای سینا که البته بخشی از نقشه ای حساب شده برای تحریک اعراب و کسب بهانه حمله نظامی و اشغال سرزمین های عربی توسط دولت گلدامایر بود، اسرائیل را به نابودی تهدید کرد. صحرای سینا، بیت المقدس، ساحل غربی رود اردن و بلندی های جولان در همان نخستین روز جنگ به دست ارتش اسرائیل افتاد و ائتلاف مصر، سوریه و اردن با پذیرش شکستی خفت بار پس از ۶ روز، آتش بس بی قید و شرط را پذیرفت.

در امور فلسطین و استفاده ابزاری از آن را تسهیل می کند و به فراخور آن موجب تضعیف و بی اعتباری جنبش فلسطین می شود. امری که اسرائیل در دهه های گذشته با هوشیاری به سود خود از آن بهره برداری کرده است.

اگر سیاستهای ناسنجیده و شعارهای عبدالناصر و متحدان عرب آن به مقاصد اسرائیل در اشغال سرزمین های فلسطینی و اعراب خدمت کرد. سیاستهای ۴ دهه گذشته جمهوری اسلامی به اهداف اسرائیل در ابدی کردن اشغال سرزمین های اعراب و تحت الشعاع قرار گرفتن مساله فلسطین خدمت کرده است.

چرخش نگاه ایرانی نسبت به اسرائیل

نسل ما -از هر گرایشی- در مبارزه علیه نظام پیشین، جنبش فلسطین را متحد خود و اسرائیل را بخاطر مناسباتش با حکومت وقت ایران در برابر خود می دید. امروز اما نسل جوان ایران نسبت به چهار سال پیش نگرشی دیگر به این مساله پیدا کرده است. نسل های جدید امروز ایران از آنجا که جمهوری اسلامی متولی دفاع از فلسطین و پرچمدار دشمنی با اسرائیل است نه فلسطینی ها را با خود همراه می بینند و نه اسرائیل را در برابر خود.

۴۰ سال ایدئولوژی و تبلیغات ضد اسرائیلی حاکمیت که یکی از انگیزه های حضور ایران در جنگهای نیابتی کشورهای عربی است هم بهانه ای بوده است برای ادامه سرکوب های داخلی و هم یکی از دلایل گسترش فقر و بیکاری وسیع ایرانیان. به این اعتبار چرخش نگاه ایرانی به مساله اسرائیل و فلسطین در جنبش دموکراسی خواهی و ضد دیکتاتوری کنونی

ادامه در صفحه ۱۸

اگر در آغاز حیات جمهوری اسلامی سیاست خصومت با اسرائیل برای حکومت جدید جنبه اعتقادی و ایدئولوژیک داشت، با آشکار شدن پیامدهای مخرب این سیاست می توان گفت که ادامه شعارها و رفتارهای ضد اسرائیلی عمدتاً جنبه ابزاری پیدا کرده است.

اسرائیل یک قدرت اتمی است که گفته می شود بیش از ۳۰۰ کلاهک هسته ای در اختیار دارد. علاوه بر این ارتش اسرائیل از مجهزترین و کارآمدترین ارتش های جهان است. از اینها گذشته ایالات متحده که دارای قدرتمندترین ارتش جهان است خود را ملزم به دفاع از اسرائیل و ضامن امنیت آن می داند. با این اوصاف کیست نداند که نوشتن شعار نابودی اسرائیل به زبان عبری روی موشکهای آزمایشی ایران و تکرار شعار محو اسرائیل از نقشه جهان که خود شعار دهندگان بهتر از همه به پوچی آن آگاهی دارند بزرگترین خدمت به مقاصد اسرائیل و بدترین خیانت به منافع ملی ایران است.

آیا در میان کسانی که جمهوری اسلامی را به این شعارها و سیاستهای فاجعه بار ترغیب می کنند، عوامل سازمان جاسوسی اسرائیل (موساد) حضور ندارند؟ آیا در این ۴۰ ساله سازمان موساد دست کم بطور غیر مستقیم در کشاندن جمهوری اسلامی به تبلیغات ضد اسرائیلی دخیل نبوده است؟ این را می دانیم که تاکنون تعدادی از افراد بلندپایه اطلاعاتی و نظامی ایران به جرم جاسوسی برای اسرائیل دستگیر شده اند. حتی گفته می شود که مامور میز اسرائیل در سازمان اطلاعات سپاه جاسوس اسرائیل از کار درآمده است.

اسرائیل: نگاه متفاوتی از درون

گیدئون لوی / محسن یلفانی



اندک زمانی پس از جنگ شش روزه در سال ۱۹۶۷، لوی استراوس، مردم‌شناس بزرگ فرانسوی، در نامه‌ای به ریمون آرون نوشته بود در حالی که هنوز خاطره کشتن و فراری دادن بومیان آمریکا را بوسیله مهاجران اروپایی همچون زخمی در پهلوی خود احساس می‌کند، نمی‌تواند درباره فلسطینی‌ها احساس دیگری داشته باشد.

بعد از بیش از نیم قرن، در حالی که زخم خون‌ریز هفتاد سال آوارگی فلسطینی‌ها و اشغال سرزمین‌هایشان، همچنان وجدان بشریت را می‌آزارد، هنوز هستند کسانی در خود اسرائیل که با سیاست‌ها و رفتارهای حکومت این کشور در مورد فلسطینی‌ها موافق نیستند و برای پایان دادن به اشغال سرزمین‌های آنان و احقاق حقوقشان می‌کوشند.

گیدئون لوی، روزنامه نگار مشهور و برجسته اسرائیلی یکی از منتقدان سرسخت اشغال غزه و ساحل غربی است. او همچنین از جنبش فلسطینی «تحریم، عدم سرمایه‌گذاری و مجازات» طرفداری می‌کند. وی که همکاری‌اش را با روزنامه‌ها از سال ۱۹۸۲ آغاز کرده، هفته‌نامه‌ای نیز به نام منطقه شفق منتشر می‌کند که به شرح رویدادهای سرزمین‌های اشغال شده یعنی غزه و ساحل غربی می‌پردازد. م. ی. گفتگوی گیدئون لوی با نشریه عرب نوین: *

چپ غیرمذهبی و مذهبی اسرائیل تا چه حد از یک موافقت‌نامه صلح که حقوق متقابل اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها را به رسمیت بشناسد، حمایت می‌کند؟

بیشتر اسرائیلی‌ها به امکان یک موافقت‌نامه صلح باور ندارند. بیشتر اسرائیلی‌ها باور ندارند که طرف فلسطینی‌ای وجود دارد. بنابراین از این موضوع کمتر صحبتی می‌شود.

چگونه بنیامین نتانیاهو، که با توجه به تاریخ اسرائیل، سیاستی دست راستی را دنبال می‌کند، توانسته است چنین محبوبیتی به دست آورد؟
محبوبیت نتانیاهو تنها به یک عامل بستگی ندارد. محبوبیت او مبتنی است بر ناسیونالیسم، پراکندن نفرت نسبت به فلسطینی‌ها و ایجاد تصویری از اسرائیل

عدم سرمایه‌گذاری و مجازات» برای مخالفان نتانیاهو در اسرائیل همان قدر آزاردهنده باشد که تحریم‌های آمریکا علیه ایران برای ایرانیان معمولی بوده است؟

من بجز همین جنبش راه بهتری برای تکان دادن جامعه اسرائیلی نمی‌شناسم. سال‌ها با این جنبش مخالف بودم، ولی هنگامی که می‌بینم در جامعه اسرائیلی هیچگونه امیدی نیست، «جنبش تحریم، عدم سرمایه‌گذاری و مجازات» را تنها وسیله مؤثر می‌دانم. حداقل وسیله خشونت‌آمیزی نیست و باعث خون‌ریزی هم نمی‌شود. من واقعاً معتقدم که این جنبش ممکن است بتواند، همچنانکه در آفریقای جنوبی پیش آمد، مؤثر واقع شود.

در پاسخ به کسانی که می‌گویند تحریم اثر بیشتری خواهد داشت اگر به سرمایه‌گذاری در سرزمین‌های اشغالی محدود شود و نه به سراسر اسرائیل، چه می‌گویید؟

جداکردن اسرائیل از اشغال سرزمین‌های فلسطینی غیرممکن است.

موضع شما در برابر گروه‌هایی مانند حماس یا حزب‌الله لبنان چیست؟ آیا باید آنها را هم گروه‌های صرفاً تروریستی دانست یا می‌توان موضع متفاوتی در برابرشان داشت؟

من حماس را از حزب‌الله متفاوت می‌دانم زیرا کاملاً

گفتگو کردید و شرایط زندگی آنها را دیدید، عقاید شما درباره کشمکش اسرائیل-فلسطین تغییر کرد؟

موضوع تنها دیدار با مردم نیست؛ آنچه اهمیت دارد دریافت خشونت و جنایت اشغال است. من بیش از سی سال در سرزمین‌هایی که بوسیله اسرائیل اشغال شده‌اند، گزارش تهیه کرده‌ام و هر چه بیشتر دیده‌ام، مخالفتم با اشغال شدیدتر شده است.

به نظر شما چرا در همه کشورها برای سیاستمداران این چنین آسان است که با کوبیدن بر طبل سیاست‌های ناسیونالیستی از چنین حمایتی برخوردار شوند؟

گمان می‌کنم علت هم خصلت‌های انسانی است و هم شرایط و موقعیت‌ها. من مطمئن نیستم که ناسیونالیسم در همه کشورها عملی باشد. استفاده از گفتار ناسیونالیستی در طول تاریخ همواره کارآ بوده، و اکنون کارآترین شیوه برای پایه‌گذاری قدرت در اسرائیل است. پراکندن ترس، هنگامی که دلایل واقعی برای ترسیدن وجود دارد، آسان‌تر است، و در اسرائیل چنین دلایلی وجود دارند. بدین ترتیب، شما کافی است این ترس‌ها را چند برابر بزرگ کنید و همچنان در قدرت بمانید.

آیا شما نگران نیستید که «جنبش تحریم،

ملل و با الهام از مبارزات ضدآپارتاید علیه آفریقای جنوبی برنامهریزی و آغاز شد. بسیاری از سازمان‌ها یا شخصیت‌های دانشگاهی و هنرمندان و برخی اتحادیه‌ها در کشورهای گوناگون از این جنبش حمایت می‌کنند. در مقابل، بسیاری از کشورهای بزرگ، نظیر فرانسه، کانادا و آلمان، آن را غیرقانونی دانسته‌اند.
* The New Arab، ۱۵ فوریه ۲۰۱۸.

ادامه از صفحه ۴۸

در سوریه ادامه دهد، اوضاع سیاسی داخلی سوریه بی ثبات تر خواهد گردید و آن وقت امکان آن وجود دارد که اسد بطور رسمی از ایران بخواهد که از سوریه خارج شود.

در زمان بوش، دولت اسد قبول کرده بود که کسانی که به جرم تروریسم در کشورهای دیگر توسط آمریکا دستگیر میشوند و نمی‌توانند به لحاظ قانونی برای اقرار در آمریکا شکنجه گردند، به سوریه برای شکنجه و اقرار برده شوند. دولت اسد برای شکنجه در غرب مشهور شده بود. اسد برای کسب قدرت بیشتر همیشه آماده معامله با دیگران بوده است.

بدین ترتیب تمام برگها در حال حاضر در دست اسرائیل و روسیه است. پوتین بر سر ایران در سوریه با اسرائیل و کشورهای عربی معامله کرده است. اوضاع در سوریه برای ایران می‌تواند وخیم تر و نه بهتر گردد.

اسرائیلی‌ها اعلام نموده اند که بدنبال توسعه جنگ با ایران نمی‌باشند و حملات هوایی خود را محدود به پایگاه‌های نظامی ایران در سوریه خواهند کرد. اما هیچ تضمینی وجود ندارد که هیچ جنگی در محدوده خاصی بماند. اسرائیل در حمله پیشین خود به پایگاه‌های نظامی ایران در سوریه مورد حمایت کشورهای اروپایی، همناهایی که در برجام مانده اند؛ قرار گرفت. سرنوشته برجام با حضور کشور ما در سوریه و آینده چگونگی این حضور در این کشور گره خورده است.

در سوریه جنگهای داخلی تمام شده اما جنگهای قدرتهای خارجی در این کشور تازه شروع شده است. صلح هنوز به سوریه برنگشته است. ایجاد صلح با آینده ای که اسد از قدرت در سوریه کناره گیری می‌کند گره خورده است. روسها هم پذیرفته اند که برای ایجاد ثبات در سوریه، نهایتاً اسد می‌بایست صحنه قدرت را ترک کند.

تجربه شکست ایران در سوریه، تجربه بسیار پر هزینه ای بوده است. دولت‌های ایدئولوژیک در مدار کمونیسم در گذشته هزینه زیادی برای سیاست های توسعه طلبانه و غیرمعقول خود داده اند. با پایان عمر دولت‌های ایدئولوژیک نهایتاً کمونیسم هم از هم پاشید. پوتین مجدداً می‌خواهد آن را به شکل دیگری احیا کند اما مجبور است تمام منابع کشور خودش را به ایجاد ارتشی نیرومند اختصاص دهد. او هم نهایتاً شکست خواهد خورد بخاطر اینکه دنیای آینده با انرژی نفت اداره نخواهد شد.

با ایجاد یک صلح پایدار که در برگیرنده مخالفین دولت اسد و همسایگان این کشور است باید ایران از سوریه خارج شود. روسیه هرگز اجازه نخواهد داد که ایران بعنوان یک تهدید برای اسرائیل در سوریه بماند. اگر ایران از سوریه خارج نگردد و تنشهای ایران و اسرائیل در سوریه بالا بگیرد، احتمال کشیده شدن جنگ به مرزهای ایران هم وجود خواهد داشت.

در فرهنگ سیاسی اسرائیل و ایالات متحده چه تغییراتی باید صورت گیرد تا دریافت حکومت و شهروندان این دو کشور از فلسطینی‌ها تغییر کند؟

آنها باید فلسطینی‌ها را به عنوان انسان‌هایی با حقوق برابر ببینند. در اسرائیل تقریباً هیچ کس چنین حقوقی برای فلسطینی‌ها قائل نیست. مردم ایالات متحده باید از خود بپرسند که آیا اشغال نظامی، ظلم و یک وضعیت آپارتاید در قرن بیست و یکم قابل قبول است یا نه. و اگر نیست، آیا باید به تأمین مالی و حمایت از آن ادامه داد و از هر گونه اقدامی برای پایان دادن به آن خودداری کرد؟

به نظر شما اسرائیل در مقایسه با دیگر رژیم‌هایی که حقوق بشر را زیرپامی‌گذارند، وضعیتی استثنائی دارد یا فکر می‌کنید چنین برآوردی غیرمنصفانه است؟

بسیار روشن است که اسرائیل به این علت که قوانین

شبهه به هم نیستند. حماس زیر اشغال اسرائیل فعالیت می‌کند، در حالی که حزب‌الله چنین نیست. به نظر من حماس از حزب‌الله واقع‌بین‌تر است. واقعیت این است که هر دو طرف به ترور متوسل می‌شوند. بسیاری از عملیات اسرائیل را نیز می‌توان به عنوان ترور به حساب آورد. فکر می‌کنم حماس می‌تواند یک طرف گفتگوی برحق باشد، ولی مطمئن نیستم که حزب‌الله بتواند طرف گفتگو باشد. حماس در یک انتخابات دموکراتیک (در سال ۲۰۰۶) برگزیده شد. قرار نیست من علاقه‌ای به آنها داشته باشم، اما این بدان معنی نیست که نباید با آنها گفتگو کنم.

در خاورمیانه هم یک یهودستیزی واقعی وجود دارد و هم مردمی که فقط با اشغال سرزمین‌های فلسطینی بوسیله اسرائیل مخالفاند. آیا دریافت این که میان این دو تفاوتی وجود دارد برای شهروندان اسرائیلی دشوار است؟

بله، به این علت که نظام مغزشوئی شده اسرائیل

پراکندن ترس، هنگامی که دلایل واقعی برای ترسیدن وجود دارد، آسان‌تر است، و در اسرائیل چنین دلایلی وجود دارند. بدین ترتیب، شما کافی است این ترس‌ها را چند برابر بزرگ کنید و همچنان در قدرت بمانید. مهم‌ترین شگرد نتانیاهو پراکندن ترس است و وقتی که همه می‌ترسند، شما می‌توانید خود را به عنوان کسی که همه را زیر بال خود می‌گیرید و از همه حفاظت می‌کنید، معرفی کنید.

بین‌المللی را در زمینه‌ها و مواد گوناگون به کزات زیرپا گذاشته مسئول است. این که در دنیا رژیم‌های بدتری وجود دارند، در این واقعیت تغییری نمی‌دهد. اسرائیل مدعی است که بخشی از جهان غرب، بخشی از دنیای آزاد، بخشی از دنیای لیبرال است، و پذیرفتنی نیست که کشوری که ادعا می‌کند تنها دموکراسی خاورمیانه است، به شیوه‌ای چنین خشن و چنین طولانی به نقض قوانین بین‌المللی ادامه دهد.

اسرائیلی‌ها جنگ عراق و به طور کلی جنگ ایالات متحده علیه ترور را چگونه می‌بینند؟

واکنش خودانگیزه به هر وضعیتی که در آن اعراب بوسیله غرب سرکوب شوند همواره از طرفدارای اسرائیل برخوردار بوده است، چرا که دشمن دشمن من دوست من است. جنگ عراق با چنین استدلالی دیده شد. تا زمانی که اسرائیل درگیر نشود، تا آنجا که می‌توانید بر سرشان بکوبید.

با توجه به آرزوهای سوسیال-دموکراتیک برخی از پایه‌گذاران اسرائیل، مشاهده این که مسئله اشغال با جامعه اسرائیل چه کرده، چقدر سخت بوده است؟

تقریباً به طرزی روزانه در دنانک است. و هر روز بدتر و بدتر می‌شود. اسرائیل به یک وضعیت ثابت (status quo) نائل نشده است و هر روز و هر هفته وضع بدتر می‌شود.

به نظر شما علت اصلی اشغال ناسیونالیسم و احساس ناامنی اسرائیلی است؟

به نظر من علت ترکیبی است از عوامل گوناگون. یکی از عوامل میل به داشتن سرزمین‌های بیشتر هم به دلایل امنیتی و هم به دلایل مذهبی است. فکر می‌کنم این عقیده تیر در میان است که ما ملت برگزیده هستیم و حق داریم چنین کارهایی بکنیم.

* The Boycott, Divestment and Sanctions Movement « نام کمپینی است که از سال ۲۰۰۵ بوسیله شمار بزرگی از سازمان‌های غیرحکومتی فلسطینی بر اساس شمار بزرگی از قطع‌نامه‌های سازمان

این نظر را تبلیغ می‌کند که هر گونه انتقاد از اسرائیل ناشی از احساسات ضدیهودی است، و پیداست که این یک دروغ است. ولی نظام مغزشوئی شده اسرائیل، که رسانه‌ها را نیز در برمی‌گیرد، در انتشار این عقیده کاملاً کارآ بوده است.

حماس برای برانگیختن خشم مردم علیه اسرائیل تا چه حد از تبلیغات ضدیهودی استفاده می‌کند؟

بسیار کم و شاید هم اصلاً. آنها به چنین کاری نیازی ندارند چرا که علیه اشغال‌گر مبارزه می‌کنند و نه علیه مردم یهودی. نیاز چندانی به برانگیختن مردم علیه اشغال‌گر نیست چرا که هر فلسطینی در غزه و در ساحل غربی هر روز شاهد اشغال است. و در پس این اشغال، اشغال‌گر قرار دارد و نفرت داشتن از اشغال‌گر بسیار آسان است. تقریباً غیرممکن است که چنین نباشد.

gidii گیدئون لوی ایالات متحده برای کمک به ایجاد یک موافقت‌نامه صلح متعادل‌تر میان اسرائیل و فلسطینیان چه نقشی می‌تواند بازی بکند؟

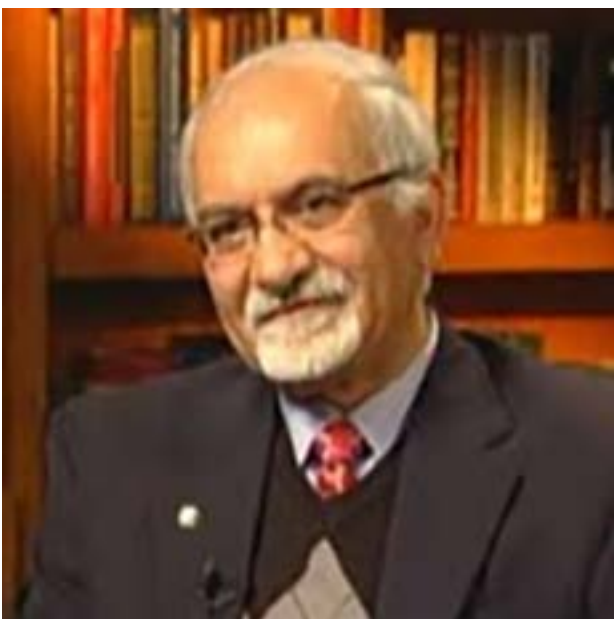
ایالات متحده می‌توانست ظرف چند ماه به اشغال خاتمه دهد. اگر ایالات متحده از وابستگی اسرائیل به آمریکا برای بیرون راندن آن از سرزمین‌های اشغالی استفاده می‌کرد، اسرائیل چاره‌ای جز اطاعت نداشت. اما ایالات متحده قصد چنین کاری نداشت و چنانکه پیداست اکنون هم چنین قصدی ندارد.

به نظر شما علت چیست؟

من برای این پرسش پاسخی ندارم. چرا ایالات متحده چنین کورکورانه و خود-به-خودی نه تنها از نتانیاهو، بلکه از حکومت اسرائیل پشتیبانی می‌کند؟ ایالات متحده بیش از حد پول صرف اسرائیل می‌کند و من نمی‌فهمم این کار چه خدمتی به منافعش می‌کند. من همچنین نمی‌فهمم چرا در خود ایالات متحده به این موضوع نمی‌پردازند.

استراتژی جدید اسرائیل در مقابله با ایران

مهدی نوربخش



جنگهای داخلی سوریه با مخالفین حکومت این کشور پایان یافته و اسد پیروز نسبی این صحنه شده است، اما صلح به سوریه باز نگشته و جنگهای جدیدی که این بار پای دولتهای خارجی را بطور مستقیم در این کشور باز نموده، راه را برای تقسیم این کشور و بی ثباتی در سوریه هموار نموده است. در این میان، اسرائیل با ایران وارد تنشهای جدیدی در سوریه شده است که دلالت بر تغییر استراتژی این کشور در رابطه با ایران و سوریه دارد. دولت اسرائیل با تغییر استراتژی سیاسی خود در رابطه با ایران، تصمیم گرفته است که در این مرحله گذار و انتقال در سوریه، اجازه ندهد که ایران با ساختن پایگاههای نظامی در این کشور حضور نظامی خود را نهادینه کند.

سیاست خارجی اسرائیل در طول سالهای جنگهای داخلی در سوریه

برای چهار دهه، دولت اسرائیل از نظام امنیتی نسبی و غیر رسمی که بین خود و سوریه برقرار نموده بوده بهره گرفته اما جنگهای داخلی سوریه چهار چوبهای این رژیم امنیتی را در هم شکست. در این چهار دهه، ایران از سوریه بعنوان پل ارتباطی بین خود و حزب الله لبنان استفاده کرده بود. این پل ارتباطی خصوصاً بعد از انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ و بین سالهای ۱۹۷۶، شروع جنگهای داخلی لبنان، و ۲۰۰۵ که با ترور و قتل نخست وزیر لبنان، رفیق حریری، توسط حزب الله لبنان و سوریه (که این کشور بالاجبار پس از اشغال سی ساله خاک لبنان از این کشور خارج شد)، دسترسی و نفوذ ایران را درون لبنان بسیار آسان کرده بود.

خروج نیروهای سوری از لبنان در این سال، بر روابط تنگتنگ بین ایران و سوریه تأثیری نگذاشت و همچنان کشور سوریه بعنوان یک همپیمان استراتژیک منطقه ای در سیاست خارجی ایران جایگاه خاصی را بخود اختصاص داد. مرزهای سوریه و اسرائیل در این سالها بین دو کشور با ثبات مانده و دولتهای حافظ و بشار اسد برای اسرائیل دولتهای با ثباتی تلقی می شده و هیچ کدام از اسدها نمی خواستند بعد از شکست سوریه در جنگهای سال ۱۹۶۷ وارد چالش دیگری با

اسرائیل شوند. در این جنگ دولت اسرائیل بیش از دو سوم بخش غربی ارتفاعات جولان (گولان) را به تصاحب خود درآورد و در سال ۱۹۸۱ تمام ارتفاعات جولان زیر کنترل اسرائیل رفت. سازمان ملل متحد با قطعنامه ۴۹۷ این تصمیم اسرائیل را محکوم نمود اما این قطعنامه در عزم و تصمیم اسرائیل تأثیری نگذاشت و دولتهای پدر و پسر اسد در صحنه بین المللی بدون هیچ تلاشی قادر به پس گرفتن این زمین غصب شده نبودند.

در طول این چهار دهه استراتژی اسرائیل بر دو محور استوار بود: محور اول؛ دولت اسرائیل از مرزهای با ثبات و دولتهای با ثبات در سوریه بهره میگیرد و دوم؛ دولت اسرائیل کاملاً قادر خواهد بود که با کنترل کامل ارتفاعات جولان، از هرگونه تهدید نظامی دولت سوریه جلوگیری بعمل آورد.

جنگهای داخلی سوریه که از سال ۲۰۱۱ میلادی شروع شد و اکنون هفت ساله شده است، هم مرزهای بین سوریه و اسرائیل را بی ثبات نموده و هم دولتی کاملاً بی ثبات در سوریه بر جای گذاشته است. دولت اسد در ابتدا تا سال ۲۰۱۵ میلادی کاملاً بر روی کمکهای نظامی ایران و حزب الله لبنان تکیه کرده بود، اما با به بن بست کشیده شدن جنگهای داخلی سوریه و با تشویق ایران، روسیه برای کمکهای نظامی در سپتامبر سال ۲۰۱۵ وارد خاک سوریه شد. از این تاریخ، دولت بی ثبات سوریه دیگر تنها به ایران برای امنیت خود وابسته نبود. اسرائیل که نتوانسته بود دولت اوپامارا برای دخالت مستقیم نظامی در سوریه قانع کند، از ورود روسیه به سوریه استفاده بهینه کرده و با ایجاد و بهبود روابط بسیار عمیق تری بین ناتانیاهو و پوتین، اسرائیل تصمیم گرفت از حضور روسیه در سوریه برای منافع امنیتی خود استفاده نماید. اما

نتانیاهو بسیار زودتر و پیش از ورود روسیه به سوریه به فکر ایجاد روابط بهتری با روسیه بود. به طوری که از ابتدای ورود روسیه به سوریه، نیروی هوایی روسیه می توانست از فضای هوایی اسرائیل برای حمله های هوایی به مراکز نظامی مخالفین اسد استفاده نماید.

در طول سالهای جنگهای داخلی در سوریه، اسرائیل دو استراتژی مکمل یکدیگر انتخاب نموده بود.

استراتژی اول: از دخالت در این جنگها کاملاً پرهیز نموده و فقط به فکر امنیت کشور خود باشد. با دخالت گروههای جهادی در سوریه (که اولین آنها، جبهه النصره یکسال بعد از جنگهای داخلی و با حمایت عربستان سعودی، امارات و تا حدودی قطر وارد سوریه می شود و با ورود داعش به سوریه با دعوت جبهه النصره دوسال بعد از شروع جنگهای داخلی و بدنبال ان جنگهای گروهی بین گروههای جهادی، جبهه النصره و داعش)، اسرائیل تصمیم می گیرد که کاملاً از صحنه جنگها داخلی درون سوریه دوری جوید. جنگجویان جهادی پیش از ورود گروه های جهادی به سوریه و در ابتدای شروع جنگهای داخلی و بعد از چهار تا شش ماه که مخالفین اسد هنوز دست به اسلحه نبرده اند، بیشتر جذب گروههای داخلی درون سوریه می شده اند. این گروه ها که بیشتر در مناطق مختلف سوریه در حال شکل گیری بوده اند و بعد از سرکوب با شدت توسط اسد دست به اسلحه

از ابتدا در یک جبهه واحد در مخالفت با برجام ایستاده بودند. هر دو کشور سخت مخالف سیاست دولت اوباما برای مذاکره با ایران بر روی برنامه هسته ای این کشور بوده اند. بجز مخالفت با برجام، اسرائیل بطور مشخص ایران را پتانسیلی برای رقابت اقتصادی در خاورمیانه و دانشگاه هایی که میتوانند در تحقیق و تعلیم نیروی کار ورزیده و زبردست و در صورت داشتن امکانات، در آینده به رقیب بزرگی برای اسرائیل تبدیل شوند.

دولت اسرائیل به کرات بدنبال تحریمهای اقتصادی شدیدتری بر روی ایران بوده است. عربستان سعودی نیز که قادر نبوده سیستم تعلیم و تربیتی ایجاد نماید که به پیدایش نیروی کار خلاق بیانجامد و نه شرایط اجتماعی و سیاسی این کشور اجازه داده است که

اسرائیل در رابطه با ایران و سیاست ضد اسرائیلی تهران ملاحظه کرده است چندین جزء و مولفه تشکیل دهنده دارد. ابتدا تهران بدنبال گسترش نفوذ خود از مرزهای ایران تا دریای مدیترانه بوده تا جبهه مقابله با اسرائیل در سوریه و لبنان را توان جدیدی بخشد. دیگر آن که ایران با ایجاد پایگاه نظامی در سوریه میخواهد دامنه نفوذ خود را در این کشور گسترش دهد، تا رژیم سوریه و اسد را بیش از پیش از نظر اقتصادی و امنیتی بخود متکی نماید.

سوم: با ایجاد پایگاههای نظامی در سوریه و ایجاد یک بندر دریایی در دریای مدیترانه، ایران قادر خواهد بود نفوذ خود را در هلال شیعی (Shiite Crescent) افزایش دهد. در این راستا، ایران قادر خواهد شد که میلیشیای خود را در کنار نیروی قدس و حزب الله

می برند، ابتدا توسط دولت قطر در سوریه مسلح می شوند. دولت عربستان سعودی از مخالفین اسد که در ابتدا بیشتر اخوان المسلمینی بوده اند حمایت نکرده و ترجیح داده بود که بعدها گروه های مورد حمایت خود را از خارج سوریه به این کشور گسیل دهد. اوضاع داخلی سوریه بین سالهای ۲۰۱۱، شروع بهار عربی، و پایان ۲۰۱۵ بسیار پیچیده شده و مخالفین اسد و گروههای جهادی دست بالا را پیدا کردند.

اما دولت اسرائیل هم هرگز نمی خواست در سوریه آنگونه دخالت کند که ثباتی که سالها با حکومت های اسد شاهدش بود را یکشنبه از دست بدهد و سوریه بدست گروه های بیفتد که احتمالا برای امنیت اسرائیلی ها در آینده به یک تهدید تبدیل می شدند. اسرائیلی ها میگفتند که "شیطانی" را که میشناسیم و میدانیم چگونه تهدیدهای کم هزینه اش را کنترل کنیم، بهتر از آنی است که نمیشناسیم و امکان قدرت گرفتنش در سوریه وجود دارد. اسرائیل برای چهار دهه از ثبات در مرزهای خود و ثبات در دولت اسد برای امنیت خویش بهره گرفته بود و اکنون نمی خواست که این اطمینان استراتژیک را بر هم زند. استراتژی دوم: اسرائیل نباید اجازه دهد که مرزهای خود با سوریه دچار بی ثباتی جنگهای داخلی سوریه گردد. اسرائیل در این استراتژی کوشش می کرد که هیچ گروهی از جمله ایران اجازه نیابد که خطوط قرمز مرزهای این کشور را در درون سوریه شکسته و چالشی برای امنیت این کشور بوجود آورد.

در سال ۲۰۱۴ اسرائیل اطلاع پیدا کرد که ایران در حال ایجاد یک پایگاه نظامی در نزدیکی ارتفاعات جولان است. اسرائیل در ژانویه ۲۰۱۵ در حمله به یک کاروان نیروهای ایران و حزب الله، و با کشتن چند نیرو از ایران، از ساختن این پایگاه نظامی جلوگیری بعمل آورد. در همین رابطه با ایجاد یک گروه میلیشیای سوری مثل آن چیزی که سالهای پیش در لبنان ایجاد کرده بود، از نزدیکی ایران و حزب الله به ارتفاعات جولان جلو گیری کرد. در طول هفت سال جنگ، اسرائیل بیش از صدها مرکز نظامی دولت سوریه و مراکز می که مورد استفاده ایران و حزب الله قرار می گرفته را بمباران نمود. همه این حملات با اجازه روسیه در درون خاک سوریه انجام شده است. دولت روسیه بدون شک اطلاعاتش را با دولت اسرائیل برای حمله به این پایگاه ها به اشتراک می گذاشته است تا اسرائیلی ها بطور تصادفی به پایگاه های روسی و یا پایگاه های مشترک روسی و سوریه ای حمله نکنند.

تغییرات در سیاست خارجی اسرائیل بعد از پایان جنگهای داخلی در سوریه

در طول یکسال گذشته و با مشاهده موفقیت اسد (که با حمایت ایران و روسیه، بخش های مختلف از دست رفته سوریه را مجدداً بزیر کنترل دولت مرکزی در آورده و خصوصاً با شکست داعش در سوریه)، اسرائیل به فکر تغییرات بنیادین در سیاست خارجی خود در رابطه با ایران و سوریه افتاده است.

واقعیت جدید در صحنه سیاست سوریه این است: **اول؛** اسد بعد از جنگهای داخلی دولت با ثبات گذشته در این کشور نیست و نخواهد بود و نهایتاً در یک مذاکره برای ایجاد صلح در سوریه، اسد هم از قدرت خارج میشود.

دوم؛ ایران در حال ایجاد پایگاههای نظامی در سوریه است و همانطور که رهبری جمهوری اسلامی ایران بارها اعلام نموده است، ایران در حال ایجاد توان نظامی در سوریه برای مقابله با اسرائیل است. آنچه

دولتهای پدر و پسر اسد (حافظ و بشار اسد) برای اسرائیل دولتهای با ثباتی

تلقی می شده و هیچ کدام از اسدها نمی خواستند بعد از شکست سوریه در جنگهای سال ۱۹۶۷ وارد چالش دیگری با اسرائیل شوند. در این جنگ دولت اسرائیل بیش از دو سوم بخش غربی ارتفاعات جولان (جولان) را به تصاحب خود در آورد و در سال ۱۹۸۱ تمام ارتفاعات جولان زیر کنترل اسرائیل رفت. سازمان ملل متحد با قطعنامه ۴۹۷ این تصمیم اسرائیل را محکوم نمود اما این قطعنامه در عزم و تصمیم اسرائیل تاثیری نگذاشت و دولتهای پدر و پسر اسد در صحنه بین المللی بدون هیچ تلاشی قادر به پس گرفتن این زمین غصب شده نبودند. جنگهای داخلی سوریه که از سال ۲۰۱۱ میلادی شروع شد و اکنون هفت ساله شده است، هم مرزهای بین سوریه و اسرائیل را بی ثبات نموده و هم دولتی کاملاً بی ثبات در سوریه بر جای گذاشته است.

چنین نیرویی شکل گیرد، بدنبال تشویق غرب برای اعمال تحریمهای کمرشکن اقتصادی بر روی ایران بوده، تا از نفوذ اقتصادی ایران که نهایتاً به نفوذ سیاسی تهران خصوصاً در منطقه کمک شایانی میکند، جلوگیری بعمل آورد. لذا هر دو کشور اسرائیل و عربستان سعودی و کشورهای کوچکتر عربی در امارات بدنبال آن بوده اند که با اعمال تحریمهای غرب بر ایران، تهران نتواند از دسترسی به منابع مالی و غیره جهانی برای شرکت فعال در اقتصاد جهانی بهره گیرد. سیاست مقابله با ایران و برنامه هسته ای آن، اسرائیل و خصوصاً محمد بن سلمان از عربستان سعودی را در یک جبهه قرار داده و باعث شده است که روابط گرمتری در مقایسه با قبل بین کشورهای عربی منطقه و اسرائیل ایجاد گردد. بنابر این در بسیاری از موارد، اسرائیل و عربستان سعودی به اشکال مختلف غرب و خصوصاً آمریکا را در مقابله با ایران تشویق کرده اند.

رئیس جمهوری ترامپ در آمریکا زمینه ای را در روابط خود با این دو کشور فراهم آورده که هر دو کشور قادر شوند در سیاستهای ضد ایرانی خود توفیق بیشتری کسب نمایند. در این رابطه، اسرائیل از گروههای طرفدار خود در دولت ترامپ و بیرون آن بسیار بهره گرفته است. مسیحیان صهیونیست (Christian Zionist) در آمریکا که پشتوانه مهمی برای دولت ترامپ بوده اند، در سیاست خارجی آمریکا سخت حامی دولت اسرائیل بوده و هراسی نداشته اند که اسلام را تخطئه نموده و مسلمانان را حامی تروریسم بدانند. سیاست کلی مسیحیان صهیونیست

لبنان بسازد. اکنون نیرویی بنام حیدریون از عراقیها، فاطمیون از افغانیها و زبیبیون از پاکستانیهای شیعه برای کمک نظامی در سوریه توسط ایران ایجاد شده اند.

چهارم؛ ایران در طول هفت سال جنگهای داخلی در سوریه قادر بوده است که بجز ایجاد پایگاه نظامی در این کشور، دست به ایجاد کارخانه های ساخت و تولید اسلحه بزند. در صورتی که ایران در آینده وارد هر تنشی با اسرائیل بشود، اسرائیلیها فکر میکنند، که امنیت کشورشان از دو جبهه از درون سوریه و لبنان به تهدید کشیده خواهد شد.

اما اسرائیل با اتخاذ سه سیاست جداگانه ولی مکمل یکدیگر کوشش کرده است که با ایران و گسترش نفوذ تهران در منطقه خاورمیانه و سوریه مقابله کند. ایجاد روابط بهتر با کشورهای عربی خاورمیانه و عربستان سعودی، ایجاد روابط بسیار نزدیک با روسیه و مقابله نظامی با ایران در سوریه سه سیاست اتخاذی اسرائیل در حال حاضر می باشند.

ایجاد روابط بهتر با کشورهای عربی خاورمیانه و بنیان گذاری روابط بسیار نزدیک با روسیه در طول سالهای گذشته شکل گرفته بودند اما سیاست مقابله با ایران در سوریه اگرچه سیاست کاملاً جدیدی نیست اما بعد از شکست داعش در سوریه بسیار فعال شده است. پیش از شکست داعش در سوریه؛ اسرائیل نمی خواسته است که با ایران وارد یک تنش نظامی در این کشور گردد، اما با شکست داعش، اسرائیل ابایی ندارد که این سیاست را بطور فعال دنبال نماید.

سیاست اول اسرائیل: اسرائیل و عربستان سعودی

که بخش مهمی از کلیسای اونجلیکال (Evangelical) آمریکا را تشکیل میدهند و بسیار در سیاست این کشور دست راستی هستند، حمایت کامل از اسرائیل و تبعیض در مقابل فلسطین و مسلمانان است.

سیاست دوم اسرائیل: بعد از اینکه نتانیاهو موفق نشد اواما را از عقد قرارداد برجام بازدارد و خصوصا کوشش او در تشویق آمریکا برای دخالت مستقیم نظامی در سوریه بجایی نرسید، سیاست نزدیکی به روسیه در دستور کار اسرائیل قرار گرفت. نتانیاهو همچنان نتوانسته بود که آمریکا را برای حمله به تاسیسات هسته ای ایران تشویق نموده و با ترغیب آمریکا بدخالت مستقیم نظامی در سوریه جلوی نفوذ تهران را در این کشور بگیرد. لذا پوتین و روسیه انتخاب مشخص ناتانیاهو برای نفوذ و حفظ منافع اسرائیل در سوریه بوده است. اما رابطه نزدیکتر روسیه با اسرائیل، در استراتژی گسترش نفوذ پوتین در خاورمیانه نیز قرار گرفته بود. حمایت و تشویق ایران برای دخالت نظامی روسیه در سوریه از یک طرف و تمایل اسرائیل برای ایجاد روابط بسیار نزدیک با روسیه، فرصت بسیار مغتنمی بوجود آورده بود تا پوتین بتواند برای گسترش نفوذ مسکو در خاورمیانه از این فرصت استفاده نماید.

پوتین از می سال ۲۰۰۰ میلادی وارد سیاست ریاست جمهوری روسیه شده است. این سال مقارن با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق و از دست دادن امپراطوری کمونیسم شوروی است. سازمان نظامی ناتو بعد از این فروپاشی چتر محافظتی بسیاری از کشورهایی شد که تازه از شوروی سابق جدا شده بودند. جنگ در گرجستان و تحریمهای اوکراین نفوذ کشور های غربی را در مقابل روسیه افزایش می داد. از سه کشور عربی خاورمیانه و شمال آفریقا که در حیطه نفوذ نظامی روسیه مانده بودند، دولتهای عراق و لیبی توسط و با حمایت غرب و آمریکا سرنگون شدند. روسیه کوشش نمود تا روابط بهتری را با مصر به ریاست جمهوری سیدی بقرار نماید.

پوتین تدریجا به این حقیقت دست یافت که کشورش در صحنه بین المللی نفوذ پیشین خود را از دست داده است. وی از اینکه دنیا به سمت یک قطبی شدن (Unipolar) پیش می رود راضی نبود و همزمان بخشی از خاورمیانه که روسیه را به دریای مدیترانه

هراسان بود که این گروهها بتوانند دامنه عملیات خود را بدرون خاک روسیه بکشانند. تخمین زده شده است که حدود ۵۰۰۰ نفر از شهروندان روسیه با گروههای جهادی درون خاورمیانه و داعش همکاری میکرده اند. روسیه همچنین بعنوان یک قدرت در عرصه انرژی می خواست که با کشورهای نفتی خاورمیانه و خصوصا در زمینه تولید و قیمت نفت و انرژی همکاری نزدیک داشته باشد.

نهایتا روسیه می خواست در بازار تکنولوژی خاورمیانه برای فروش اسلحه و غیره حضور داشته و بتواند بعنوان مثال از فرآورده های تکنولوژی اسرائیل استفاده نماید. لذا ایجاد رابطه با کشورهای عربی خاورمیانه و خصوصا اسرائیل برای پوتین بسیار با اهمیت بوده است.

ایجاد رابطه با اسرائیل از زاویه دیگری هم برای پوتین بسیار مهم بوده است. اسرائیل می تواند از نفوذ خودش در آمریکا برای ایجاد روابط بهتری بین واشینگتن و مسکو استفاده کند. روسیه سخت به تکنولوژی آمریکا و سرمایه گذاری کمپانی های آمریکایی خصوصا در بخش انرژی این کشور نیازمند است. یکی از دلالتی که روسیه در انتخابات آمریکا دخالت اطلاعاتی کرده است، حمایت از ترامپ و کاندیداهایی بوده است که بتوانند تحریمهای وضع شده اواما را که پس از تسخیر کریمه بر روسیه اعمال شده است منتهی اعلام نموده و پایه گذار روابط بهتری بین روسیه و آمریکا باشند. روسیه خوب میداند که آمریکا در گذشته بر سر سیاستهای خود در مقابل روسیه با بقیه کشور های غربی به نتیجه واحدی رسیده است و ایجاد رابطه بهتر با غرب مستلزم روابط بهتر مسکو با واشینگتن است. لذا رابطه بین اسرائیل و روسیه برای پوتین یک رابطه استراتژیک برد-برد برای هر دو کشور بوده و خصوصا اسرائیل با ایجاد این رابطه با روسیه توانسته است پاسدار منافع امنیتی خود در سوریه باشد. بهمین دلیل پوتین بارها اعلام نموده است که منافع اسرائیل در سوریه برسمیت شناخته شده و محفوظ می ماند.

سیاست سوم اسرائیل: این سیاست برای مقابله مستقیم نظامی با ایران در سوریه طراحی شده است. اسرائیل بر این باور است که نباید اجازه دهد که ایران در سوریه دست به ایجاد پایگاه ثابت نظامی بزند.

اسرائیل، اسرائیل از شکستن خطوط مرزی خود و یا حمله نظامی از درون خاک سوریه سخت حساسیت نشان می دهد. در سال ۱۹۷۴ میلادی دولت سوریه و اسرائیل یک متارکه مرزی (Agreement on Disengagement) با یکدیگر امضا نموده اند که دولت اسرائیل می خواهد دولت سوریه به آن پایبند بماند.

یکی از خطوط قرمز دیگر اسرائیل فرستادن اسلحه هایی از ایران برای حزب الله لبنان است که میتواند توازن گذشته را بین اسرائیل و حزب الله لبنان در این کشور بهم بزند. اسرائیل همچنین تولید اسلحه درون خاک سوریه را توسط ایران برای خود یک خط قرمز تلقی مینماید. در پایگاه تیغور در سوریه که در چند ماه گذشته مورد حمله اسرائیل قرار گرفت، بسیاری از مهندسين اسلحه سازی سپاه جان خود را از دست دادند. دولت ایران تعداد آنها را چهار نفر اعلام نمود، اما منابع دیگری این تعداد را ده نفر اعلام کرده اند. آخرین خط قرمز اسرائیل در سوریه ایجاد پایگاههای نظامی ثابت توسط دولت ایران است. اسرائیل در آخرین حمله خود به هفتاد پایگاه نظامی ایران در سوریه، پس از ادعای حمله موشکی ایران به ارتفاعات جولان، بدنبال اجرای این سیاست برای انهدام کامل مواضع ثابت نظامی ایران در سوریه بود. این حمله درست یک روز بعد از برگشتن ناتانیاهو از روسیه صورت گرفته و با توافق کامل روسیه در سوریه انجام گردید. دولت ناتانیاهو تهدید کرده بود که اگر ایران از درون خاک سوریه به اسرائیل حمله کند، این کشور دولت اسد را هم مسئول دانسته و تا دمشق برای سرنگونی و کشتن اسد پیش خواهد رفت. اما در این حمله به مواضع ایران درون سوریه، پوتین با نتانیاهو توافق کرده بودند که پایگاههای ارتش سوریه مورد حمله اسرائیل قرار نگیرد و اسد کاملا در خارج از این تنش بماند. پوتین هم به نتانیاهو اجازه داده بود که تمام پایگاههای نظامی ایران در سوریه مورد حمله این کشور قرار گیرد. پوتین نگرانیهای امنیتی اسرائیل را در سوریه برسمیت شناخته و برای ایجاد روابط بهتری با نتانیاهو حاضر شده است که اجازه دهد همیمان مسکو در سوریه، ایران، مورد تعرض نظامی اسرائیل با دو انتخاب در مقابل با ایران در سوریه روبرو خواهد بود. اول، مهار کامل ایران در سوریه و دوم قبول اینکه ایران در سوریه بطور محدود باقی بماند. آنچه تا بحال مشخص شده این است که اسرائیل نمیخواهد اجازه دهد ایران با ایجاد پایگاههای فعال نظامی در سوریه باقی بماند. اسرائیل این خطر را برای امنیت خود بسیار جدی تلقی نموده و بدون شک اجازه نخواهد داد که این تهدید برای کشورش در درون سوریه ایجاد گردد.

اسد هم به هیچ عنوان نمی خواهد که سوریه به صحنه جنگی بین ایران و اسرائیل تبدیل گردد، بخاطر اینکه دولتش را بی ثبات تر میکند. پوتین هم بخاطر نفوذ کامل خود در سوریه نه میخواهد ایران نفوذ نظامی در این کشور داشته و نه میخواهد ایران به ایجاد بندر دریایی برای نیروهای خود اهتمام ورزد. از طرف دیگر پوتین بدنبال روابط بسیار بهتری با اسرائیل و کشورهای عربی خاورمیانه است. نفوذ نظامی ایران در سوریه با منافع استراتژیک روسیه در خاورمیانه و سوریه منافات دارد. لذا ایران نه حمایت اسد و نه حمایت پوتین را برای ماندن در سوریه دارد.

اگر اسرائیل به حملات خود بر ضد پایگاههای ایران ادامه در صفحه ۴۵

واقعیت جدید در صحنه سیاست سوریه این است: اول؛ اسد بعد از جنگهای داخلی دولت با ثبات گذشته در این کشور نیست و نخواهد بود و نهایتا در یک مذاکره برای ایجاد صلح در سوریه، اسد هم از قدرت خارج میشود. دوم؛ ایران در حال ایجاد پایگاههای نظامی در سوریه است. سوم؛ ایران قادر خواهد بود نفوذ خود را در هلال شیعی افزایش دهد. اکنون نیرویی بنام حیدریبون از عراقیها، فاطمیون از افغانیها و زینبیون از پاکستانیهای شیعه برای کمک نظامی در سوریه توسط ایران ایجاد شده اند. چهارم؛ ایران در طول هفت سال جنگهای داخلی در سوریه قادر بوده است که به جز ایجاد پایگاه نظامی در این کشور، دست به ایجاد کارخانه های ساخت و تولید اسلحه بزند.

متصل می کرد، حیات خلوت و حیطه نفوذ خود می پنداشت. از طرف دیگر ۲۰ میلیون مسلمان در روسیه که جمعیتی معادل با ۱۴۰ میلیون دارد و معادل ۱۵٪ جمعیت این کشور را تشکیل میدهند، زندگی میکنند. بارشد داعش و گروههای جهادی در خاورمیانه، روسیه

دامگه اسرائیل، آمریکا، ارتجاع عرب

حمید آصفی



حمایت از آرمان مردم فلسطین و بازگشت به سرزمین اجدادی خود و تشکیل دولت فلسطین یکی از اصول انسانی و اعتقادی مردم ایران در طول مبارزات پیش و پس از انقلاب بوده و هست و اکثریت قریب به اتفاق نیروهای ملی و مذهبی و نیروهای سکولار و چپ از این آرمان دفاع کرده و می کنند. همچنین در فردای پس از پیروزی انقلاب اسلامی، گفتمانی مبتنی بر استراتژی محو و نابودی اسرائیل در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران شکل گرفت که در عمل تمامیت ارضی و اصول سیاست خارجی ج.ا. و منافع ملی ایران و یا هر گونه مرادده و تعامل با غرب و آمریکا را به گروگان خود درآورد. در حقیقت تسخیر سفارت آمریکا در سال ۵۸ و شعار نابودی اسرائیل، ایران را وارد چهار دهه بحران و جنگ سیاسی، رسانه ای، اقتصادی، امنیتی و حتی نظامی - (تدارک حمله ی صدام به ایران و ایجاد جنگ فرسایشی یکی از تبعات آن بود) - کرده است و هر روزه و هر ساله این چالش عظیم ابعاد جدیدتر و خسارت بارتری به خود می گیرد. چالشی که گویی بازیگران آن عامدانه یا غیر عامدانه به دنبال ادامه ی این بحران فراگیر و نه حل آن هستند.

به قطع و یقین همه ی نیروهای دلسوز وطن و منافع ملی ایران می دانند که افراطیون ماجراجو و جنگ افروزی در سیستم حکومتی اسرائیل (به ویژه حزب افراطی لیکود)، آمریکا (به طور مشخص حزب جمهوریخواه)، عربستان (حاکمان تازه به قدرت رسیده و ایران (جناب تندرو و افراطی که در انتخابات متعدد از ملت شکست خورده و رای منفی مردم را در باب سیاست های ماجراجویانه خود دریافت کرده است) به دنبال شعله ور کردن تنش و سوق دادن منطقه و ایران به سوی جنگ و یا بحرانی جدید در خاورمیانه ی بحران زده هستند تا از این طریق هم حاکمیت خود در ساختار حکومتی کشورهای شان را تضمین کنند و هم توجیه و بهانه برای میلیتاریزه کردن بیشتر و دائمی در منطقه و فروش سلاح های بیشتر و سوق دادن دولت های منطقه به سوی خود و به ویژه استراتژی ایران هراسی را به اجرا بگذارند.

در چنین اوضاع خطرناک، همراه با نقشه های شومی که ایران و تمامیت ارضی و منافع ملی ایران را هدف گرفته است، در داخل کشور نیز با شکاف ها و گسل های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و ایدئولوژیکی و قومیتی از

قبیل بیکاری گسترده و تعطیلی کارخانجات و شرکت ها، رانت خواری و فساد سیستماتیک و وحشتناک، بحران فرار یا مهاجرت نخبگان، بحران های زیست محیطی اعم از خشکسالی، کم آبی و بی آبی، ریزگردها و آلودگی های مخرب، تشدید فقر و شکاف ملت - دولت، بی اعتمادی گسترده (که نمونه آشکار آن را در بی اعتنایی و بی اعتمادی چهل و پنج میلیون ایرانی در ماجرای شکست خورده فیلترینگ تلگرام و عدم استقبال از پیام رسانه های داخلی شاهد بودیم)، عدم

رفع حصر و هزینه ی سنگینی که بابت آن پرداخت میشود و اعتراضات و تجمعات و مطالبات صنفی - مدنی - سیاسی و اجتماعی که اوج آن در اعتراضات دی ماه ۹۶ متجلی شده، روبرو هستیم.

در چنین اوضاع آشفته داخلی و خارجی موضع ایران در سیاست خارجی با به قدرت رسیدن ترامپ و جمهوریخواهان جنگ افروز و سوداگر اسلحه دچار چالش های جدیدی شده است. همسویی سه دولت افراطی در اسرائیل، عربستان و آمریکا ما را بر سر دوراهی ادامه چالش های هزینه زا یا توقف آن قرار داده است. چالش حکومت اسرائیل بر تمامی مناسبات ما با جهان تاثیر مستقیم یا غیرمستقیم گذاشته است و این درحالی است که این کشور عضو رسمی سازمان ملل و مورد حمایت تمامی کشورهای اتمی و ابرقدرت و دارای حق وتوی جهانی قرارداد و از سوی اکثریت کشورهای جهان و از جمله کشورهای عربی و مسلمان اعم از اتحادیه عرب، سازمان کنفرانس اسلامی و نماینده قانونی و اصلی ملت فلسطین یعنی سازمان آزادیبخش فلسطین و دولت خودگردان مورد شناسایی و رسمیت قرار گرفته و یا برخی موضع بی طرفی دارند و حتی الامکان هیچ کشوری به جز جمهوری اسلامی ایران شعار نابودی آن را سرنمی دهد و بدان باور ندارد. جمهوری اسلامی به تنهایی و فراتر و تندتر از هر

کشور و سازمان و نیرویی حتی فلسطینی ادعای نابودی یک کشور (هر چند بنیادگرای نژادپرست، ماجراجو و تروریست) مطرح کرده است که نه تنها هیچ کمکی به حل یا کم کردن آلام و دردهای مردم فلسطین نکرده، بلکه بهانه و توجیه لازم را برای رژیم اسرائیل جهت تمامیت خواهی و سرکوب فلسطینیان و تضعیف دولت خودگردان و پشت پازدن به قطعنامه های سازمان ملل فراهم کرده است. چهل سال است آرمان جمهور اسلامی محو اسرائیل و تنظیم سیاست منطقه ای اش بر این مبناست، اما شرایط جهانی و منطقه ای به نقطه ای رسیده که نظام مستقر باید تکلیف خود را این شعار و آرمان روشن کند. زیرا آمریکا، اسرائیل و ارتجاع عرب دام ومهلکه ای بزرگ برای تحمیل جنگ به ایران چیده اند. حال پرسش این است که چگونه باید از این دام ومهلکه خارج شد؟

تاکنون پالس و نشانه ای از تغییر رویکرد حاکمیت مشاهده نشده است و لذا باید تمامی توان جامعه مدنی و نیروهای ملی و وطن دوست برای طرح مطالبه ملی خروج ایران از باتلاق جنگ های نیابتی و بازگشت به میهن و گشودن نقد به شعار ایران سوز نابودی اسرائیل بسیج شوند.

دولت ایران می تواند اسرائیل را به رسمیت نشناسد و رابطه ای با این دولت نداشته باشد - اگر چه چنانچه اجماع و رای و خواست مردم مبنی بر روابط بر پایه

منافع ملی باشد می توان در آینده روابط مبتنی بر منافع ملی را نیز داشت - اما هیچ قانون شرعی، عرفی و به ویژه بین المللی (که ایران امضا کننده و ملتزم به حقوق بین الملل در روابط میان کشورها ست)، اجازه ی ادامه ی شعار و استراتژی ویرانگر منافع ملی ایران یعنی نابودی اسرائیل را نمی دهد.

گام اول را باید نیروهای مرجع ملی بردارند. ولی موانع ذهنی-سیاسی مانع جدی این کار است! شاید اکنون نتوان درباره ی به رسمیت شناختن اسرائیل توسط نظام ایران پیش بینی خوشبینانه ای کرد ولی نخستین گام مهم را نیروهای ملی و میهن دوست باید باشعار بسیج ملی برای خروج ایران از سوریه و سایر کانون های جنگی منطقه و طرح کنار گذاشتن استراتژی و شعار نابودی یک کشور رسمی عضو سازمان ملل بردارند .

باید موانع و تابوهای ذهنی-ایدئولوژیک را کنار زد، نظام و منتقدین ملی به جای تصمیم گیری و مداخله در تعیین سرنوشت فلسطینیان باید پشت سر دولت خودگردان و سازمان آزادیبخش فلسطین قرار گیرند و جلوتر از دولت قانونی فلسطین و اکثریت فلسطینیان حرکت نکنند. هر جا که سازمان آزادیبخش فلسطین صلح و مذاکره با اسرائیل را پذیرفته، حاکمیت ایران هم باید بدان گردن نهد و منتقدین ملی هم تایید کنند و گام به گام برای عملیاتی شدن قطعنامه ها همراه دولت خودگردان فلسطین پیش بروند و باتمام توان از کلیه ی تصمیمات دولت خودگردان حمایت نمایند و اگر آنان شناسایی را در قالب دو دولت پذیرفته اند حاکمیت ایران نیز در همان قالب اعلام موضع کند.

می توان از حاکمیت ایران درخواست نمود که صریحاً طی بیانیه ای اعلام کند که ما از موضع دولت خودگردان در مذاکرات صلح خاورمیانه و تشکیل دو دولت حمایت می کنیم و از حماس و جهاد اسلامی هم بخواهند به این روند بپیوندند و بیش از این هزینه تراشی و توجیه تراشی برای حزب لیکود و افراطیون اسرائیل و جمهوریخواهان آمریکا تدارک نینند. اعلام

رسمیت شناختن فرمول دو دولت فلسطینی - اسرائیلی باشد و تصمیم گیری در این امر و تشکیل دو دولت را برعهده نمایندگان مردم فلسطین بگذارند و از حاکمیت ایران بخواهند که دست از مخالفت با صلح فلسطینیان و اسرائیل و استمرار بهانه و توجیه برای ایران ستیزان اسرائیلی - آمریکایی و عربستانی بردارد و روزی نرسد که با صرف هزینه های کمرشکن و تضعیف کننده و حتی نابود کننده زیرساخت های اقتصادی و اجتماعی و هویتی ایران به نقطه ای بازگردد که سال ها پیش از آن با صرف هزینه های به مراتب کمتر می توانستی برسیم .

همه ما در مقابل ایران، منافع ملی ایرانیان و آینده فرزندان آن و تمدن ایرانی مسئولیت داریم. حاکمیت به ویژه جناح تندرو و افراطی باید باب گفتگو در این موضوع حیاتی را باز کند و یا اجازه ی گفتگو را به همه صاحب نظران بدهد و به سخن منصفانه منتقدین گوش سپارد و از لجاجت و اتهام و تهدید و منتسب کردن منتقدان به خارج از مرزها دست شوید و طبق آیه شریفه امر به معروف و نهی از منکر به همه خیر خواهان و دلسوزان اجازه ی سخن بدهد، پیش از آنکه ایرانیان بیش از این از شاخص های توسعه در کشورهای اسکاندیناوی و اروپایی یا برهه های اقتصادی در جنوب شرقی آسیا و یا کشورهای دی هشت عقب تر بمانند و سرمایه ها و منابع طبیعی و انسانی و اقتصادی به نقطه ی پایان و برگشت ناپذیر برسد و تمامیت میهن به لبه ی پرتگاه و فروپاشی فرو غلطد .

جمع بندی و سخن پایانی : چگونه از منافع ملی ایران حراست کنیم ؟

ما باید بر اساس منافع ملی خود و مبتنی بر حقوق بشر به طور شفاف از راهکار دو دولت فلسطین - اسرائیل به طور منصفانه حمایت کنیم. راهکار منطقی تقویت دولت خودگردان فلسطینی است. مسئله فلسطین بحرانی بین المللی، انسانی، اسلامی است و مختص به ایران نمی باشد و در ایران نمی توان برای سرنوشت یک ملت و

در چنین اوضاع خطرناک در داخل کشور نیز با بیکاری گسترده و تعطیلی

کارخانجات، رانت خواری و فساد سیستماتیک، مهاجرت نخبگان، خشکسالی، کم آبی و بی آبی، ریزگردها و آلودگی های مخرب، تشدید فقر و شکاف ملت - دولت، بی اعتمادی گسترده، عدم رفع حصر و اعتراضات صنفی - مدنی - سیاسی و اجتماعی که اوج آن در اعتراضات دی ماه ۹۶ متجلی شد؛ روبرو هستیم.

کشور دیگر با ابعاد بین المللی تصمیم گیری کرد. ایران و یا هر کشور دوست فلسطینیان باید بدانند که حمایت معنوی، سیاسی یا مالی در چارچوب کمک های انسان دوستانه به همان مقدار که باعث تقویت جایگاه فلسطین در جدال با اسرائیل می شود، دخالت و تصمیم گیری نیابتی و خارج از اراده فلسطینی ها می تواند باعث تضعیف و ضربه زدن به منافع آنها شده و حتی قدرت چانه زنی یا زورآزمایی آنها را در احقاق حقوقشان به مخاطره بیندازد و اجازه تشکیل دولت مقتدر و مستقل را از آنان سلب کند .

همچنین اخلال در روند صلح فلسطینی - اسرائیلی، علاوه بر زمینه سازی برای تمامیت خواهان اسرائیلی، منافع ملی ایران را نیز (به عنوان کشوری که از نظر حامیان اسرائیل قصد ایجاد ناامنی در خاورمیانه دارد)، به خطر انداخته و باعث آسیب دیدن منافع اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و امنیتی ایران شده و ایران را زیر ضرب قرار داده و هزینه های بسیار هنگفتی بر کشور

پذیرش صلح خاورمیانه با محوریت دولت خودگردان و خواسته های به حق و قانونی و مورد حمایت بین المللی فلسطینیان از سوی نیروهای ملی، چه توسعه گرا و ملی-مذهبی، ممکن است که هزینه هایی نیز از نظر امنیتی برای این نیروها داشته باشد ، اما همیشه وقتی پای ایران و منافع ملی در میان بوده، این نیروها در عمل به تکلیف دینی و ملی خود کوتاهی نکرده اند و هزینه های آن را نیز پرداخته اند.

مرحوم بازرگان پس از فتح خرمشهر صریحاً خواستار پایان جنگ و صلح شد و امروز اگر در قید حیات بودند، به زعم نگارنده قطعاً خواهان خروج ایران از سوریه می شدند و یا زنده یاد مهندس سبحانی در این زمینه براساس دغدغه ایران دوستی اش لحظه ای در اعلام موضع خروج ایران از سوریه و تأیید خط و مشی دولت خودگردان فلسطین، درنگ نمی کرد.

نیروهای ملی و منتقد در این شرایط حساس شعارشان باید حمایت از دولت خودگردان فلسطین و به

تحمیل کرده و می کند .
افراطیون اسرائیلی به همراه حامیان تاجرپیشه خود به اندازه ی کافی انگیزه برای یاغی گری و عدم پابندی به قطعنامه های بین المللی را دارند. از این رو نباید هیچ حرکتی عامل بهانه جویی بیشتر و توجیه تراشی و مظلوم نمایی دولت اسرائیل گردد. حامیان نبرد مسلحانه و جنگ یا نابودی اسرائیل، جنگ ۳۳ روزه لبنان و اسرائیل و جنگ غزه را ارزیابی کرده و پاسخ دهند که این دو جنگ به چه نتایجی انجامید؟ آیا جز تلفات انسانی و کشته و مجروح شدن هزاران غیرنظامی بی گناه لبنانی و فلسطینی و انهدام زیرساخت های لبنان و فلسطین و در نهایت برقراری مجدد آتش بس نتیجه دیگری داشته است؟ کشتار و انهدام زیرساخت های کشورهای دیگر هدف همیشگی بنیادگرایان اسرائیلی است و این دو جنگ، اسرائیل را به هدف خود رساند. شعار محو اسرائیل بیشترین کمک را به اهداف ماجراجویانه و زیاده خواهی های اسرائیل کرده است .

مظلوم نمایی، بهانه گیری، توجیه تراشی، تضعیف موقعیت اقتصادی و سیاسی ایران در جهان، توطئه و لابی گری برای تشدید تحریم ها و اتحاد کشورها علیه منافع ایران، دریافت کمک های مالی و نظامی از همپیمانان خود، تشدید رقابت تسلیحاتی در منطقه و تاراج منابع اقتصادی کشورهای منطقه، دوام خصومت و خشونت و ناامنی میان ایران با کشورهای منطقه و جهان از جمله منافی است که اسرائیل از شعار محو و نابودی اسرائیل برده است و همچنان می برد. تغییر و تصحیح استراتژی محو یک کشور رسمی عضو سازمان ملل متحد به تمام این هزینه های تحمیل شده بر فلسطینیان و ایرانیان پایان داده و اسرائیل را در موقعیت کاملاً انفعالی قرار داده و خلع سلاح می کند. اگر چه ممکن است تاجران اسلحه در واشنگتن یا تل آویو بهانه های جدیدی برای خود بتراشند اما دیگر ایران منتهم ردیف نخست اخلال کننده در روند صلح و تشکیل دولت مستقل فلسطینی نخواهد بود و هزینه تحریم های کمرشکن نیز از دوش ملت ایران برداشته خواهد شد و اصولاً موقعیت ایران در جهان جایگاه بسیار مقتدرتر و تعیین کننده تری خواهد یافت. جایگاه یک کشور با ثبات و مقتدر در چارچوب معاهدات بین المللی و به دور از هرگونه حاشیه سازیهای مخرب و هزینه ساز .

تمامی نیروهایی که دغدغه ی ایران و منافع ملی را دارند باید توجه کنند که خواسته یا ناخواسته امنیت، عدالت، آزادی، توسعه، دموکراسی، تمامیت سرزمینی، ابرچالش هایی چون محیط زیست، خشکسالی و بی آبی و فساد سیستماتیک و مهاجرت نخبگان و تخلیه شهرهای مرزی و امراض تنفسی و هیولای بیکاری و سرمایه گذاری و حتی ورزش مملکت و آینده جوانان کشور و در نهایت آینده تمدن ایرانی به سیاست خارجی حاکمیت به ویژه مناسبات ما با اسرائیل و شعار وطن سوز نابودی اسرائیل گره خورده و حتی به گروگان آن درآمده است. روابط ما با غرب ، آمریکا ، اعراب و حتی همسایگان نیز با چالش استراتژی نابودی اسرائیل پیوند خورده است. از این رو اجماع ملی برای برون رفت از شعاری که آیت ... خمینی برای نابودی اسرائیل طرح کرده و چهاردهه هزینه های سنگین و بی نتیجه ای بر ایران و ایرانیان تحمیل کرده (همچون شعار جنگ جنگ تا پیروزی و رفع فتنه از عالم)، وظیفه ای فوری و حیاتی است. تا بیش از این دیر نشده دلسوزان وطن گامی فرا پیش نهند.

بیانیه بیش از سیصد نفر از فعالان سیاسی و مدنی داخل و خارج از کشور از طیفهای مختلف فکری و سیاسی

انتقال سفارت آمریکا به بیت المقدس و جنایات دولت اسرائیل را محکوم می کنیم!



انتقال سفارت آمریکا به بیت المقدس و جنایات دولت اسرائیل را محکوم می کنیم!

در امتداد مجموعه تصمیمات یکجانبه و حیرت آور دونالد ترامپ، سفارت آمریکا به بیت المقدس (اورشلیم) منتقل شد. اعلام این شهر به عنوان پایتخت اسرائیل در تضاد با قطعنامه‌های متعدد سازمان ملل متحد، تعهدات دولت آمریکا و افکار عمومی جهانی قرار دارد. این گردنکشی در برابر مصوبات نهادهای بین‌المللی که مصادف با «روز نکبت» بود با اعتراض مردم مظلوم فلسطین مواجه شد. دولت اسرائیل در این روز ۵۸ فلسطینی را که به این زورگویی آشکار اعتراض داشتند با بی‌رحمی تمام به قتل رساند و بیش از ۲۷۵۰ نفر را مجروح کرد که ۷۷۰ تن از آن‌ها مستقیماً مورد اصابت گلوله قرار گرفته‌اند.

مردم جان به لب رسیده فلسطین که احساس می‌کنند مدت‌هاست سرنوشت و حقوق اولیه پایمال شده‌شان به علت جنگ‌های نیابتی به حاشیه رانده شده، بار دیگر به صحنه آمدند تا یادآور ظلم دیرینی باشند که بر آنان اعمال شده است. این حق خواهی اما، از سوی دولت متجاوز نتانیاهو با پشتیبانی دولت ترامپ به خاک و خون کشیده شد.

ما امضاکنندگان این بیانیه از گرایش‌های مختلف فکری و سیاسی مراتب انزجار خود را از تصمیم غیرقانونی و تجاوزگرانه دونالد ترامپ و جنایت دولت اسرائیل اعلام می‌داریم و از جامعه بین‌المللی می‌خواهیم دولت اسرائیل را وادار کنند که به مذاکره برای صلح تن داده و به قطعنامه‌های سازمان ملل گردن نهد.

امضاکنندگان

ابوالفضل فتحی‌زاده - ابوالفضل قدیانی - اتابک فتح‌الله‌زاده - احد واحدی - احسان رضائی - احمد باقری - احمد حمیدزاده - احمد زمانیان - احمد علوی - احمد فرهادی - احمد مقصدولو - احمد منتظری - احمد نجاتی - احمد هادوی - آرمان امیری - اژدر بهنام - اسفندیار شهرکی - اسماعیل ختائی - اسماعیل زرگریان - اشرف میرهاشمی - الهه مجردی - اللهوردی عظیمی - اصغر شکبیا - اقدس

کشوری - اکبر سوری - اکبر سیف - امیر اعتدالی - امیر بهبودی - امیر خرم - امیر طیرانی - امیرفرشاد ابراهیمی - بابک امیر خسروی - بنان فخرالدینی - بشری ضیایی - مجد - بهار مرادی - بهاره هدایت - بهرام عباسی - بهروز بیات - بهروز جهانزاد - بهروز خسروی - بهروز خلیق - بهروز فدائی - بهروز قاسمی (نارمکی) - بهزاد حق پناه - بهزاد کریمی - بهمن آمویی - بهمن رضاخانی - بهنار کیانی

- بیژن اقدسی - بیژن پیرزاده - بیژن گل افرا - پروانه آل‌بویه - پرویز حسن‌پور - پروین فهیمی (اعرابی) - پروین کهزادی - پروین ملک - پروین همتی - پیمان عارف - توران همتی - تورج ابودرخانی - جعفر تقوی - جعفر حسین‌زاده - جلال جلالی‌زاده - جلال سرفراز - جعفر راستگو - جلال کیایی - جمیله کدیور - جواد سلیمانی - حجت نارنجی - حسن پورعظیم - حسن جعفری - حسن زهتاب - حسن فرشتیان - حسن گلشاهی - حسن نایب هاشم - حسن یوسفی اشکوری - حسین ابادری - حسین پورجانکی - حسین رفیعی - حسین خرم - حسین سازور - حسین کربلایی - حسین کروی - حسین مجاهد - حسین مدنی - حمید احرار - حمید احمدزاده - حمید آصفی - حمید آقائی - حمید زنگنه - حمید شیرازی - حمید عمرانی - حمید کوثری - حمیدرضا جلابی‌پور - حمیدرضا رسولیان - حمیدرضا عبدیان - حیدر مجتهد موسوی - خاطره کلپیر - خالد توکلی - داریوش پارسا - داریوش وثوقی - داریوش یوسفی - داود علیمحمدی - داود نوائیان - درخشنده تیموریان - دنا بابا احمدی - دنیا غفار زاده - راحله طارانی - رائد ضیایی - مجد - رحیم قیومی - رسول تیهوئیان - رضا حاجی - رضا درخشان - رضا ریسی طوسی - رضا شیرازی - رضا علوی - رضا علیجانی - رضا

کاکازاده - رضا کاویانی - رضا گودرزی - رضا مسموعی - زهرا ربانی املشی - زهره تنکابنی - زینب محوی - ژیلایا بنی یعقوب - ژیلایا سیاسی - ساسان سلیمانی - سپیده کلانتریان - سرور فارق - سروش دباغ - سعید احمدیان - سعید رضایی - سعید صادقیانی - سعید مدنی - سعید نعیمی - سکینه حبیبی - سهیل کشاورز - سهیلا شارق - سهیلا شغفی - سونیا اندیش - سیامک آرام - سیامک سلطانی - سیامک فرید - سیامک کلهر - سیاوش قائنی - سید جمال الدین سیدزاده - سید حسن موسوی‌نژاد - سید عبدالمجید الهامی - سید محمد صحفی - سیدرضا سیدزاده - سیدصابر ابطحی - سیروس کسرائیان - سیروس مددی - شهرام فداکار - صابر گل‌عنبری - صادق احمدی - صادق کار - صدیقه وسمقی - ضیاء نبوی - عبدالله حسینی - عبدالله مرادی - عزیز کرملو - عثمان ضیایی - مجد - عطا هودشتیان - عظیم حسن‌زاده - علی اشرف سلطانی آذر - علی افشاری - علی پناهپور - علی پورنقوی - علی تیموری - علی حاجی قاسمی - علی سلطانی - علی شاکری - علی صمد - علی طهماسبی - علی فروزنده - علی فرید یحیایی - علی کشتگر - علی کلائی - علی مزروعی - علی مهدوی - علی نقی‌پور - علی یکتا - علی تقی پوررینه - علیرضا رجایی - عیسی سحرخیز - غلامحسین کرباسچی -

آستانه ۲۱

(تازه‌های ادبیات فارسی)

شمعانه اصفهانی



در این شماره به معرفی یک ترجمه و پنج تالیف در بازار ادبیات ایران می‌پردازیم:

حرمسرای قذافی - آنیک کوژان، نویسنده فرانسوی و خبرنگار ارشد روزنامه لوموند - ترجمه بیژن اشتری

“من فکر می‌کنم که نسل جوان کشورمان نیاز دارد که با تاریخ جهان به صورت جدی‌تری آشنا شود و مقوله دیکتاتوری هم مقوله‌ای است که در سطح جهان و منطقه و حتا برخی حیطه‌های زندگی خودمان هم با آن روبه رو هستیم. این ضرورت را دیدم تا جامعه استبدادی و تاریخ کمونیسم را بهتر بشناسانم. به نظر من انقلاب کمونیستی شوروی در جامعه ما به خصوص قشر روشنفکر تاثیر زیادی گذاشت و در نسل‌های متمادی، روشنفکرهای ایرانی تحت تاثیر اندیشه‌های مارکسیستی و کمونیستی بودند. بسیاری از آن‌ها برداشت درستی از اندیشه‌های چپ و کمونیستی نداشتند، متون و ترجمه‌هایی که در اختیارشان بوده است درست نبوده. چیزی تحت عنوان کمونیسم در ذهن‌شان بوده و بر همان اساس بنیان‌های فکری و ایدئولوژیک ساخته‌اند. حتا متفکرهای مذهبی ما هم نظیر دکتر شریعتی تحت تاثیر این اندیشه‌ها بوده‌اند. من احساس می‌کنم که این تاریخ باید بازخوانی بشود و ما باید لنین، تروتسکی، استالین را درست بشناسیم و من سعی دارم به نوبه خودم نسل این آدم‌ها و کمونیسم و مارکسیسم واقعی را به نسل جوان کشورم بشناسانم و در حقیقت هدفم این است که از بت‌های اسطوره‌ای چپ، اسطوره شکنی کنم.”

نقل قولی از مصاحبه‌ی اخیر مترجم “حرمسرای قذافی” بیژن اشتری مترجم نام‌آشنای کتابهای تاریخی و شخصیت‌های خاص مانند چگوارا، تروتسکی، لنین، استالین، بوخارین، انور خوجه (که به کتاب‌های سرخ معروف هستند). کتاب “حرمسرای قذافی” که به تازگی توسط نشر ثالث به بازار آمده را مثل همیشه روان و جذاب ترجمه کرده است. کتاب “حرمسرای قذافی” نمره‌ی تحقیقات آنیک کوژان در دو سال بعد از سقوط دیکتاتور لیبی

است و برنده‌ی چندین جایزه از نهادهای بین‌المللی روزنامه‌نگاری شده است. کتاب “حرمسرای قذافی” شامل دو فصل است، در فصل اول نویسنده از یک راز مخوف و وحشتناک زندگی دیکتاتور لیبی توسط دختری قربانی به نام ثریا پرده برمی‌دارد و در فصل دوم مجموعه‌ی تحقیقات خودش را مبنی بر صحت اطلاعات فصل یک ارائه می‌کند.

کتاب “حرمسرای قذافی” به وجهی خاص از زندگی این دیکتاتور بزرگ می‌پردازد. قذافی کاراکتری اهل نمایش و شومن که ۴۲ سال حاکم لیبی و دیکتاتور قدرتمند بوده است. مردی که همیشه به دفاع خود از زنان و حقوق آنها در جهان عرب و آفریقا افتخار می‌کرده. شخصیت اصلی این کتاب قربانی تجاوز جنسی است که شجاعت به خرج داده و از ظلمی که به او رفته سخن گفته است. کتاب اینگونه آغاز می‌شود: “ابتدا بگویم که ثریا وجود دارد. ثریا و چشمان سیاهش، دهان محزونش و خنده‌های بلند و پرسرو صدایش. ثریا که به سرعت برق از خنده به گریه می‌رود و از عطوفت به عناد. ثریا و رازش، حزن و اندوهش، طغیانش. ثریا و قصه‌ی مبهوت کننده‌اش درباره‌ی دختر کوچولوی شاد و خندانی که به چنگ یک دیو افتاد. ثریا دلیل شکل‌گیری این کتاب است.”

ثریا دختر جوانی ۲۲ ساله، هنگامی که ۱۵ ساله بود از طرف مدرسه برای تقدیم دسته گل و خوش آمد گویی به قذافی در بازدید او از مدرسه انتخاب می‌شود. در روز بعد این دختر توسط نیروهای وابسته به قذافی ربوده می‌شود و پس از مدتی اقامت در باب العزیز محل استقرار قذافی و ضرب و شتم و تجاوز جنسی به یکی از محافظان دیکتاتور تبدیل می‌شود. ثریا می‌گوید: “قذافی لخت مادرزاد بر روی تحت

دراز کشیده بود و سعی در تجاوز به من داشت. زمانی که با او مجادله کردم مرا برای تنبیه به دست رئیس حرمسرای خود سپرد. او دست مرا گرفت و مرا بر روی صندلی نشانده... جرات نگاه کردن در چشمانش را نداشت. او به من گفت: نترس من پدر، برادر و معشوقه تو هستم. من نقش تمامی این افراد را برای تو ایفا خواهم کرد. تو باید برای همیشه در کنار من بوده و با من زندگی کنی.”

این کتاب با اینکه زندگی‌نامه‌ی قذافی نیست اما دریچه‌ای به حریم شخصی این دیکتاتور باز می‌کند. کتاب، اثر تلخ و کابوس‌واری است اما جذاب. در عین حال می‌شود فهمید چگونه حاکمی از تجاوز جنسی به عنوان ابزاری برای اعمال حکومت و تداوم قدرت استفاده می‌کند و این چیز بسیار ترسناکی است. تجاوز جنسی به خودی خود امر مخوفی است اما اینکه به یک سلاح سیاسی تبدیل شود، موردی است که در این کتاب برای اولین بار مطرح شده است.

در قسمتی از کتاب می‌خوانیم: “فقط چند روز طول کشید تا با انبوهی از زنان و مردان لیبیایی دیدار و گفتگو کنم و سرانجام پی ببرم که نقش زنان در موفقیت انقلاب لیبی نه تنها مهم که حیاتی بوده است. مردی که از رهبران انقلابیون بود به من گفت که زنان “اسلحه‌ی مخفی انقلاب” بودند.” در فصل دوم کتاب متوجه می‌شویم نویسنده

کمتر کسی هست که پرویز دوائی را با نقدهای سینمایی‌اش که گاه به نوشته‌های ادبی نزدیک می‌شد، نشناسد. پرویز دوائی فارغ التحصیل دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران در رشته‌ی زبان انگلیسی است. مترجم مقالات مختلف سینمایی که در دهه‌ی پنجاه به عنوان منتقد فیلم شهرت پیدا کرد.

او آخرین مقاله‌اش را در ایران در سال ۱۳۵۳ در مجله‌ی سپید و سیاه با عنوان «خداحافظ رفقا» نوشت و برای یک دوره‌ی آموزشی به چکسلواکی رفت و ساکن پراگ شد. حالا او سالهاست که ترک وطن کرده، از همان زمان با نوشته‌ی «خداحافظ رفقا» نقطه‌ی پایان بر دوران سینمایی‌نویسی خود گذاشت؛ اما برای کسی که این طور پرشور و عاشقانه می‌نوشت دست شستن از قلم دشوار بود. هوشنگ گلمکانی معتقد است که نسل گذشته او را با نقدهای

۱۳۶۰ کرمانشاه که در پایان زمستان ۹۶ کتاب «امان‌نامه‌ی شب»‌اش را به بازار داد.

«امان‌نامه‌ی شب» در اولین داستان در اولین پاراگراف تکلیف را روشن می‌کند که اردلانی برای تفنن نمی‌نویسد. گامی فراتر برداشته و از زندگی شهری از دهه‌ی امروز و دیروز به سالهای دهه‌ی چهل رفته و آنقدر خوب از پس زبان آن دهه برآمده که گاهی فکر می‌کنی کتابی از نسل ساعدی‌ها را دست گرفته‌ای.

«امان‌نامه‌ی شب» شامل هفت داستان است. داستان‌هایی مربوط به چند دهه‌ی قبل. از شگفتی‌های هر داستان شروع خوب‌شان است که خواننده را ترغیب به خواندن و ادامه می‌کند.

مثلا داستان اول «اندوه اسماعیل» اینگونه شروع می‌شود: «آقا اسماعیل وسط کویر اسباب بازی فروشی باز کرد. شاید دیوانه شده بود، شاید مجنون مادرزاد

تحقیقات میدانی زیادی انجام داده و با قربانیان قذافی مصاحبه کرده است. نویسنده در این کتاب سوء استفاده جنسی قذافی و قربانی شدن صدها نفر از زنان لیبی، آفریقا و اروپا را به دست او به تصویر کشیده است. زنانی که با نویسنده‌ی کتاب ملاقات کرده‌اند همگی از آسیب‌ها و مشکلات روحی رنج می‌بردند. قذافی هر زنی را که دوست داشته و میلش می‌کشیده انتخاب و به محل اقامتش منتقل می‌کرده است.

بخش دیگری از زنان مورد پسندش، ترانه خوانان شرقی، مدل‌های لباس و همسران سران کشورهای همسایه بودند که در هنگام سفر به لیبی با کیف‌های پر از دلار مواجه می‌شدند.

یکی از محافظان زن قذافی ماموریت داشت تا با عکسبرداری از زنان زیبارو در زندان، آنها را برای انتخاب به قذافی ارائه کند. آرایشگاه‌های زنانه و تالارهای عروسی هم مکان‌های مورد علاقه‌ش بودند. محافظان زن قذافی همیشه و به صورت متوالی از این مکان‌ها بازدید می‌کردند تا طعمه‌های دیکتاتور بزرگ را شکار کنند. برخی از دختران لیبی گفته بودند که از حضور در برخی از جشن‌های عروسی در هتل‌های بزرگ پایتخت پرهیز می‌کردند تا قربانی قذافی نشوند. تعدادی از پدران هم مانع از حضور دختران خود در هر جشن یا دیدارهای گروهی یا نمایش مد می‌شدند زیرا آنها می‌ترسیدند سرنوشت دخترانشان به باب الغریزه برسد که در این صورت نمی‌توانستند هیچ کاری برای دخترانشان انجام دهند. ثریا بعد از مرگ قذافی آزاد شد اما آغوش گرمی نه در خانواده و نه در جامعه منتظرش نبود. زیرا همه به چشم یک ننگ به او نگاه می‌کردند که آلوده کننده‌ی خواهر و برادران و همه اطرافیانش است. موقعی که نویسنده از پدرش پرسیده که قصد شکایت از قذافی را ندارد گفته: «از که باید شکایت کنم؟ موقعی که شما در جهنم هستید چگونه می‌توانید شیطان را متهم کنید؟ حتی در خیالتان هم نمی‌توانید این کار را بکنید.»

ثریا دوست دارد در لیبی جدید زندگی‌ای برای خودش بسازد، اما آیا چنین چیزی امکان دارد؟ ثریا، هدی، لیل، خدیجه و بقیه‌ی زنهای لیبیایی کتاب را خوانده‌اند و خواندن کتاب موجب تسلی خاطر آن‌ها شده است. آنها سهم بزرگی داشته‌اند در پرتوافکنی بر حقایق مرتبط با مردی که شکنجه‌گراشان بود. این سهم بزرگ آنها در انقلاب علیه قذافی بود. قطعاً زنان چه در لیبی چه در هر جایی از دنیا حتی ایران هنوز چیزهای بسیار زیادی برای ارائه به کشورشان دارند، کشورهایی که رویای الحاق به جهان آزاد را دارند.

امان‌نامه‌ی شب - محمد علی اردلانی

«طوفان شن، طوفان فراموشی‌ست. هر چه بود را نابود می‌کند و هیچ اثری نمی‌گذارد. آدم‌ها را. شترها را. کجاوها را. حتا به خارهای بیابان هم رحم نمی‌کند. آن‌ها را بالا می‌برد، می‌برد و می‌برد و می‌چرخاند و دست آخر گوشه‌ای بر زمین می‌کوبد، و یکه‌وتنها رها می‌کند، اما چاه را هیچ کجا نمی‌برد، او را فراموش می‌کند. آن قدر شن داخلش می‌ریزد تا چاه نامش را هم از یاد ببرد. فراموش شدن عین مُردن است، مرگی که با مرور خاطرات مکرر می‌شود.»

این روزها که کتاب‌ها مثل قارچ سر از نرها در می‌آورند و نویسندگی مد این روزهای جوانان شده، پیدا کردن کتاب اولی خوب، کاری بس دشوار است. اما کم هم نیستند از جمله محمد علی اردلانی متولد

بیژن اشتری مترجم نام‌آشنای کتابهای تاریخی و شخصیت‌های خاص مانند

چگوارا، تروتسکی، لنین، استالین، بوخارین، انور خوجه (که به کتاب‌های سرخ معروف هستند)، کتاب «حرمسرای قذافی» که به تازگی توسط نشر ثالث به بازار آمده را هم مثل همیشه روان و جذاب ترجمه کرده است. نویسنده تحقیقات میدانی زیادی انجام داده و با قربانیان قذافی مصاحبه کرده است. نویسنده در این کتاب سوء استفاده جنسی قذافی و قربانی شدن صدها نفر از زنان لیبی، آفریقا و اروپا را به دست او به تصویر کشیده است.

سینمایی‌اش می‌شناسد و نسل امروز با داستان‌هایش. از آن زمان، دوائی به داستان نویسی پرداخت و البته در این داستان‌ها بسیار از تجربیات خود به خصوص در ارتباط با سینما استفاده کرده‌است و همین امر باعث شده آثار او بسیار جذاب و نوستالژیک باشند. یکی از جذابیت‌های آثار دوائی، نثر منحصر به فرد اوست که در عین سادگی، زیبا و هوش‌رباست و از یک نوع شاعرانگی برخوردار است. حال می‌خواهد نوشته‌های سینمایی باشد یا خاطره. جمشید ارجمند او را شاعری می‌داند که در قالب شعر فارسی شعر نمی‌گوید.

در قسمتی از کتاب می‌خوانیم: «پا دیم و پاشنه بر پهلوی مرکب راهوار کوبیدیم و مرکب راهوار پر گرفت و در خیابان‌بندی باغ سبک پا، سبکال به حرکت در آمد، و دست‌هایش، بخشنده مهربان، روی شانه‌هایم بود و شانه‌هایم زیر دست‌هایش بالنده و توانمند، سبک بر گذرگاه‌ها تاخیم و وقتی که به آن دروازه گل‌آرا رسیدیم، در گذر از زیر طاقی گل‌های سرخ، سه چرخه از کف زمین پر گرفت و این را، این حس را آن آقا (مولوی) هم بهش رسیده بود که گفت: «عشق است در آسمان پریدن...» و واقعا معنی «عشق» مگر چیز دیگری هم هست بجز جان آدمی را از خاک باز خریدن و مثل پری پرواز دادن؟ بر جاده مصفا‌ی درخت‌آزین، می‌رفتیم و یک بزغاله کوچک سفید پابه پا با ما می‌دوید، بزغاله ملوس با نمکی که به گردن‌اش با روبان قرمز زنگوله‌ای داشت و همراه ما و یا یک کمی عقب‌تر از ماها می‌دوید و آجر فروش گذرگاه زیر سم‌های کوچک‌اش، تق‌تق، صدا می‌داد و آواز زنگوله‌اش ما را همراهی می‌کرد و این صداها، زنگ سه‌چرخه‌ها و تق‌تق سم‌های ظریف این بزغاله سفیدبرفی ما را، عزیز دیرین، یک عمر است که

بود، شاید از سر بیکاری و خوش‌خوشان این چنین کاری کرده بود. یا شاید انتخاب دیگری نداشت.» هر قدم که با داستان‌ها جلو می‌رویم زبان شاعرانه و تشبیهات کمتر دیده شده‌ای از نویسنده می‌خوانیم که خالی از لطف نیست. مثلا در داستان «اندوه اسماعیل» می‌خوانیم: «اسماعیل بعد از هر بار بالا آمدن و خالی کردن دلو، رنگ به چهره نداشت. خاک بر گلویش چنگ می‌انداخت و نفسش تنگ می‌شد. دانه‌های شن تقاص تنهایی‌شان را از اسماعیل می‌گرفتند، هر بار که بالا می‌آمد، انگار تکه‌ای کویر از چاه بیرون آمده.»

یا در داستان «این قطره‌ها که می‌بَرَدَم...» می‌خوانیم: «قدر این قطره‌های برف آب شده از سقف‌مان که چکه چکه می‌بارد، آشناست. دیده بودم اشک را اما زلال‌تر بود. این قطره‌ها عرق‌های پیشانی سقف است. آن تَرک‌ها جای تیشه است. فرهاد سقف ماست و لیلی کف ما. هرگز به هم نرسیدن این نارستگان. لیلی از سرما می‌لرزد. آخدا زلزله بیاد بلکم این دو تا عاشق برسن به هم.»

علی اردلانی در نخستین اثرش توانسته با زبانی خوب، خواننده را همراه قصه کند به سالهایی دوری ببرد که لای تمدن مجازی این روزها گم شده است.

روزی تو خواهی آمد (نامه‌هایی از پراگ) - پرویز دوائی

«شاید هم من دارم این چیزها را درست می‌کنم، مرمت می‌کنم. این‌ها را دارم شاید برای خودم می‌سازم. چاره‌ی دیگری ندارم. چیز دیگری برایم نمانده به جز آراستن و مرمت کردن یادها، آرزو و رویاهایم. یک سیاره بسیار بسیار ناچیز گم شده در کائنات، شبیه به - شاید- مال آن آقا روباهه در آن قصه معروف...»

همچنان در میان عربده‌های نفس‌کش‌طلب‌های روزگار دارد همراهی می‌کند...

«روزی تو خواهی آمد» سومین کتاب از سری «نامه‌هایی از پراگ» به قلم پرویز دوائی است، که پیش‌تر دو کتاب «درخت ارغوان» و «به‌خاطر باران» از همین مجموعه منتشر شده بود.

نوشته‌های او اغلب حال و هوای شخصی از جنس دغدغه، دل‌مشغولی و دل‌نامه دارند که می‌تواند خاطره‌ای روایی و داستان‌گونه یا نامه باشد. او در این نوشته‌ها از حال و روز خود در غربت گفته، به رخدادهای فرهنگی و تاریخی آن سرزمین پرداخته و با هر نگاهی به جسمی، مکانی یا حس عطر گلی در پراگ او به خاطره‌ای به تهران وصل می‌شود و از دوستانش یاد می‌کند و به روایت خاطرات دور و نزدیک می‌پردازد و بنابراین عطر و بوی تهران قدیم را در لابه‌لای این نوشته‌ها می‌توان استشمام کرد، نوستالژی روزهای رنگین گذشته را.

دوائی خود در توضیح این نامه‌ها نوشته است: «... این‌ها یک سری نامه‌هایی بوده به دوستان که در این جا البته بعد از «پاکسازی» های ضروری و الزامی (!) چاپ شده‌اند. بقیه مطالب هم، مثل همان نامه‌ها، در کنار ابراز ارادت به لطف و پاسخ به دوستان، در واقع به قول آن آقا «تفکرات تنهایی» و گفت و گوهایی ست با خویشتن خویش در گذرگاه‌های این شهر در تلاش برای آوردن و شرکت دادن یاران غایب عزیز در کنار خود».

در قسمتی از کتاب می‌خوانیم: «دسته گلی در دست دارد که لابد به مجلس جشن و سروری می‌رفتند (خدا کند). گاهی بر می‌گردد و با اطرافیان صحبت می‌کند، و گاهی هم، جوری که به دلش برات شده باشد، رو به این سو بر می‌گرداند که بنده ایستاده است، قطعا نه برای دیدن بنده (بنده که دیگر دیدن ندارد) به این سو رو بر می‌گرداند گاهی و ما هم به عنایت آسمان در این نگاه شاید شامل می‌شویم که دلمان، مثل رویه رو شدن با نورهای رنگی گرداگرد چرخ فلک‌ها، مثل باز کردن پنجره اتاق بیلاق به روی سپیده سحر، باز می‌شد و یک لبخند باوری می‌آمد و بر صورت ما می‌نشست از آن یادهای عزیز، و جوان بودم و پاکیزه بودم که به او نگاه می‌کردم، در خور

خوانندگانی از طیف‌های مختلف را جذب خود کند، اما با این حال مخاطب آثار او، مخاطب عام نیست، مخاطبی است که از یک دانش‌نسی از فرهنگ، سینما، تاریخ و ادبیات برخوردار باشد؛ از این منظر اگر شناخت از خود نویسنده بیشتر باشد؛ جذابیت این آثار نیز بیشتر می‌شود. پس چه خوب که کمی به این بهانه دوائی را بشناسیم.

مرد ناتمام - جواد پویان

«دنیای زندگی من و نوجوان‌هایی مثل ما و نه شکیب، از میدان منیریه شروع می‌شد و به سینما بولوار الیزابت ختم می‌شد. شلوار پاچه گشاد می‌پوشیدیم کلی با سلمانی‌مان جر و بحث می‌کردیم. مدرسه که تعطیل می‌شد، از زیر درخت‌ها و جوی پهن پر آب پیاده‌رو خیابان پهلوی سلاله سلاله تا سه راه شاه و چهارراه امیراکرم، دخترها را ورنانداز می‌کردیم، تیکه‌های می‌گفتیم، لطفی‌های می‌گفتیم و قدم می‌زدیم».

جواد پویان متولد ۱۳۳۵ نیشابور، مهندسی برق را از دانشگاه فردوسی مشهد گرفت و در فاصله‌ی سال‌های ۵۵ تا ۵۸ در امریکا ادامه تحصیل داد و هم‌اکنون به عنوان مهندس و طراح مشغول کار است. کار نوشتن را با کلاس های قصه‌نویسی در آتلیه کسری و در کلاس درس گلشیری و در کنار دوستان آن دوره مانند آبکناریان، محمد تقوی، حسین سنابور، مهکامه رحیم زاده، حمید نجفی، انوشه منادی و چند تن دیگر شروع کرد. محصل کارش بیست و یک‌قره کوتاه است که در مجله آدینه چاپ شده و داستان «سپیدار و باد» برنده چهارمین دوره ادبی هدایت شده است. از دیگر آثارش «شب جمعه ایرانی»، «فراموشی»، «کلت کمبری»، «شهریار مالکان»، «باد، باد خرداد» و «مرد ناتمام». پویان در داستان‌هایش به دغدغه‌های نسل جوان دوران انقلاب و زندگی اجتماعی ایرانیان در چهل سال گذشته و تحت تاثیر انقلاب و وقایع قبل و بعد از آن می‌پردازد.

«فراموشی» نخستین رمان جواد پویان است که داستان پناهندگی و مهاجرت است. جوانی به اسم فرید در ایستگاه مرکزی شهر مالمو، دچار فراموشی مقطعی می‌شود، پلیس که به او مشکوک شده از او بازجویی می‌کند و شب را در زندان قرارگاه پلیس

این روزها که کتاب‌ها مثل قارچ سر از نشرها در می‌آورند و نویسندگی

مد این روزهای جوانان شده، پیدا کردن کتاب اولی خوب، کاری بس دشوار است. اما کم هم نیستند از جمله محمد علی اردلانی متولد ۱۳۶۰ کرمانشاه که در پایان زمستان ۹۶ کتاب «امان‌نامه‌ی شب» اش را به بازار داد. علی اردلانی در نخستین اثرش توانسته با زبانی خوب، خواننده را همراه قصه کند به سالهایی دوری ببرد که لای تمدن مجازی این روزها گم شده است.

راه‌آهن مالمو سر می‌کند. صبح در مرز دریایی سوئد و دانمارک تحویل پلیس دانمارک داده می‌شود و... «مرد ناتمام» رمان دیگری از این نویسنده است که بسیار خواندنی، جذاب و پرکشش دوباره با تم مهاجرت است.

راوی کتاب «مرد ناتمام» استاد دانشگاه است و تاریخ معاصر ایران را در دانشگاه کپنهاگ تدریس می‌کند. در زمان حال زندگی آرام و بی دغدغه‌ای را می‌گذراند. پس از ۱۰ سال برادر و خواهرها به خاطر انحصار وراثت از راوی می‌خواهند تا به ایران بیاید.

برای راوی خبر مرگ شکیب دوست دوران جوانی‌اش انگیزه بیشتر ایجاد می‌کند برود ببیند ایران چه خبر است. پیش از حرکت، خواننده با راوی و مهندس شکیب آشنا می‌شود. این بخش تا رسیدن به ایران در ۱۴ فصل روایت می‌شود. زمان حال موقعیت‌های مختلف راوی‌ست که راه می‌افتد و به فرودگاه می‌رسد و جایی می‌نشیند و در لابه‌لای زمان حال، به زمان گذشته برمی‌گردد و روایت پیش می‌رود.

در پشت جلد رمان اینگونه نوشته که: «اگر چه سعی راوی همواره بر این بوده است که کارش (تدریس تاریخ) و خود تاریخ را محدود کند به آنچه که در محدوده یک کتاب می‌گنجد و حساب زندگی شخصی گذشته خود و اطرافیانش را از تاریخ و به‌طور مشخص از تاریخ نیم‌قرن گذشته جدا کند و نه به عنوان استادیار تاریخ بلکه با یافته‌های یک شعور متوسط، خوب می‌داند که زندگی شخصی، خصوصی، رنج‌ها و شادی‌های ما آدم‌ها در تنها جایی که ذکر نمی‌شود تاریخ است، ولی باز هم ذهن راوی به دنبال طنبایی است که زندگی روزمره آدم‌ها را به کلیاتی چون سیاست و تاریخ گره می‌زند... مرگ دوست دوران کودکی و نوجوانی و جوانی، نزدیک‌تر از برادرش... راوی را و می‌دارد تا در یادآوری خاطرات او وجهی از هویت جمعی ما را شکل بدهد که در طول پنجاه سال گذشته تا کنون پرچمدار کلیه تحولات سیاسی اجتماعی و حتی فرهنگی و اقتصادی این جغرافیا بوده است...» خاطراتی از تهران قدیم، عشق جوانی، زندگی سیاسی و چریکی و نهایت فرار و پناهندگی و شروع زندگی در دانمارک.

هر دو رمان جواد پویان رنگ مهاجرت دارند که در این‌باره نویسنده در مصاحبه‌ای گفته: «برای من، نفس مهاجرت مهم نیست. مهاجرت مثل ماندن، مثل دست و پنجه نرم کردن با مشکلات، شکل دیگری از زندگی است. تاریخ و جغرافیا چیزی را در انسان تغییر نمی‌دهد به این دلیل که تاریخ، پر از تغییر در جغرافیا بوده است. مهاجرت‌های متعددی در طول تاریخ اتفاق افتاده به دلیل جنگ یا به دلایل کودتا و... اصلا تاریخ بشریت با مهاجرت عجین است. مهاجرت بستری است که من در آن بستر بهتر می‌توانم حرف‌هایم را بزنم. به این دلیل که می‌توانم تنوعی در قصه‌ی رمان ایجاد کنم و این شوق را در خواننده برانگیزم که به دنبال من بیاید تا حرف‌هایم را گوش کند. از این مکان مألوف به مکان دیگری بیاید، آدم‌های دیگر و جاهای دیگر را ببیند و در قبال این همگامی حرف‌هایم را به او بزنم. مهاجرت برای من موقعیت داستانی مناسبی فراهم می‌کند تا بنویسمش».

رمان «مرد ناتمام» بر بستر تاریخ، پیش می‌رود و دهه‌ی ۵۰ و ۶۰ را به زمان حال که تقریباً سه دهه بعد است پیوند می‌زند، بسیاری از وقایع‌اش برای خواننده‌ی امروز که آن دوران را فقط از روی کتاب‌ها خوانده یا چیزهایی شنیده است، اطلاعات مفیدی دارد. رمان قصه‌ی جوانان مبارزی است که ناخواسته ترک وطن کردند و ناتمام ماندند.

شورآب - کیوان ارزاقی

«می‌گفت خوش به حال بازیگر جماعت، چون قبل از اینکه بمیرد، چندین بار در قالب نقش‌ها و در فصل‌ها و روی سن‌های مختلف می‌میرد و دوباره زنده می‌شود. بارها گفته بود خوش به حال هنرپیشه‌های تئاتر و سینما که وقت و بی وقت مردن را تمرین می‌کنند و هر بار با تشویق تماشاچیان می‌فهمند در کدام نقش بهتر مرده‌اند. مرگ در اردیبهشت با بوی

برازندگی تابناک او که هر بار که رو به این سو بر می‌گرداند، دستی که قلب مرا در مشت داشت، فشار کوچکی به آن می‌داد. قلبی که حضورش را هزار سال می‌شد که زیر پوست و جامه کهنه‌ام از یاد برده بودم... آمد به یادم که ... یادم آمد از دورانی که آدم تشنه دوست داشتن بود، و دنبال بهانه‌ای می‌گشت، محوری و درخت پُر گلی، چشمان عسلی رنگی را جست و جو می‌کرد که مهر خودش را بر آن نثار کند».

شاید سادگی و دلپذیر بودن نثر دوائی بتواند

شوراب خوانی، یعنی لذت مسیر، منتظر پایان قصه نباشی، فقط پیاده در قصه راه بیفتی و لذت ببری، موقع خواندن شوراب مراقب باشی چای یا قهوه‌تان سرد نشود.

در سوگ و عشق یاران - شاهرخ مسکوب
 «گاه رفتگان سال‌های مرده زنده‌تر از زندگان می‌نمایند.»

شاهرخ مسکوب متولد ۱۳۰۲ بابل. نویسنده، پژوهشگر، مترجم و شاهنامه‌پژوه، صاحب سبک و نثر کمتر دیده شده. دوره‌ی ابتدایی را در تهران و در مدرسه‌ی علمیه پشت مسجد سپهسالار گذراند. از همان زمان خواندن رمان و آثار ادبی را شروع کرد. پس از پایان تحصیلات دبیرستان در سال ۱۳۲۴ در اصفهان، مجدداً به تهران رفت و در رشته‌ی حقوق دانشگاه تهران مشغول به تحصیل شد. در همان سال‌ها به روزنامه‌ی «قیام ایران» رفت و به تفسیر اخبار خارجی پرداخت که این اولین کار نویسندگی او بود. علاوه بر این، مسکوب در آن سالها زبان فرانسه را آموخت زیرا گرایش او به جریانات چپ و اشتیاق فراوانش برای دانستن اطلاعات روز و مطالعه‌ی مطبوعات چپ فرانسه یکی از اصلی‌ترین انگیزه‌های او بود. گرایش سیاسی او باعث شد که در فروردین ماه سال ۱۳۳۰ در آبادان دستگیر و روانه‌ی زندان شود. شاهرخ مسکوب در روزهای پس از انقلاب زمانی که فهمید نوشتن و انتشار عقایدش در ایران امکان‌پذیر نیست، ایران را ترک کرد و در مدرسه‌ی مطالعات اسلامی پاریس مشغول به کار شد. مسکوب علاوه بر آثار درخشان تحقیقی‌اش روزنوشت‌ها و جستارهایی انبوه دارد که به قول مهدی یزدانی خرم مثل خون‌اند در رگ‌های زبان فارسی.

«در سوگ و عشق یاران» پنج گنج از نوشته‌های اوست. روایت مرگ پنج دوست از دست رفته‌اش، افرادی که حلقه‌ی اتصال او به گذشته بودند و

روبه‌روی تخت خسرو به دیوار آویزان است. چند مرد به تخته پاره‌های شکسته‌ی یک کشتی آویخته و در

کمتر کسی هست که پرویز دوائی را با نقدهای سینمایی‌اش که گاه به نوشته‌های ادبی نزدیک می‌شد، شناسد. هوشنگ گل‌مکانی معتقد است که نسل گذشته او را با نقدهای سینمایی‌اش می‌شناسد و نسل امروز با داستان‌هایش. «روزی تو خواهی آمد» سومین کتاب از سری «نامه‌هایی از پراگ» به قلم پرویز دوائی است، که پیش‌تر دو کتاب «درخت ارغوان» و «به‌خاطر باران» از همین مجموعه منتشر شده بود.

میان موج‌های بلند اقیانوس سرگردان‌اند. خورشید با طیف نورهای زرد و نارنجی در دوردست‌ها در حال غروب است. مردانی که در میان موج‌های بلند اسیر شده‌اند تلاش می‌کنند رو به خورشید حرکت کنند. فضای تابلو نشان‌دهنده‌ی سرنوشت شومی است که گریبان آنها را گرفته اما گویا خالق اثر با استفاده از رنگ‌های گرم سعی کرده امید را حتی در میان هجوم امواج اقیانوس در دل‌ها زنده نگه دارد. «(صفحه‌ی ۱۰) شاید زیاد فیلم یا داستان از اتانازی دیده یا خوانده باشیم ولی کمتر نویسنده‌ای روی این موضوع بکر کار کرده که برای رسیدن به این نقطه یک حرکت در گذشته کافی است.

شورآب نگاهی دیگر به فرار مهاجرتی است آنجا که می‌گوید: «فکر کردم پیام اروپا می‌تونم قلاب بنذارم طبقه‌ی چهارم جدول مازلو سه تا یکی طبقه‌ها رو بالا برم. نمی‌دونستم آدم جهان سوم هر جا بره بدبختی و مصیبت‌هاش رو با خودش می‌بره.» (صفحه‌ی ۳۵)
 شورآب قصه‌ی آدم‌هایی است که نه به دنیای مدرن و نه به دنیای سنت‌ها تعلق دارند. «یک دلش

کیوان ارزاقی متولد ۱۳۵۱ با رمان موفق «سرزمین نوچ» به دنیای نویسندگی قدم گذاشت و در ادامه با دو رمان جذاب دیگر «زندگی منفی یک» و «بی‌نازنین» ماندگار شد و حالا چهارمین رمانش «شورآب» را در نمایشگاه کتاب ۹۷ عرضه کرد. کتابی که جذابیت‌اش به اندازه‌ی آن است که فقط چند ساعت وقت لازم است که خوانده شود.

رمان با قدرتی شروع می‌شود که نفس خواننده را حبس می‌کند و من خواننده را مجبور به خواندن چندباره از روی خط اول، پاراگراف اول می‌کند: «من، خسرو زکریا، پسر هوشنگ و ماه خاتون، چهل و هشت ساله، متولد تهران، اعتراف می‌کنم گلرخ را کشته‌ام.»

نویسنده که گویا از قدرت قصه‌گویی خود و جذابیت قصه‌اش اطمینان دارد در خط اول رمان، کل داستان را تعریف می‌کند و چنان در طول راه، خواننده را همراه قصه می‌کند که خواننده در آخر با دانستن پایان قصه، دلهره‌ی ضربه‌ی آخر رمان را همچنان همراه دارد.

شورآب قصه‌ی تنهایی، مهاجرت، عشق، دلتنگی، مرگ و رسوب خاطرات است. خسرو، ورزشکاری که پشت به خاطرات تلخ زندگی می‌کند و به آلمان می‌رود. مثل همه‌ی مهاجرها با خاطرات کوچه‌پس کوچه‌های تهران زندگی می‌کند. با پرنده‌های نزدیک و دور عشق را تجربه می‌کند. همه‌ی این‌ها تا وقتی است که سرنوشت لای کتاب قدیمی مخفی شده. اما یک دفعه با افتادن تکه‌ای از سرنوشت از لای کتاب، یکباره خاطرات رسوب کرده، مثل آتش‌فشان فوران می‌کند و ادامه‌ی داستان....

شورآب قصه‌ی من و تو و هرکسی نیست قصه‌ی خسرو مردی است که قبل از رفتن به استقبال مرگ، خط ریشش را با وسواس بیشتر از همیشه صاف می‌کند، با وسواس رنگ کرواتش را با پیراهن و کت و شلوار کوچی‌اش ست می‌کند و به استقبال مرگ می‌رود. نویسنده در طول داستان شخصیتی می‌سازد که نمی‌تواند بر عذاب وجدان، استرس، افسردگی و نگرانی‌هایش غلبه کند و در آخر محکم و استوار مرگ را انتخاب می‌کند.

«وقتی هیچ طنابی نداشته باشی تا در موقع خطر آن را بگیری و از مهلکه فرار کنی راه دیگری برایت نمی‌ماند جز سقوط به دره، مرگ.» (صفحه‌ی ۲۴۵)
 آنچه به جذابیت رمان توانسته کمک کند فضای سازی رمان است که همسو با رمان و کاملاً فکر شده است. مثلاً تابلوی نقاشی موج نهم آیوازوفسکی که روبروی تخت خسرو در اتاق خودکشی بیمارستان به دیوار است. «تابلوی نقاشی موج نهم آیوازوفسکی

پویان در داستان‌هایش به دغدغه‌های نسل جوان دوران انقلاب و زندگی اجتماعی ایرانیان در چهل سال گذشته و تحت تاثیر انقلاب و وقایع قبل و بعد از آن می‌پردازد. رمان «مرد ناتمام» بر بستر تاریخ، پیش می‌رود و دهه‌ی ۵۰ و ۶۰ به زمان حال که تقریباً سه دهه بعد است پیوند می‌زند، بسیاری از وقایع‌اش برای خواننده‌ی امروز که آن دوران را فقط از روی کتاب‌ها خوانده یا چیزهایی شنیده است، اطلاعات مفیدی دارد. رمان قصه‌ی جوانان مبارزی است که ناخواسته ترک وطن کردند و ناتمام ماندند.

بسیار تاثیر گذار در جهان مسکوب. از جمله: سهراب سپهری، هوشنگ مافی، امیرحسین جهانبگلو، محمدجعفر محبوب و اسلام کاظمیه. البته برای خواندن کتاب اهمیتی ندارد این نام‌ها را بشناسیم، مهم نگاه و زبان سر راست و پوست کنده و جهان بینی مسکوب در مقوله‌ای به نام مرگ است که سالها قبل در لندن و برای اولین بار در اردیبهشت ۹۷ توسط نشر جاوید در ایران چاپ شده است.

کتاب «در سوگ و عشق یاران» با مقدمه‌ای از حسن کامشاد اینگونه آغاز می‌شود: «شاهرخ مسکوب یکی از پراحساس‌ترین و دل‌نازک‌ترین مردمان روزگار ما بود. وفاداری و دل‌بستگی‌اش به کسانی که دوست‌شان می‌داشت کم‌مانند بود. نمونه‌ی

لاهلای بندر و دریاچه و جنگل‌های سرسبز هامبورگ و آدم‌های ساکت و بیخ‌زده‌ی آلمانی بود و یک دلش هنوز با شنیدن ربنای شجریان و اذان مودن زاده تنگ ایران می‌شد.» (صفحه‌ی ۳۶)

شورآب قصه‌ی زخم‌های کهنه است که تا همیشه می‌ماند و هیچ گذشت زمانی، زخم را درمان نمی‌کند تا یک روز یک جایی، یک لحظه‌ای که فکرش را نمی‌کنی سرباز کند.

شورآب از آن رمانهایی است که قوی شروع می‌شود و قوی تمام می‌شود «تصویر چند پرنده‌ی کوچک در گودی کمر پریا تتو شده. سه پرنده نزدیک به هم‌اند و یکی از پرنده‌ها کمی دورتر از بقیه، به طرف آسمان در حال پرواز.» (صفحه‌ی ۲۴۷)

بیمارستان بستری می شود تا مرگش سی خرداد ۷۰ روزنگاری می کند. هر سلولی که از امیر درگیر سرطان می شود انگار که سلولی از خودش سرطانی شده.

”کرسک های پیر و پرحوصله، منتظر آخرین نفس های پلنگ زخمی، وسط بیابان خالی بر قلعه بلند کوهی از زباله نشستند.“

امیر آرام آرام آب می شود مسکوب در مرگ بیشتر جاری می شود. می ترسد و می گوید: ”به امیر که نگاه می کنم خودم را می بینم که دارم می میرم. چرا؟ برای اینکه در این دوستی در وجود او چیزی به امانت سپرده بودم که دارد نابود می شود؟“

در روایت چهارم به یاد محمد جعفر محبوب دوستی ادیب و فرزانه. از مرگ او کمی فاصله گرفته که می نویسد. نوشته ای در وصفش، بزرگداشت واران. به گذشته می رود سال ۱۳۲۷ روزنامه قیام ایران. محبوب نویسنده مسائل داخلی بوه و او نویسنده ی تفسیرهای سیاسی خارجی. خاطرات شخم می زند و آثارش را معرفی می کند. گویا فاصله از مرگ او را در این نوشته منطقی کرده است.

”اسلام دیشب کار خودش را تمام کرد. احمق“ این شروع روایت پنجم به یاد اسلام کاظمیه است. احمق گفتنش نوعی درد دارد که با گفتنش سوگواری می کند. از اسلام می گوید که چه شد که به این نقطه رسید: ”انقلابی، ضد شاه، طرفدار خمینی، مخصوصا از شب های شعر انجمن فرهنگی ایران و آلمان، شرکت در انقلاب، همکاری با... در گروه یا جمعیتی که تشکیل داده بود، سردبیری کاوش و بعد فرار و پناهندگی، سرنوشت محتوم انقلابی های غیر مذهبی: یا زندان و مرگ یا فرار!“

اسلام قبل از خودکشی از چند ساعت قبلش شروع می کند به یادداشت نوشتن برای مسکوب و شرح حال لحظه به لحظه اش را می دهد. نوشته هایی تلخ قبل از مردن که قاطی با وصیت نامه شده. از یک مقال و نیم تریاکی که خورده اما نمرده، از نایلون خفه گی، از اینکه بدون ترس توانسته غذای نمک دار بخورد و لذت ببرد. از اینکه اختیار مرگش را در دست گرفته

مرغ گل را تماشا می کند، تمام بدن، طرز ایستادن و حالت سر و گردن گویاست که مرغ دارد گل را تماشا می کند، شگفت زده و محسوس می نماید. مثل زائری با حضور قلب در زیارت، یا مومنی در عبادت، آرام، صبوره، خاموش. مرغ و گل در کوه ایستاده اند. پرنده تنها، گیاه تنها و سنگ تنهاست. اما چون این سه تنها در چیزی باهمند و در تنهایی هم شریکند، نقاشی در تنهایی محض در ”هیچ“ سقوط نمی کند.“

کیوان ارزاقی با رمان موفق «سرزمین نوچ» به دنیای نویسندگی قدم گذاشت و در ادامه با دو رمان جذاب دیگر «زندگی منفی یک» و «بی نازنین» ماندگار شد و حالا چهارمین رمانش «شورآب» را در نمایشگاه کتاب ۹۷ عرضه کرد. کتابی که جذابیتش به اندازه های است که فقط چند ساعت وقت لازم است که خوانده شود. شوراب خوانی، یعنی لذت مسیر، منتظر پایان قصه نباشی، فقط پیاده در قصه راه بیافتی و لذت ببری، موقع خواندن شوراب مراقب باشی چای یا قهوه تان سرد نشود.

در روایت دوم که به یاد هوشنگ مافی است بلندترین متن خطاب و گله گی از مردنش. انگار که بخواهد باور کند در خط اول محکم و قوی می نویسد ”دیروز شنیدم که هوشنگ دو ماه پیش مرد. دیشب تمام شب به یاد او بودم.“

اما در باورش مثل قلمش محکم نیست و کم کم درد از دست دادن هوشنگ به سراغش می آید: در تنهایی یک فیلم پرماجرا آمریکایی را در تلویزیون نگاه کردم. شراب زیادی خوردم. ”به گذشته با هوشنگ در لواسان برمی گردد و اوج دردش آنجاست که می گوید: ”هوشنگ احمق چرا مُردی؟“ و برمی گردد به گذشته و خاطرات با ”رفیق الواطی“ اش. اما در بین خاطرات تکه گویی هایی دارد که از پس ناخودآگاهش بیرون می زند درست به مانند آهی از نبودش ”مرغ همیشه غافلگیر می کند، حتی وقتی که منتظرش باشیم.“ خاطرات به جایی می کشاندش که می گوید: ”تو مرگ کوهی، صدا را نمی گیری و انعکاس آن را باز نمی گردانی، یعنی که از این دو راهه

والای حساسیت و تأثیرپذیری او را می توان در دو کتاب «مرتضی کیوان» و «سوک مادر» و نیز در روزانه نویسی های او (روزها در راه) مشاهده کرد. خواندن نوشته های دل انگیز، شنیدن آهنگی گوش نواز یا داستانی اندوهناک اشک او را درمی آورد. شاهرخ پیوسته درگیر مرگ و زمان بود. مرگ را درد بی درمان سرگذشت انسان می دانست. اندیشه ی مرگ، تا آنجا که من به یاد دارم، هیچ گاه شاهرخ را

رها نکرد: «مرغ ماهی سیاه ریزه های است که در جوی تاریک رگها تم را دور می زند». و «مرغ در تنگ غروب، در تاریک روشن پرواز می کند. بعضی وقتها مثل خرمگس سمج با سروصدا دور و بر آدم می پلکد، قرار ندارد. آرام نمی گیرد و نمی نشیند.“

در هر روایت برای این پنج نفر مرگ را باور ندارد به حدی که به مرگ دشنام می دهد، می جنگد. در هر نوشته انگار به مرگ خود که روزی می رسد فکر می کند و هر کدام را با لحنی خاص می نویسد. او زار نمی زند، سوگواری نمی کند، اما مرگ را با قلم به چهارمیخ می کشد که جایگاهش را در بیدادگری یا معنابخشی به زندگی مشخص کند.

در روایت اول به یاد سهراب سپهری با نام قصه ی سهراب و نوشدارو می نویسد: ”دیروز سهراب مُرد. آفتاب که غروب کرد او را هم با خود برد. در مرگ دوست چه می توان گفت؟ مرگی که مثل آفتاب بالای سرمان ایستاده و با چشم هایی گرسنه و همیشه بیدار نگاهمان می کند، یکی را هدف می گیرد و بر او می تابد و ذوب می کند و کنارمان خالی می شود. مرگی که مثل زمین زیر پایمان دراز کشیده و یک وقت دهن باز می کند. پیدا بود که مرگ مثل خون در رگ های سهراب می دود. تاخت و تازش را از زیر پوست می شد دید. چه جولانی می داد و مُرد، مثل سایه ای رنگ می باخت و محو می شد.“

مسکوب با سهراب درد می کشد، آنجا که از غم سپهری می گوید که شنیده نقاشی را برخی انقلابیون تازه قدرت گرفته مکروه اعلام کرده اند! و روی تخت بیمارستان پارس می لرزد. روایت اول مرگ سهراب نیست، سهراب شناسی است از نگاه مسکوب. تحلیلی بر شعرها و نقاشی های سهراب. زندگی سهراب. مثلا در وصف نقاشی مرغ سیاه سهراب این گونه می گوید: ”پرنده ای بزرگتر از هدهد و دم جنبانک کوچک تر از کبوتر یا قمری، سیاه گونه، تنها در میان تابلو ایستاده است. گلی را نگاه می کند. ساقه گل هم رنگ پرنده و گلبرگ ها یک لک بزرگ لیمویی روشن و بی شکل مثل این که نوری چون نخوخته در خود بماند، چنان خود را از ساقه باریک بیرون کشیده که در فضا رها شده برای همین خط های حاشیه نور در تابلو گم می شود، خطی نیست و صورت شکفته گل باز و منتشر است. نور ملایم نحیف و با آرم است، با وجود آزادی گستاخ نیست و خود را به رخ بیننده نمی کشد،

«در سوگ و عشق یاران» پنج گنج از نوشته های شاهرخ مسکوب است. روایت مرگ پنج دوست از دست رفته اش، افرادی که حلقه ی اتصال او به گذشته بودند و بسیار تأثیر گذار در جهان مسکوب. از جمله: سهراب سپهری، هوشنگ مافی، امیر حسین جهاننگلو، محمد جعفر محبوب و اسلام کاظمیه. البته برای خواندن کتاب اهمیتی ندارد این نامها را بشناسیم، مهم نگاه و زبان سر راست و پوست کنده و جهان بینی مسکوب در مقوله ای به نام مرگ است که سالها قبل در لندن و برای اولین بار در اردیبهشت ۹۷ توسط نشر جاوید در ایران چاپ شده است.

و به ریش زندگی می خندد... می نویسد و مسکوب است که دارد می خواند سفر او را تا برسد به پرلاشز برای خاکسپاری اش.

مسکوب در این کتاب مدام مرگ را تصویر می کند. مردگان زنده می کند و به تاریخ زندگی اش برمی گردد. کتاب، بسیار خواندنی است و یک نفس خواننده می شود. بس که نثر و نگاهش خوب است. ”در سوگ و عشق یاران“ شاهکار ادبی نیست اما لذت خواندنش کمتر از یک شاهکار نیست. کمی مسکوب بخوانیم تا بیشتر مسکوب بشناسیم.

منزل گذشته ایم و دیگر نمی توانیم به هم برسیم، از هم بریده شده ایم. من از کوه و دوستان کوهی جدا مانده ام. آدمی زاد یکبار به دنیا می آید اما در هر جدایی یکبار تازه می میرد. مرگ دردی است که درنماش را با خود دارد، چون وقتی برسد دیگر دردی نمی ماند تا درمانی بخواهد. اما جدایی دردی است غیر مردن، کان را دوا نباشد- پس من چگونه گویم کاین درد را دوا کن.“

در روایت سوم، غروب آفتاب به یاد امیرحسین جهاننگلو. از بیست و نهم آذر ۶۹ روزی که او در



شماره بعدی مرداد و شهریور ۱۳۹۷

تحول خواهی، براندازی، اصلاح طلبی

نشریه میهن از تمام صاحب نظران دعوت به همکاری می کند. لطفا مقالات خود را از طریق آدرس زیر ارسال فرمایید.

contact@mihan.net